



مرکز تحقیقات اسلامی

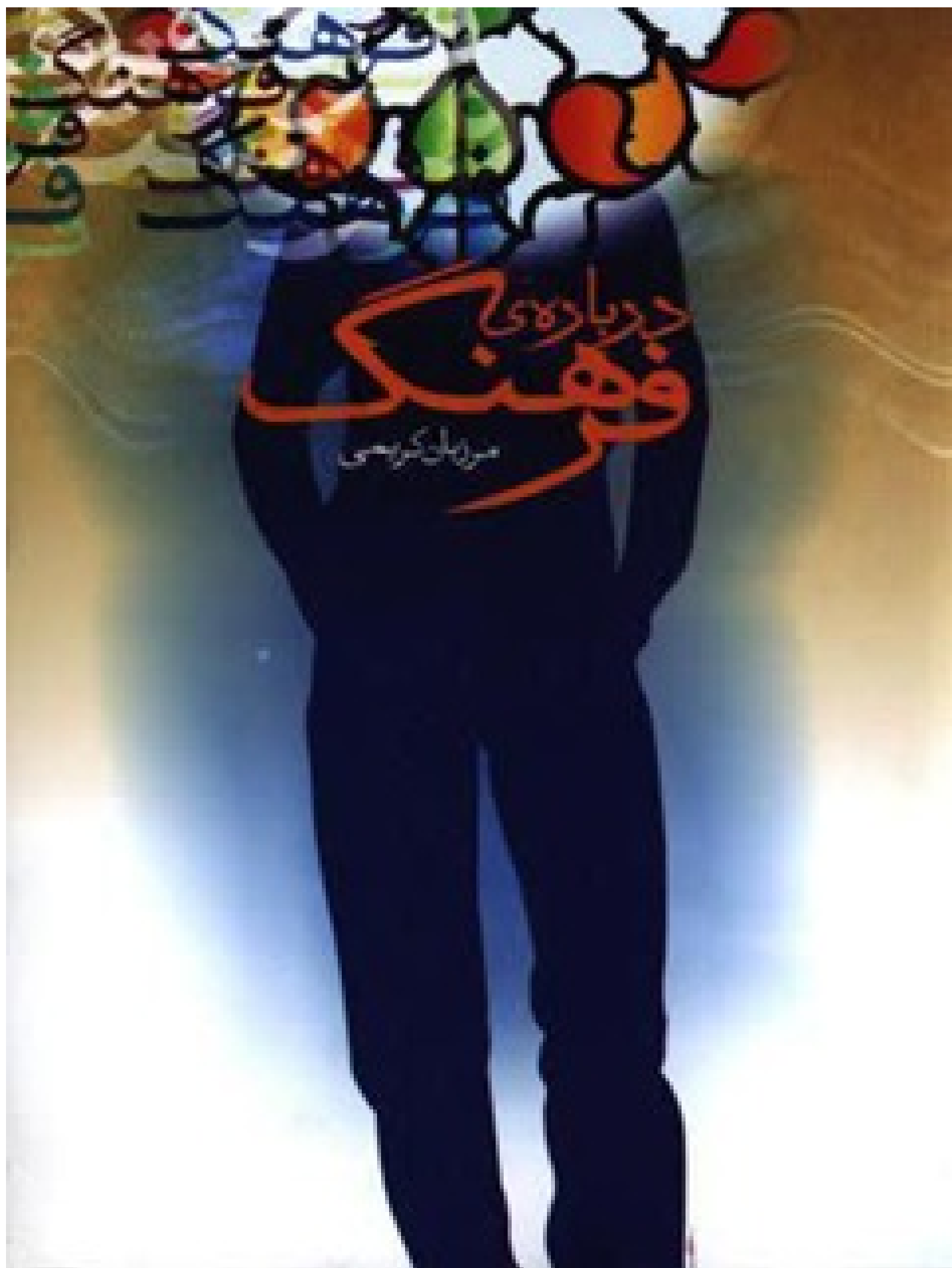
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره فرهنگ

نویسنده:

مرزبان کریمی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	درباره فرهنگ
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۷	فهرست
۲۸	مقدمه
۳۲	فصل اول: ماهیت فرهنگ
۳۲	اشاره
۳۴	تعریف فرهنگ و معانی مختلف فرهنگ
۳۷	فرهنگ و دین اسلام
۳۸	ویژگی های فرهنگ اسلامی
۳۹	ویژگی های هویت فرهنگی ایرانیان و انقلاب اسلامی
۴۰	مسئولیت فرهنگی
۴۱	عناصر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی
۴۳	اهمیت فرهنگ
۴۵	انقلاب فرهنگی
۴۷	اسلام روح و جوهره ی هویت ایرانی
۴۹	هویت ملی و فرهنگ ایرانی و تأثیر اسلام در آن
۵۴	فرهنگ از نظر قرآن
۵۵	فرهنگ و کار فرهنگی
۶۰	فرهنگ در افق چشم انداز جمهوری اسلامی ایران
۶۰	سیاست های کلی برنامه های چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، امور فرهنگی، علمی و فن آوری
۶۱	ویژگی های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
۶۵	آسیب های فرهنگی و مقابله با آن ها

۶۵	تهاجم فرهنگی
۶۵	علل انحطاط تمدن ها در طول تاریخ
۶۶	تفاوت تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی
۶۷	نمونه عینی از آثار مخرب تهاجم فرهنگی در جهان اسلام و علت های آن
۶۸	ویژگی ها و عوامل و علل اهداف فرهنگ استعماری
۶۹	مسخ فرهنگی
۷۰	راه ها و شیوه های مبارزه با تهاجم فرهنگی
۷۲	ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی
۷۲	اشاره
۷۳	۱. ماهیت
۷۳	۲. انقلاب فرهنگی
۷۳	۳. فرهنگ
۷۳	اشاره
۷۶	الف. ذوات و عناصر و ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی
۷۹	ب. عوارض و اوصاف ظاهری انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی
۸۰	۱. تخلیه و تخریب فرهنگ کفر و شرک
۸۳	تزکیه و تهذیب فرهنگ به جهت تحوّل اسلامی
۸۴	تحلیله و آراستن باطن و ظاهر با حله های الهی قرآن و عترت
۸۴	اشاره
۹۰	۱. نسبت دروغ به ائمه ی بزرگوار
۹۰	۲. اظهار اشعار یا مطالبی که شأن اهل بیت را در حد خدای عزوجل می شمارد
۹۱	۳. به کار بردن نغمات موسیقی
۹۱	۴. وارد کردن ضربه به جسم
۹۲	۵. استناد به طرح مطالب سست و بی پایه
۹۲	اشاره
۹۲	الف. ملاقات در حال اختیار

۹۲	ب. ملاقات در حال اضطرار
۹۳	اهمیت و نقش فرهنگ در اجتماع مسلمین
۹۴	لزوم حفظ استقلال فرهنگی
۹۵	چهره های مختلف تهاجم فرهنگی و مقابله با آن
۹۵	۱. از طریق زیر سؤال بردن اعتقادات و ارزش های دینی
۹۵	۲. از طریق نفی حرمت و کرامت انسان ها
۹۶	۳. تحریف حقایق دینی، سانسور واقعیات، جوسازی، ایجاد التقاط
۹۶	۴. ایجاد بحران، اختلافات قومی و فتنه های سیاسی و فرهنگی
۹۸	فصل دوم: فرهنگ آموزش و پرورش
۹۸	اشاره
۱۰۰	بحثی در فرهنگ آموزش و پرورش
۱۰۰	آموزش یا تعلیم
۱۰۱	پرورش یا تربیت
۱۰۶	نظریات و دیدگاه های مختلف در مورد آموزش و پرورش
۱۰۷	نظری به آیات و روایات شریفه پیرامون پرورش و آموزش
۱۰۸	تربیت مثبت
۱۰۹	تربیت منفی
۱۱۰	اهداف آموزش و پرورش از نظر قرآن
۱۱۳	روش های آموزش و پرورش در اسلام
۱۱۳	اشاره
۱۱۴	۱. راه برهان و حکمت
۱۱۵	۲. راه خطابه و موعظه
۱۱۵	۳. راه جدل و مناظره
۱۱۶	۴. آموزش عملی
۱۱۶	۵. آموزش مکاتبه ای
۱۱۷	۶. راه تمثیل

۷. طریق قصه و داستان ۱۱۷
۸. تجربه و مشاهده ۱۱۷
۹. تقوا ۱۱۸
۱۰. اخلاص ۱۱۸
- منابع تعلیم و علم از نظر اسلام ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
۱. خویشتن ۱۱۹
۲. طبیعت ۱۲۰
۳. تاریخ و جامعه ۱۲۱
- ۴ و ۵. منابع وحی و عصمت ۱۲۲
- فصل سوم: تهاجم فرهنگی ۱۲۴
- اشاره ۱۲۴
- مباحثی در زمینه ی فرهنگ ۱۲۶
- تهاجم فرهنگی چیست؟ ۱۳۶
- پایگاه فرهنگی تهاجم فرهنگی ۱۳۷
- انسان محوری به جای خدامحوری ۱۳۹
- ضدیت دین و سیاست به جای عینیت دین و سیاست ۱۵۰
- عدم ارتباط و ضدیت دین و علم، به جای ارتباط دین و علم ۱۶۲
- آزادی حیوانی به جای آزادی انسانی ۱۶۸
- مسئولیت در برابر وجدان به جای مسئولیت در برابر خدا ۱۷۵
- دموکراسی به جای تفوکراسی! ۱۷۸
- تفرقه به جای اتحاد ۱۸۱
- مادیت به جای معنویت! ۱۹۲
- سرمایه داری به جای عدالت اجتماعی! ۱۹۵
- ضد ارزش به جای ارزش! ۲۰۰
- ناسیونالیسم قومی و نژادی به جای انترناسیونالیسم ایمانی ۲۱۱

۲۱۳ روشن فکری به جای عالم دینی (روحانیت)
۲۲۲ تحریف به جای حقیقت
۲۲۶ صهیونیسم چیست؟
۲۲۹ عقده گشایی های یهود
۲۳۲ فراماسونری چیست؟
۲۳۴ فراماسونری و اومانیزم
۲۳۷ تحلیلی در باب فراماسونری در جهان
۲۳۸ مبلغین و مروجین فراماسونری
۲۴۶ شناسایی علایم فراماسونری و صهیونیسم
۲۵۴ رابطه فراماسونری، بهائیت و حزب توده
۲۵۶ غلبه ی فراماسونری آمریکا بر فراماسونری انگلیس در حکومت محمدرضاخان
۲۶۰ فصل چهارم: فرهنگ ارزش های دینی و اخلاقی
۲۶۰ اشاره
۲۶۲ پرورش ارزش های دینی اخلاقی بر اساس قرآن
۲۶۲ هدف بعثت انبیاء
۲۶۳ برنامه ریزی
۲۶۴ مراحل پرورش فضایل
۲۶۵ نقش مرتبی
۲۶۷ چند روش تربیتی و پرورشی
۲۶۷ ۱. تحریک اندیشه و تفکر از طریق طرح سؤال
۲۶۷ ۲. اعطای شخصیت به انسان ها
۲۶۸ ۳ و ۴. بیم و امید، خوف و رجاء، انذار و تیشیر، تشویق و تهدید
۲۶۹ ۵. الگوهای جاویدان ارزشی
۲۷۱ ۶. دوستی و معاشرت
۲۷۲ ۷. دیگر روش های تربیتی از دیدگاه قرآن
۲۷۴ فرهنگ عزاداری

۲۷۴	فرهنگ و فلسفه ی اقامه ی عزای حضرت حسین(ع)
۲۷۵	کلمه ی تحریف
۲۷۶	کلمه ی بدعت
۲۷۷	فلسفه ی عزاداری
۲۷۷	اشاره
۲۸۰	هفت نکته در مورد قیام حسین(ع) و واقعه ی کربلا
۲۸۳	چرا عزاداری
۲۸۴	توجه
۲۸۴	آثار قیام امام حسین(ع)
۲۸۴	اشاره
۲۸۵	هدف از روضه خوانی و مداحی
۲۸۶	محتوای روضه و مداحی
۲۸۶	بزرگداشت شعایر الهی
۲۸۷	برخی از مهم ترین شعایر اسلامی
۲۸۹	فرهنگ معلّمی از دیدگاه قرآن
۳۱۰	فصل پنجم: فرهنگ و ارزش های اسلامی - انسانی در ورزش
۳۱۰	اشاره
۳۱۲	بحثی در فرهنگ و ارزش های اسلامی و انسانی ورزش
۳۱۲	حرکت و ورزش
۳۱۵	ریشه های عقیدتی ورزش
۳۱۸	الگوهای راستین ورزش
۳۱۸	اشاره
۳۲۶	۱. سیج و سیاحت
۳۲۷	۲. رجوع و رجعت
۳۲۸	۳. سیر
۳۲۸	۴. صیر

- ۳۲۹ ۵. عمل
- ۳۳۱ ۶. سعد و صعود
- ۳۳۲ ۷. كدح
- ۳۳۳ ۸. لعب
- ۳۳۵ ۹. لهو
- ۳۳۶ ۱۰. قوت
- ۳۳۸ ۱۱. جسم
- ۳۳۹ ۱۲. عفو و ايثار
- ۳۴۱ ۱۳. صبر و استقامت
- ۳۴۱ ۱۴. تعاون و همكاری
- ۳۴۳ ۱۵. سبقت و مسابقه
- ۳۴۵ ۱۶. غلبه و پیروزی
- ۳۴۵ ۱۷. فوز و فلاح
- ۳۴۶ ۱۸. قهر
- ۳۴۸ منابع و مأخذ
- ۳۵۶ درباره مرکز

درباره فرهنگ

مشخصات کتاب

درباره فرهنگ / مرزبان کریمی.

شهرکرد: سدرهاالمنتهی، 1385.

336 ص. (سدرهاالمنتهی؛ 3؛ فرهنگ و ادبیات: 1)

شابک: 469-79469-3-5 964-96497-3-5

کتابنامه: ص [336] - 329؛ هم چنین به صورت زیرنویس.

1. فرهنگ اسلامی - غرب. 2. اسلام - تجدید حیات فکری. 3. فرهنگ زدایی - ایران. 4. اسلام - مسایل متفرقه. الف. عنوان.

297 / 48

د 516 ک

1385

درباره ی فرهنگ

مؤلف: مرزبان کریمی

ویراستار: احمدرضا بسیج

طراح جلد: کریم منزوی

حروفچینی: محمد قاسمی

نرم افزار نشر: زرنگار 76 - محصول شرکت نرم افزاری سینا

لیتوگرافی و چاپ: سروش

صحافی: تک

شمارگان: 5000 نسخه

چاپ اول: زمستان 1385

شابک: 964-96497-3-5

EAN: 3379469469879 ISBN: 469-79469-3-5

این اثر با استفاده از تسهیلات حمایتی وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

مرکز پخش: تهران، انتشارات اندیشه اسلامی، مقابل دانشگاه تهران، خیابان فخر رازی، بین چهارراه اول و دوم،

کوچه شهید فاتح داریان، پلاک 1/43، تلفن 66961497

نشانی ناشر: شهرکرد - میرآباد غربی، خیابان شمس، خیابان خیام، کوچه 5، پلاک 11، کد پستی 88179-36967

همراه: 0913-381-1360

کلیه حقوق محفوظ است.

Printed in The Islamic Republic of IRAN

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرٰی

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوٰی

ص: 2

درباره فرهنگ

مرزبان کریمی. شهرکرد: زمستان 1385

ص: 4

فصل اول: ماهیت فرهنگ 15

تعریف فرهنگ و معانی مختلف فرهنگ 17

فرهنگ و دین اسلام 20

ویژگی های فرهنگ اسلامی 21

ویژگی های هویت فرهنگی ایرانیان و انقلاب اسلامی 22

مسئولیت فرهنگی 23

عناصر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی 24

اهمیت فرهنگ 26

انقلاب فرهنگی 28

اسلام روح و جوهره ی هویت ایرانی 30

هویت ملی و فرهنگ ایرانی و تأثیر اسلام در آن 32

مفهوم فرهنگ دینی و رابطه ی فرهنگ و معنویت 36

فرهنگ از نظر قرآن 37

فرهنگ و کار فرهنگی 38

فرهنگ در افق چشم انداز جمهوری اسلامی ایران 43

سیاست های کلی برنامه های چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، امور 43

فرهنگی، علمی و فن آوری 43

ویژگی های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران 44

آسیب های فرهنگی و مقابله با آن ها 48

تهاجم فرهنگی 48

علل انحطاط تمدن ها در طول تاریخ 48

تفاوت تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی 49

نمونه عینی از آثار مخرب تهاجم فرهنگی در جهان اسلام و علت های آن 50

ویژگی ها و عوامل و علل اهداف فرهنگ استعماری 51

مسخ فرهنگی 52

راه ها و شیوه های مبارزه با تهاجم فرهنگی 53

ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی 55

1. ماهیت 56

2. انقلاب فرهنگی 56

3. فرهنگ 56

الف. ذوات و عناصر و ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی 59

ب. عوارض و اوصاف ظاهری انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی 62

1. تخلیه و تخریب فرهنگ کفر و شرک 63

تزکیه و تهذیب فرهنگ به جهت تحوّل اسلامی 66

تحلیه و آراستن باطن و ظاهر با حله های الهی قرآن و عترت 67

1. نسبت دروغ به ائمه ی بزرگوار 73

2. اظهار اشعار یا مطالبی که شأن اهل بیت را در حد خدای عزوجل می شمارد 73

3. به کار بردن نغمات موسیقی 74

4. وارد کردن ضربه به جسم 74

5. استناد به طرح مطالب سست و بی پایه 75

الف. ملاقات در حال اختیار 75

ب. ملاقات در حال اضطرار 75

اهمیت و نقش فرهنگ در اجتماع مسلمین 76

ص: 6

لزوم حفظ استقلال فرهنگی 77

چهره های مختلف مهاجم فرهنگی و مقابله با آن 78

1. از طریق زیر سؤال بردن اعتقادات و ارزش های دینی 78

2. از طریق نفی حرمت و کرامت انسان ها 78

3. تحریف حقایق دینی، سانسور واقعیات، جوسازی، ایجاد التقاط 79

4. ایجاد بحران، اختلافات قومی و فتنه های سیاسی و فرهنگی 79

فصل دوم: فرهنگ آموزش و پرورش 81

بحثی در فرهنگ آموزش و پرورش 83

آموزش یا تعلیم 83

پرورش یا تربیت 84

نظریات و دیدگاه های مختلف در مورد آموزش و پرورش 89

نظری به آیات و روایات شریفه پیرامون پرورش و آموزش 90

تربیت مثبت 91

تربیت منفی 92

اهداف آموزش و پرورش از نظر قرآن 93

روش های آموزش و پرورش در اسلام 96

1. راه برهان و حکمت 97

2. راه خطابه و موعظه 98

3. راه جدل و مناظره 98

4. آموزش عملی 99

5. آموزش مکاتبه ای 99

6. راه تمثیل 100

7. طریق قصّه و داستان 100

8. تجربه و مشاهده 100

9. تقوا 101

10. اخلاص 101

منابع تعلیم و علم از نظر اسلام 102

1. خویشتن 102

2. طبیعت 103

ص: 7

3. تاریخ و جامعه 104

4 و 5. منابع وحی و عصمت 105

فصل سوم: تهاجم فرهنگی 107

مباحثی در زمینه ی فرهنگ 109

تهاجم فرهنگی چیست؟ 119

پایگاه فرهنگی تهاجم فرهنگی 120

انسان محوری به جای خدامحوری 122

ضدیت دین و سیاست به جای عینیت دین و سیاست 133

عدم ارتباط و ضدیت دین و علم، به جای ارتباط دین و علم 145

آزادی حیوانی به جای آزادی انسانی 151

مسئولیت در برابر وجدان به جای مسئولیت در برابر خدا 158

دموکراسی به جای تئوکراسی! 161

تفرقه به جای اتحاد 164

مادیت به جای معنویت! 175

سرمایه داری به جای عدالت اجتماعی! 178

ضد ارزش به جای ارزش! 183

ناسیونالیسم قومی و نژادی به جای انترناسیونالیسم ایمانی 194

روشن فکری به جای عالم دینی (روحانیت) 196

تحریف به جای حقیقت 205

صهیونیسم چیست؟ 209

عقده گشایی های یهود 212

فراماسونری چیست؟ 215

فراماسونری و او مانیسیم 217

تحلیلی در باب فراماسونری در جهان 220

مبلغین و مروجین فراماسونری 221

شناسایی علایم فراماسونری و صهیونیسم 229

رابطه فراماسونری، بهائیت و حزب توده 235

غلبه ی فراماسونری آمریکا بر فراماسونری انگلیس در حکومت 237

محمد رضا خان 237

ص: 8

فصل چهارم: فرهنگ ارزش های دینی و اخلاقی 241

پرورش ارزش های دینی اخلاقی بر اساس قرآن 243

هدف بعثت انبیاء 243

برنامه ریزی 244

مراحل پرورش فضایل 245

نقش مربی 246

چند روش تربیتی و پرورشی 248

1. تحریک اندیشه و تفکر از طریق طرح سؤال 248

2. اعطای شخصیت به انسان ها 248

3 و 4. بیم و امید، خوف و رجاء، انذار و تبشیر، تشویق و تهدید 249

5. الگوهای جاویدان ارزشی 250

6. دوستی و معاشرت 252

7. دیگر روش های تربیتی از دیدگاه قرآن 253

فرهنگ عزاداری 255

فرهنگ و فلسفه ی اقامه ی عزای حضرت حسین(ع) 255

کلمه ی تحریف 256

کلمه ی بدعت 257

فلسفه ی عزاداری 258

هفت نکته در مورد قیام حسین(ع) و واقعه ی کربلا 261

چرا عزاداری 264

توجه 265

آثار قیام امام حسین (ع) 265

هدف از روضه خوانی و مداحی 266

محتوای روضه و مداحی 267

بزرگداشت شعایر الهی 267

برخی از مهم ترین شعایر اسلامی 268

فرهنگ معلّمی از دیدگاه قرآن 270

ص: 9

فصل پنجم: فرهنگ و ارزش های اسلامی - انسانی در ورزش 291

بحثی در فرهنگ و ارزش های اسلامی و انسانی ورزش 293

حرکت و ورزش 293

ریشه های عقیدتی ورزش 296

الگوهای راستین ورزش 299

1. سیح و سباحه 307

2. رجوع و رجعت 308

3. سیر 309

4. صیر 309

5. عمل 310

6. صعد و صعود 312

7. کدح 313

8. لعب 314

9. لهو 316

10. قوت 317

11. جسم 319

12. عفو و ایثار 320

13. صبر و استقامت 322

14. تعاون و همکاری 322

15. سبقت و مسابقه 324

16. غلبه و پیروزی 326

17. فوز و فلاح 326

18. قهر 327

منايع و ماخذ 329

ص: 10

تهاجم فرهنگی علیه ملت، ما مشخصاً از دوران رضاخان شروع شده است، البته قبل از او مقدمات تهاجم فراهم شده بود. قبل از او کارهای فراوانی کرده بودند و روشن فکرهای وابسته را در داخل کشورها کاشته بودند. (1) تهاجم فرهنگی به ارزش های پویای ملت ها، به خصوص در دوپست سال اخیر، همواره در رأس برنامه ها قرار داشته است، شاید بتوان اذعان نمود که سرمایه گذاری قدرت های بزرگ مخصوصاً آمریکا، در زمینه تکنولوژی و ابزار و برنامه های فرهنگی بیش از سرمایه گذاری نظامی آنان بوده است.

ارزش های اسلام به عنوان یک فرهنگ انسان ساز و الهی و ظلم ستیز و طاغوت برانداز، بیش از سایر ارزش های ملت ها، مورد این تهاجم قرار گرفته است. چون، ارزش های ملی معمولاً کارایی قوی و تقدس لازم را برای مردم

ص: 11

1- از فرمایشات مقام معظم رهبری.

ندارند و در بسیاری از موارد این ارزش‌ها توسط سردمداران رژیم‌های باطل کشورها ایجاد یا تقویت می‌شود و به وسیله‌ی استکبار جهانی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. مثل قومیت‌گرایی و ناسیونالیسم و نیز حرکت‌های انقلابی و سازنده‌ی علما و مراجع عظیم الشان شیعه و به ندرت اهل سنت در مقاطع مختلف تاریخی و بیداری مردم به واسطه‌ی آنان، نظر استکبار و سیاست‌گزاران آن‌ها را به خود جلب نموده است و لذا با پوشش‌های مختلف سعی در انحراف این حرکت‌ها و جدایی مردم از دین و علماء نموده‌اند. «جدایی دین از سیاست، دین‌زدایی از آموزش به خصوص آموزش عالی و دانشگاه‌ها، مغایر نشان دادن اصول دینی با تمدن و رشد و تعالی مادی جهان معاصر» از این جمله تلاش‌هاست که به حول و قوه‌ی الهی و همت بلند امام(ره) و ایثار و فداکاری مردم عزیز ایران اسلامی این تلاش‌ها در ایران به شکست انجامید. اما بقایای استکبار با همه‌ی توان خود درصدد تجدید قوای شیطانی خود است تا بتواند یک شبیخون فرهنگی به ارزش‌های احیاء شده اسلام ناب محمدی(ص) بزند. به همین منظور، حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری در بیانات متعدد خودشان به این ترفندها اشاره نموده و راه‌های متعددی هم برای پیشگیری از این شبیخون بیان نموده‌اند.

حضرت امام(ره) می‌فرماید: «یکی از امور دیگری هم که بارها گفته‌ام این است که ما را جوری بار آورده بودند که باید فرنگی مآب باشیم یا هیچی. یک نفر جوان، یک نفر خانم اگر سر تا پایش فرنگی مآب است، این معلوم می‌شود خیلی عالی مقام است و اگر چنانچه مثل سایر مسلمان‌ها است، این خیلی عقب افتاده است. عقب افتادگی و جلورفتن را به این می‌دانستند که فرنگی مآب باشد».

مقام معظم رهبری (مدّ ظله العالی) در اواسط سال 1369 با توجّه به گرایش دشمنان اسلام بعد از خاتمه جنگ به سوی تجهیز و لشگرکشی فرهنگی به ارزش های والای انقلاب اسلامی، بحث تهاجم فرهنگی را مکرراً مطرح و ابعاد مختلف این جنگ و تهاجم و غارت و شیبخون را بیان و راه های مبارزه با آن را مشخص فرموده اند، از جمله راه های مبارزه با این مصاف فرهنگی، بین فرهنگ مبتذل غرب و فرهنگ غنی و انسان ساز اسلام یعنی بین ظلمت و نور، آگاهی مردم به خصوص نسل انقلاب با تاریخ ایران آن هم تاریخ 200 ساله اخیر که اوج هجوم فرهنگ غربی به ملت ایران و ارزش های الهی اوست. جمهوری اسلامی ایران علاوه بر این که توانست استقلال سیاسی و اقتصادی پیدا کند از همه مهم تر استقلال فرهنگی نیز پیدا کرده است. جمهوری اسلامی ایران از اول زیر بار فرهنگ مبتذل و فاسد غربی نرفت. البته این نکته بسیار مهمی است که سلطه واقعی قدرت ها با سلطه فرهنگی است. یعنی اگر یک ملتی بتواند فرهنگ و باورهای خود و اعتقادات و رسوم و عادات و آداب و در مرحله بالاتر زبان و خط خود را یک ملت دیگری نفوذ بدهد بر آن ملت مسلط است و سلطه او یک سلطه حقیقی است. کاری که در یکی دو قرن اخیر اروپاییان و آمریکاییان بر سر کشورهای دیگر جهان آوردند. فرهنگ خودشان را در کشورهای آسیایی و آفریقایی نفوذ دادند و بر این کشورها مسلط شدند. فرهنگ مثل آب و هواست، فرهنگ یعنی همین رسوم و آدابی که بر زندگی من و شما حاکم است. فرهنگ یعنی اعتقادات ما و چیزهایی که زندگی شخصی - اجتماعی داخل خانه و در محیط کار مردم یک جامعه با آن ها روبروست. جمهوری اسلامی فرهنگ غربی را رد کرد. گفت ما فرهنگ مستقل اسلامی داریم. اسلام تکلیف مسلمان ها را در معاشرت آنان معلوم کرده است. هم چنین در کیفیت زندگی

فردی، خورد و خوراک، لباس پوشیدن، درس خواندن، روابط آن‌ها با حکومت و معاملات که اسلام معین کرده است. ما این‌ها را نمی‌خواهیم از غربی‌ها یاد بگیریم و از آن‌ها تقلید کنیم. جمهوری اسلامی باید در پی تحقیق این امور باشد.

در این نوشتار سعی شده است مطالب و مباحث متنوعی پیرامون فرهنگ، ملیت، دین و مذهب، تهاجم فرهنگی، هویت فرهنگی و نظایر این‌ها در پنج فصل به شرح زیر تقدیم اهل فرهنگ گردد.

فصل اول پیرامون ماهیت فرهنگ و تعاریف مختلف و مسایل متنوع مربوط به مفهوم و ماهیت فرهنگ.

در فصل دوم مباحثی پیرامون فرهنگ و آموزش و پرورش مطرح گردیده است.

فصل سوم به بحث تهاجم فرهنگی، ریشه، عوامل، آثار و راه‌های مبارزه با آن اختصاص یافته است.

در فصل چهارم در مورد فرهنگ ارزش‌های دینی و اخلاقی بحث شده است.

و در فصل پنجم مباحثی مربوط به ارزش‌های اسلامی و انسانی در ورزش مورد بررسی قرار گرفته است، که امیدواریم این نوشته بتواند هر چند اندک و ناچیز راه‌گشا و پاسخ‌گوی بعضی از مباحث فرهنگی باشد.

ان شاء الله

ص: 14

تعریف فرهنگ و معانی مختلف فرهنگ

فرهنگ: ثقافه = culture کالچر = education اجوکیشن = تهذیب = پرورش = تعلیم = تربیت.

فرهنگ: با کاف فارسی، بر وزن و معنی فرهنگ است که علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی است. فرهنگ: فر (پیشوند) + هنگ (از ریشه اوستایی thang به معنی کشیدن). فرهنگ و فرهیختن درست مطابق است در مفهوم با educat و eduer لاتینی به معنی کشش و کشیدن و نیز به معنی آموزش و تعلیم و تربیت.

فرهنگ: بر وزن شطرنج، به معنی علم و فضل و دانش و عقل و ادب.

فرهیختن: بر وزن انگیختن، به معنی ادب آموختن و تأدیب و تربیت کردن. (1) فرهنگ، مجموعه‌ی اندوخته‌های معنوی، فکری، روحی، عقلی، علمی،

ص: 17

1- برهان قاطع، جلد سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران سال 61، صفحات 1481 و 1480.

اخلاقی و اجتماعی یک قوم است. سنن، آداب و رسوم و مجموعه ی رفتارهای اکتسابی و اعتقادات یک جامعه می باشد، شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات و آداب و عادات جامعه می شود.

فرهنگ: اصطلاح عقلانی و بشری همه گیر و در حال توسعه در جامعه است مانند هنر و علم.

یک خصوصیت عقلانی و همه گیر و در حال گسترش می باشد.

وضع یا حالت بزرگ و با ارزش عقلانی در حال گسترش به وسیله تجربه و تحصیل می باشد. هنر یا ایده یا راهی برای زندگی گروهی از مردم می باشد. محصول فکری، ذهنی، خیالی، علمی، و عقلانی و اخلاقی و معنوی اکتسابی در زندگی اجتماعی است. دارای وجه ذهنی و نظری، عینی و عملی، تکنولوژی و ابزاری است.

فر به معنای شکوه و جلوه است و هنگ به معنای دسته جمعی است. بعضی فرهنگ را به معنای شکوه و جلوه و ظهور دسته جمعی دانسته اند و در اصطلاح فرهنگ به آن مکتبی گفته می شود که دسته و گروهی به مجموعه ی آن معتقدند و انجام آن را برای خود لازم می دانند. (1)

فرهنگ عبارت است از کیفیت یا شیوه ی بایسته و یا شایسته برای آن دسته از فعالیت های حیات مادی و معنوی انسان ها که مستند به طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده ی آنان در حیات معقول تکاملی باشد.

فرهنگ، مجموعه ی دانش های دریافت شده توسط فرد یا جامعه است. مانند مجموعه ای از فعالیت هایی که تابع قواعد اجتماعی - تاریخی گوناگون بوده و یا

ص: 18

1- تهاجم فرهنگی، سید مرتضی حسینی اصفهانی ص 19.

ساختارهایی که نتیجه‌ی تغییر رفتار و کردار در تحت شرایط تعلیم و تربیت خاص بوده است. (1)

بعضی فرهنگ را با علم و دانش یکی دانسته اند. اما باید دانست که میان این دو مقوله تفاوت‌هایی وجود دارد از جمله: اولین فرق این است که علم به هر شعبه از اطلاعات بشر گفته می‌شود مثلاً علم حساب، هندسه، فیزیک، شیمی، صرف، نحو و... ولی فرهنگ یک مجموعه است که شامل علوم، فلسفه‌ها، ذوقیات، هنر، صنعت و غیره می‌شود. ثانیاً فرهنگ به صورت یک پیکر است نه یک مجموعه متفرقه، مجموعه‌ی متفرقه آن گاه به صورت یک فرهنگ در می‌آید که روح واحد بر آن حکم فرما باشد. ثالثاً فرهنگ برای همه‌ی مردم مساوی نیست و اختصاص به مردمی دارد که روح آن فرهنگ را داشته باشد. رابعاً علم، وصف شیء به حال نفس و فرهنگ وصف شیء است به حال موصوف‌ها یعنی انسان‌ها، یعنی علم در مورد اشیاء است و فرهنگ در مورد انسان‌ها.

بعضی فرهنگ را با تمدن یکی دانسته اند اما باید دانست که میان این دو تفاوت‌هایی وجود دارد از جمله این که: تمدن یعنی مدنیت، یعنی شهرنشینی و هم معنی Civilization لاتینی است. تمدن عمل و وضعی است برای ورود به مرحله‌ی شهرنشینی. یک سیستم و نظم و مرحله‌ی خاص از پیشرفت اجتماعی است. مبتنی بر قانون، دولت، حکومت و...

هر تمدنی مربوط به یک دوره و زمان خاص می‌باشد. تمدن جلوه‌های خارجی فرهنگ را می‌گویند. فرهنگ جنبه معنوی دارد ولی تمدن جنبه مادی و

ص: 19

1- فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو، استاد محمد تقی جعفری ص 10 و 11.

تمدن همان مدنیت و شهرنشینی و اصول مربوط به آن است. اگر جوامع در تمدن‌ها از یکدیگر اقتباس می‌کنند اما باید در فرهنگ و فکر و هویت خودشان مستقل باشند پس مهم استقلال فکری و فرهنگی است. گاهی در تعبیر و کاربردها، دو واژه‌ی فرهنگ و تمدن را به اشتباه مترادف به کار می‌برند. تمدن، جهانی است و فرهنگ، ملی و منطقه‌ای است.

فرهنگ و دین اسلام

معمولاً آن گونه که رایج است در معنای فرهنگ کلمه‌ی مذهب و مذهبی را نیز اضافه کرده و می‌گویند که فرهنگ مجموعه اندوخته‌های دینی و مذهبی است. هم چنان که مجموعه اندوخته‌های هنری و ادبی یک قوم و ملت می‌باشد. البته این بدان معنی است که مذهب را نیز به عنوان یکی از فروع و شاخه‌های فرهنگ فرض می‌کنند ولی درباره‌ی اسلام بالخصوص این گونه نمی‌توان نظر داد. اسلام خود سازنده‌ی فرهنگ است، یعنی اسلام خود یک سلسله اندوخته‌های معنوی آورد که همانا فرهنگ اسلامی به شمار می‌روند.

فرهنگ اسلامی فرهنگی است فطری، بشری و انسانی، عقلانی و استدلالی، جهانی و همگانی و در عین این که از جنبه‌ی فاعلی و مبدأ پیدایش وابسته به قوم خاصی است ولی از جنبه‌ی کیفی و غایی رنگ هیچ قوم و نژاد خاصی را ندارد.

1. مبتنی بودن فرهنگ اسلامی بر وحی الهی و نبوت و رهبران الهی و معصوم.
2. مبتنی بودن فرهنگ اسلامی بر فطرت و تربیت فطرت و بیداری فطرت ها.
3. بارور کردن عقل و اندیشه مردم و هدایت و راهنمایی آنان به سوی خیر و سعادت.
4. روشن بینی و بسیج انسان ها بر اساس خودآگاهی و حکمت و تربیت اخلاقی.
5. تحریک مردم برای مبارزه با انواع خرافات و کج فکری ها و خودخواهی و ظلم و ستم ها.
6. و لقد بعثنا فی کل امه رسولان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت. (1)
7. عدالت محوری و دعوت همگان به قیام به قسط.
8. جهانی بودن مکتب و نهضت اسلام.
9. ارشاد عمومی و مسئولیت همگانی (امر به معروف و نهی از منکر).
10. عنصر جهاد در برابر ظلم ها و بی عدالتی ها.
11. هجرت در شرایط بسیار سخت.
12. رشد و بیداری و آگاهی مردم تا حدی که خود مردم برای احقاق قیام کنند.
13. داشتن یک آرمان واقع گرایانه در جهت تشکیل یک جامعه ی نمونه.

ص: 21

14. وجود الگو و اسوه های عینی و واقعی به عنوان انسان های تربیت شده در این مکتب و دعوت به تلاش در سه جبهه:

الف. در جبهه طبیعت با ابزار علم برای کشف قوانین طبیعت و استفاده از نعمت های آن.

ب. در جبهه روابط ظالمانه اجتماعی برای به دست آوردن عدالت، آزادی و حقوق انسانی و مبارزه با طاغوت.

ج. در جبهه درون و مبارزه با نفس و تربیت معنوی انسان ها.

امروزه جهان تنها در مورد الف فقط پیشرفت کرده است اما موارد ب و ج بدون پای بندی کامل به دین مقدس اسلام هرگز قابل تحقق نیست.

ویژگی های هویت فرهنگی ایرانیان و انقلاب اسلامی

1. عنصر دین داری که شامل توحید، باور به نقش اجتماعی دین و سیر تاریخی نبرد حق و باطل می باشد.

2. عنصر زبان فارسی آن گاه که در خدمت ارزش ها و اعتقادات قرار گرفته است.

3. غرور و افتخارات ملی.

4. غرور و افتخارات دینی و معنویّت گرایی به خصوص در سه مقطع حساس تاریخ کهن ایران یعنی اوایل دوره ساسانیان و عصر صفویان و عصر انقلاب اسلامی همیشه دین برای ما ایرانیان بیدارگر بوده و بحران زادگی کرده است.

5. هویت ایرانی پیوسته بر پایه ی ولایت پذیری بوده است به طوری که حُب اهل بیت (ع) حتّی از سوی بزرگان اهل سنت ایران زمین هم چون سعدی، مولوی و عطار به عنوان یک شاخص برجسته ی هویت فرهنگی ایرانی به شمار می رود.

ص: 22

6. هویت ایرانی با تشیع ارتباطی کامل دارد لذا در طول تاریخ فقها در پی شریعت، عرفا در پی طریقت و همگان در پی حقیقت بوده و یکی به دنبال اجتهاد علمی و دیگری در پی جهاد باطنی و همگان در پی آزادی عقلانی و استقلال ملی زیر چتر اسلام بوده اند.

7. برجسته ترین مؤلفه های فرهنگ ایرانی و اسلامی که آن را در جهان شاخص و برجسته کرده است به این قرار می باشند:

الف. جهان بینی الهی و توحیدی.

ب. وجود ارزش های متعالی در این فرهنگ.

ج. وجود الگوهای رفتاری بی نظیر.

د. وجود نمادهای گوناگون فرهنگی مانند هنر، کلام، زبان، شعر و...

ه. حق و تکلیف و ارتباط متقابل آن ها با یکدیگر.

و. توحید و یگانه گرایی هماهنگ با تعقل و اندیشه و عقل گرایی.

ز. توجه کامل به اجتماع و سیاست و دنیا و کار و کوشش همراه با حفظ دیانت و اخلاق و معنویت گرایی.

مسئولیت فرهنگی

یکی از انواع بسیار مهم مسئولیت، مسئولیت فرهنگی می باشد. این مسئولیت موجب ترویج فرهنگ، به وجود آمدن هماهنگی فرهنگی و مقابله با تعارضات فرهنگی می شود و لذا بسیار وسیع و گسترده است به همین دلیل نهادهای مسئول فرهنگی نیز متعدد و متنوع هستند و شامل انواع نهادهای غیر رسمی و رسمی می شود. اما مهم ترین نهادهای رسمی مسئول فرهنگ را می توان این گونه معرفی کرد:

ص: 23

1. نهاد آموزش و پرورش در همه ی سطوح.
 2. نهاد آموزش عالی در همه ی سطوح.
 3. نهاد حوزه های علمیه.
 4. مساجد و مجامع عمومی دینی و مذهبی.
 5. شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عمومی فرهنگ و سازمان میراث فرهنگی و سازمان ملی جوانان و سازمان تربیت بدنی و...
 6. وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی.
 7. رسانه ها و مطبوعات، صدا و سیما، صنعت سینما، هنر برجسته تئاتر، تربیون های نماز جمعه و حتی موزه ها و مراکز تفریحی و غیره.
- البته بدیهی است که در رأس همه ی این ها نهاد مقدّس خانواده و جامعه و نهاد حکومت اسلامی برجسته ترین مسئولیت فرهنگی را بر عهده دارند. مسئولیت آن ها این است که فرهنگ فردی و اجتماعی را بر پایه ی دین محوری و علم محوری و دانایی محوری پایه ریزی و طراحی کنند به طوری که مجموعه ی هنر، فلسفه، آداب و رسوم و سنن و علوم و عقل و اندیشه و آموزش و تعلیم و تهذیب و ادب و تأدیب و ادبیات فردی و اجتماعی جامعه به سوی فرهنگ علم محوری و دانایی محوری و دین محوری و اخلاق محوری جهت داده شوند.

عناصر فرهنگ و تمدن ایران اسلامی

1. هویت ملی کهن و درخشان.
2. عنصر کار و تلاش.
3. عنصر دولت ها و حکومت های مستقل در طول تاریخ.

4. عنصر اخلاق و معنویت و هویت انسانی.
5. آمیخته بودن فرهنگ و تمدن ایران با دین الهی در طول تاریخ.
6. وجود دانشمندان و متفکران و فرهیختگان علمی در حوزه های مختلف.
7. وجود مکاتب و اندیشه های فلسفی کهن و معتبر.
8. برخورداری از ادبیات ریشه دار و عمیق با آثار ادبی بی نظیر که هر یک به تنهایی سند هویت فرهنگی ما ایرانیان است.
9. هنر و ذوقیات عمیق و سرشار و متنوع که هر یک در جهان بی نظیر است.
10. برخورداری از اندیشه اشراقی و روش عرفانی با جلوه های گوناگون در طول تاریخ که این عامل موجب شده است که روح معنوی و هویت انسانی تمدن و فرهنگ ایرانی پیوسته مستحکم بماند.
11. تشویق اسلام به علم آموزی و تفکر در خلقت و تدبیر در آیات متنوع هستی.
12. جهانی بودن مکتب و ایدئولوژی اسلام و برتر بودن این تفکر از هر گونه نژادپرستی و قومیت گرایی.
13. دستورات دین مبین اسلام در رعایت برخوردهای مسالمت آمیز با پیروان مذاهب دیگر و آزادی هایی که اسلام با سعه ی صدر در تعامل با اهل کتاب قایل می باشد.
14. امیدواری نسبت به آینده، روشن و درخشان دیدن آینده با توجه به آموزه ی فرهنگ موعود و مهدویت که خود این عاملی دیگر بر تقویت روحی و تلاش و جهاد می باشد.

بی شک فرهنگ درخشان ایران با جلوه های گوناگون و متنوع دینی، فلسفی، اخلاقی، علمی و ادبی در شمار غنی ترین و کهن ترین و ریشه دارترین و اصیل ترین فرهنگ های جهان به شمار می رود و برای حراست از این فرهنگ غنی به مهندسی فرهنگی سخت محتاج هستیم. این مهندسی فرهنگی می تواند در سه بخش عمده مورد توجه قرار گیرد:

اول، عقبه ی علمی و فرهنگی ما، یعنی علما و اندیشه مندان و تاریخ تمدن کهن ایران اسلامی می باشد.

دوم، مرکزیت مهندسی فرهنگی، یعنی مرکز تصمیم گیری فرهنگی و به عبارت دیگر شوراهای فرهنگی و سازمان های فرهنگی کشور می باشد.

سوم، اجرای تصمیمات و قوانین و دستورالعمل های فرهنگی است که باید توسط مراکز آموزشی و پژوهشی اعمال گردد تا در نتیجه گام مؤثری در راه رشد و تحول فرهنگی و علمی و آموزشی در کشور برداشته شود به طوری که در راستای رشد و تحول علمی و فنی و صنعتی، مبانی دینی و اخلاقی و باورها و ارزش ها و آزادی های معنوی نیز همگام با تحقیقات علمی توسعه یابد. و در نتیجه تمدن ما یعنی هنر، کتاب، فرهنگ، موسیقی، تفکر، علم و صنعت همراه با نقد علمی و منطقی و مستدل فرهنگ، قدرت و ثروت نیز به کمال رسد.

بدیهی است در این مسیر باید از هر گونه هرج و مرج فرهنگی، سلطه ی فرهنگی، انفعال فرهنگی و سایر بیماری های فرهنگی مانند تساهل، تحجر، ابتذال و وابستگی فرهنگی به طور جدی جلوگیری کرد تا فرهنگ ما، فرهنگ و ادب ما، فرهنگ و هنر ما با یک مدل بومی و ضمن حفظ ارزش ها و عقاید

دینی و ملی همراه با آزاد اندیشی کامل بتواند استقلال فرهنگی و عزت فرهنگی را برای ما به ارمغان آورد.

فکر و عقیده و فرهنگ باید سنجیده، معقول، پیش رو، تحوّل پذیر، همراه با بصیرت، بدون خرافات، یاوه گویی، عقب گرایی و مطابق با شرایط و نیازهای روز، در حمایت از هویت ملی و دینی و در جهت تلاش از کیان و دفاع و حفظ و نگهداری از این مرز و بوم باشد.

فرهنگ، تجلیات اندیشه انسان است در زندگی فردی و اجتماعی او، که دارای انواع و مظاهر است مثل علم، فلسفه، حقوق، هنر، اخلاق، فن، آداب، و سنن. غیر مذهبی ها دین را یکی از انواع فرهنگ دانسته اند که در این صورت دین تجلی اندیشه بشر است نه وحی الهی، اما بدیهی است که این ادعا از نگاه اسلام ادعایی باطل و فاسد است.

درباره ی فرهنگ نسبتاً حرف زیاد زده می شود. ولی حرف داریم تا حرف. بعضی حرف ها برای آن است که فقط حرف باشد، بعضی برای آن که نبودن عمل را پوشاند و بعضی دلسوزی ها نیز یادآور این داستان مثنوی می شود که کودکی در بغل سیاهی بود و گریه می کرد، سیاه برای آرام کردنش او را نوازش می کرد و هر چه بیشتر نوازش می کرد کودک بیشتر گریه می کرد، غافل از آن که بچه از خود او می ترسید.

در وضعی که ما هستیم و دوران تحوّل را که خواه ناخواه، و به همراه دنیا در پس گردونه ی تاریخ می پیماییم، سکوت درباره ی فرهنگ، سرباز زدن از وظیفه انسانی است. اگر بحرانی در دنیای امروز باشد، بیش از بحران اقتصاد و پول و نفت و نیرو، بحران فرهنگ است. نفت ها چراغ ها را روشن می دارند، ولی چه فایده وقتی چشم ها را تاری بگیرد.

به کمک فرهنگ، انسان‌ها به هم وابسته و نزدیک می‌شوند و با مشترکات ذهنی که زاینده‌ی همین فرهنگ است، ملت به وجود می‌آید که پیوندگاه آن‌ها اشتراکی است در خاطره‌ها، و اشتراک در چیزهایی که دوست می‌دارند و اشتراک در چیزهایی که دشمن می‌دارند و اشتراک در زبان و معتقدات و چیزهای دیگر. (1)

از آغاز پیدایش نوع بشر، فرهنگ مایه‌ی تمایز انسان از گروه‌های حیوانی بوده است. در نتیجه‌ی رشد جمعیت انسانی و بهره‌گیری از طبیعت محیط، هنجار فرهنگی با تأکید بر نشانه‌ها و زبان، گنجینه‌ای از عقاید و دیدگاه‌ها را در طول قرون و اعصار محقق ساخته است. از دیدگاه گستردگی، فرهنگ چیزی نیست که انسان‌های اولیه به خاطر نیاز خود آن را ابداع کرده باشند، بلکه پدیده‌ای بود مبتنی بر هنجار، تا ارزش زیستی عظیمی را به موجوداتی که از آن برخوردارند، اعطا نماید. بدیهی است که نظیر همان نیاز که موجب ابداع ابزار مادی برای زندگی مادی بوده، برای حیات معنوی انسان‌ها نیز اساسی‌ترین عوامل فرهنگ انسانی را تشکیل می‌دهند، وجود داشته است. (2)

انقلاب فرهنگی

فرهنگ، تجلی ابعاد مختلف روح بشری در زندگی اجتماعی اوست و فرهنگ را به شاخه‌های متعددی تقسیم می‌کنند، فرهنگ مظاهر مختلفی دارد و چند جور فرهنگ داریم. یکی مذهب و یکی فلسفه است، یکی علم است، یکی هنر، یکی فن یا تکنیک، یکی اخلاق و یکی حقوق است. وقتی از صورت

ص: 28

1- فرهنگ و شبه فرهنگ، دکتر محمد اسلامی ندوشن، سرآغاز چاپ نخست و ص 16.

2- فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو، استاد جعفری.

فرهنگی یا از ماهیت و حقیقت فرهنگی صحبت می شود، صحبت در این است که وجه مشترکی که تمام این مظاهر فرهنگی با هم دیگر دارند چیست؟ خوب بنابراین اقوام مختلف دارای صورت های فرهنگی خاصی هستند که اگر این صورت عوض بشود به این «انقلاب فرهنگی» می گویند. اگر فرمی که حاکم بر همه ی این مظاهر فرهنگی است، اگر حقیقت فرهنگ دگرگون شود و حقیقت دیگری بیاید و جای گزین آن شود و علم و تکنیک و اخلاق و حقوق و همه چیز در فرم دیگری و در حقیقت دیگری جلوه کند به این انقلاب فرهنگی می گویند.

در تاریخ ما تاکنون چهار بار انقلاب فرهنگی رخ داده است. اول، در زمان هخامنشیان بود که با ظهور زرتشت انجام شد. دوم، هم زمان با تأسیس حکومت ساسانیان عهد دیرین تجدید شده و کشور ما بار دیگر به فرهنگ دینی زرتشت روی آورد. سوم، با ظهور آیین اسلام و پذیرش این آیین مقدّس از طرف ایرانیان، صورت فرهنگ زرتشتی نسخ شد و فرهنگ ایرانی با جوهره ی اسلامی صورت جدیدی پیدا کرد به طوری که همه ی نظامات اجتماعی، اخلاقی، فردی و خانوادگی ایرانیان را متحوّل و متغیّر ساخت. چهارم، با وقوع انقلاب اسلامی بار دیگر هویت فرهنگی و اسلامی ایران و ایرانی احیا و شکوفا و بارور گردید. هر چند قبل از انقلاب شکوه مند اسلامی ایران، در زمان صفویه نیز به نوعی انقلاب فرهنگی با هویت اسلام شیعی به وقوع پیوست به طوری که فرهنگ حاکم آن زمان را که فرهنگی اسلامی از نوع تسنن بود با رسمی شدن تشیع به تدریج و مرور زمان برانداخت و فرهنگ اسلامی از نوع شیعی را اعتلا بخشید.

مهم ترین حادثه ی تاریخ ایران، ورود اسلام و خدمات آن به ایران است. اسلام با ورود خود به ایران، ضمن از بین بردن تشتت آراء و تکثر عقاید مذهبی وحدت عقیدتی و دینی را جای گزین آن کرد، که در آن فکر واحد، آرمان واحد و ایدئولوژی واحد به وجود آمد. اسلام حصار سیاسی و مذهبی گرداگرد ایران را در هم شکست، تا امکان شکوفایی استعداد ایرانی را فراهم گردد، به طوریکه مطالعه ی تاریخ ایران نشان می دهد، چنان شور و هیجان علمی و فرهنگی در ایرانیان پدید آورد، که آن ها را در اوج قله های علمی و مرجعیت دینی قرار داد. بنابراین می توان خدمات اسلام را به ایرانیان، مواردی چون شناسایی واقعیت ایرانی به خودشان، شکوفایی نبوغ ایرانی، از بین رفتن خرافات ثنوی دینی و قرار دادن ایرانی در اوج افتخارات جامعه ی اسلامی دانست.

اسلام استعداد و نبوغ ایرانیان را هم به خودشان نشان داد و هم به جهانیان و به تعبیر دیگر، ایرانی به وسیله ی اسلام خود را کشف کرد و سپس آن را به جهانیان شناسانید. در سال های پایانی سلسله ی ساسانی، هویت ایرانی علی رغم غنای فرهنگی و سوابق تمدنی ایران آن روز، دچار بحرانی بزرگ شده بود که تنها با ارمغان اسلام برطرف گردید و هویت جدیدی با معانی نوین و عنصر ایرانی بخشید. عامل اساسی هویت یابی ایرانیان را می توان گرایش به اسلام و تشیع دانست، این گرایش دارای سه علت اساسی است:

اول، خسته شدن مردم از حکومت ساسانیان.

دوم، عدم کارآیی دین زرتشت و ادیان آن روز.

سوم، جاذبه ی معنوی و عظمت واقعی اسلام.

از این میان، عامل سوم بیش از دو عامل قبلی دارای اهمیت بود، یعنی اسلام به عنوان یک دین رهایی بخش با خصوصیات روحی و اخلاقی ایرانیان بسیار متناسب بود و سازگاری داشت. در میان اقوام مسلمان، ایرانیان بیش از دیگران نسبت به خاندان نبوت علاقه و اردات نشان دادند. هر چند اکثریت مردم ایران از دوران صفویه به بعد شیعه شدند اما روشن است که ایران از هر جای دیگری برای تشیع مناسب تر بود. علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است، ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم گشته ی خویش را در اسلام یافت.

مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند. ایرانیان روح اسلام و معنی اسلام را نزد خاندان رسالت یافتند، فقط خاندان رسالت بودند که پاسخ گوی پرسش ها و نیازهای واقعی روح ایرانیان بودند، بنابراین عناصر اصلی هویت ایرانی تنها در گرایش به اسلام و تعالیم اسلامی است. یعنی عنصر ایرانی وقتی به معنای واقعی دارای هویت شد که اسلام در قلوب آن ها رسوخ کرد و از آن ها انسان هایی متعالی و رو به تکامل واقعی ساخت. لذا در درجه ی اول عامل هویت یابی ایرانیان را می توان گرایش آن ها به دین مقدس اسلام دانست. (1)

ص: 31

1- خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، صفحات 163 و 360 و 363.

هویت ملی و فرهنگ ایرانی و تأثیر اسلام در آن

هویت و فرهنگ ملی به منزله‌ی شناسنامه و اعتبار آن ملت است که باعث و به وجود آورنده‌ی وحدت ملی، افتخار ملی، غرور ملی، شخصیت ملی، اقتدار ملی، و عزت و سربلندی ملی است. هویت ملی و فرهنگ ایرانی پشتیبان و محافظ ارزش‌های ملی، پیشینه‌ی فرهنگی ملی، میراث ملی، سنن و آداب و رسوم، اخلاقیات، باورها، عقاید، تاریخ و تمدن ملت عزیز ایران است. حفظ فرهنگ و میراث گذشته یعنی زیبا جلوه دادن و زیبا نمودن ارزش‌های ملی، تربیت ملی، روحیه‌ی ملی، غیرت ملی، پرورش ملی و آرمان ملی که همه مبتنی بر دین و غایت‌مندی و اخلاق انسانی و آزادی خواهی و وطن دوستی. احیاء و تقویت سرمایه‌های ملی کنونی همراه با حفظ فرهنگ باعث سربلندی و آزادگی کشور و ملت است.

اسلام ایرانی یعنی محدود کردن اسلام و اسلام را وسیله‌ی در جهت ایرانی بودن ملیت و ناسیونالیسم ایرانی قرار دادن. حال آن که به فرموده‌ی امام خمینی (ره) تمام مقصدها، مکتب ما است و سیدالشهداء هم فدای اسلام شد. بی گمان ما افتخار می‌کنیم به ایرانی بودن خودمان، به آب و خاک و وطن خودمان، لیکن ما ایرانی مسلمان و مسلمان ایرانی هستیم.

اسلام مکتب و آیین ما است آن هم اسلام ناب یعنی اسلام شیعی یعنی اسلام قرآن و رسول خدا، اسلام ثقلین، اسلام علوی، حسینی و مهدوی. و قطعاً میان ایرانی بودن و مسلمان بودن هیچ تعارضی نیست زیرا اسلام یک دین و مکتب است و از مقوله‌ی ماده و جسم و خاک نیست بلکه از مقوله‌ی غیر ماده و از فکر و اندیشه و عاطفه و باور و گرایش فطری است.

لذا طرح تقابل میان ایران و اسلام، بسیار نامعقول و سفسطه آمیز است همان گونه که تقابل میان ایران و مسیحیت و یهودیت و زرتشتی گری نیز چنین است. هم چنان که تقابل ایران و علم، ایران و آزادی، ایران و استقلال نیز چنین است. اصولاً آن چه فطری است، آن چه حق است به هیچ قیدی مقید نیست.

استعمار آن چنان نسبت به اسلام کینه دارد که وقیحانه مدعی شده ایرانیان برای رهایی از اسارت اسلام، مذهب تشیع را با الهام از فرهنگ و عقاید ایرانی ساخته اند پس تشیع اسلام ایرانی شده است. اما حق در همه ی شرایط حق است، فطری در همه ی شرایط فطری است و اسلام نیز چنین است یعنی برتر از محدودیت های مادی، زمانی، مکانی و نژادی و قومی است. پس به حکم این که اسلام دین است، به اسلام از عمق جان ایمان و اعتقاد داریم و به حکم این که ایران میهن ما است به ایران مهر می ورزیم و به حکم اسلام از حریم آن تا پایان جان دفاع می کنیم. لذا احساسات اسلامی و میهنی ما تضادی با هم ندارند بلکه عواطف میهنی در حمایت از عواطف دینی قرار گرفته، بسیار قوی و مستحکم می گردد. اسلام و ایران پس از قرن ها آن چنان به هم پیوند خورده اند که بسی افتخارآمیز است. اسلام دینی است جامع، کامل، غنی، همیشگی، معقول و انسانی و به همین سبب هر صاحب فرهنگ، آزاداندیش و حق طلب را به خود جلب و جذب می کند و رمز مسلمانی یک ایرانی نیز همین است.

آزاداندیش و حق طلب و مجاهد و فداکاری که با داشتن نظام فکری و مسلک اسلامی همه ی مؤمنین را برادر خود دانسته و هرگز خود را اسیر در قیود تنگ ناسیونالیسم برخاسته از اندیشه آلمان قرن نوزدهم نمی سازد. وحدت مورد پذیرش یک مسلمان وحدت آرمانی، مکتبی و مبتنی بر پیوند قلوب است و این همان وحدت رهایی بخش است که استعمار از آن بارها آسیب دیده لذا با

حربه ی ناسیونالیسم ایرانی، عربی و غیره به مبارزه با آن برخاسته است و در این مبارزه هم اغلب موفق بوده است. تبلیغ فرهنگ ملی و ایرانی از دیرباز حربه ای بوده است برای مبارزه با فرهنگ اسلامی، جدا کردن هویت ایرانی از روح اسلامی، مقدمه ای برای سرسپردگی و تسلیم در برابر فرهنگ غرب و خودباختگی و احساس حقارت در آستان غربی ها بوده است.

وحدت ایمانی ناشی از دین بسیار عمیق، قوی و اصیل است به طوری که هیچ عامل دیگری قادر نیست چنین وحدت راستینی را به وجود آورد. در نتیجه استعمار پیوسته در نبرد با این نوع وحدت در پی منافع نامشروع خود در جهان ایمانی ندای ملیت و ناسیونالیسم سر می دهد و جوامع را با تفاخرات زبانی، نژادی، اقلیمی، ملی، اسطوره ای و غیره سرگرم و غافل ساخته و عوامل متعارف و غیراصیل را در این جهت تقویت می نماید، تا در نهایت ارتباطها و پیوندهای قلبی و آرمانی و ایمانی و مکتبی را از هم بگسلد، مسلمین را که باید یگانه باشند متفرق و پراکنده و ضعیف و زیون سازد.

استعمار می خواهد دین مشترک، آرمان مشترک، درد مشترک، عواطف و عقاید و ارزش های مشترک و مورد قبول مسلمین را تحت عنوان ملیت و ناسیونالیسم از آنان بگیرد. روحیه ی حق طلبی، عدالت خواهی و ظلم ستیزی را در آن ها بشکند. اسطوره های عینی و پاک بشری را حذف کرده به جای آن اسطوره های ذهنی، مشوش و وهمی را به خود مردم بدهد.

ما باید بیدار باشیم که مبدا تحت عنوان دفاع از فرهنگ ملی و قومیت ایرانی مجدداً مقدّسات اسلامی به باد اهانت گرفته نشود. صدای ملکوتی قرآن قرن هاست که به وحدت ایمانی فرا می خواند، دعوت به توحید و نفی شرک و طاغوت، دعوت به جهاد در راه خدا، دعوت به اعتصام به جبل الله و نفی تفرقه

برای رسیدن به عزت، آزادگی و رهایی از قیود اسارت بار درون و برون، دعوت به کار و تلاش، دعوت به هجرت و تجارت نجات بخش، دعوت به بیداری و آگاهی، دعوت به اخلاق و ایمان و معنویت و حیات جاودانه ای که از طریق همین حیات دنیوی باید کسب شود. دعوت به حیات طیبه ی ایمانی، فرهنگی، اخلاقی و مذهبی توأم با بیداری و هشیاری و مبارزه علیه استعمارگران و ستمگران استعمار برای ایجاد بدینی نسبت به فرهنگ اسلامی به دروغ متوسل شده و مدعی شده است که آثار علمی و فرهنگی ایرانیان به دست اعراب به آتش کشیده شده است.

آری، استعمار برای رسیدن به آمال خودش زشت ترین تهمت ها را نیز روا می دارد. غرب قویاً مشغول اسلام ستیزی است، قویاً علیه حق و عدالت به پاخاسته است، آن هم از طریق تضعیف یا تحقیر یا تحریف شعارها و تعالیم و ارزش ها و اهداف اسلامی. استعمار قویاً ملیت اسلامی را با حربه ی ملیت ایرانی نشانه گرفته است. اسلامی که دین بشری است، اسلامی که همه انسان های آزاده ی جهان را مخاطب خود می داند، اسلامی که خواهان آزادی و آزادگی و توحید و یکتاپرستی و عدالت و حق طلبی برای همه انسان ها است و هدفش نجات و رهایی بشریت از سیطره ی غل و زنجیرهای مادّی و معنوی، فکری و سیاسی و اقتصادی، درونی و برونی بوده و قله ی تعالی بشریت را قرب الهی می داند. ده ها آیه در قرآن در این موارد وجود دارد از جمله:

سوره ی یوسف آیه ی 40، سوره ی حج آیه ی 72، سوره ی حجرات آیه ی 13، سوره ی تکویر آیه ی 27، سوره ی انبیاء آیه ی 105، سوره ی سبا آیه ی 28، سوره ی اعراف آیه ی 157، سوره ی انعام آیه ی 98، سوره ی نساء آیه ی 132 و ...

فراموش نکنیم که اقتدار ملی ناشی از همبستگی نیرومند است و همبستگی نیرومند معمول فکر واحد، آرمان واحد، فرهنگ واحد و احساسات واحد است. استعمار برای این که اصل (تفرقه بینداز و حکومت کن) را اجرا کند راهی از این بهتر ندیده که اقوام و ملل اسلامی را متوجه قومیت و ملیت و نژادشان بکند و آن ها را سرگرم افتخارات موهوم نماید.

زیرا استعمار به خوبی می داند اسلام قرن هاست که وحدتی را بر اساس فکر و عقیده و ایدئولوژی به وجود آورده است و نشان داده است که در مبارزات ضد استعماری می تواند نقش قاطعی داشته باشد.

پس دقت کنیم که تحت عنوان دفاع از ملیت و قومیت ایرانی، علیه اسلام مبارزه نکنیم و با تقویت فرهنگ ملی، فرهنگ اسلامی را نفی نکنیم. دقت کنیم که همبستگی اسلامی با مسلمین جهان، روابط حسنه با ملل مسلمان و احسان و خدمت و برادری و همدردی را با محرومین خصوصاً با محرومین و مستضعفین مسلمان از یاد نبریم. دقت کنیم که چهره ی نورانی مکتب را، قرآن را، انبیاء و ائمه شیعه (ع) را، علما و فقها را، تشیع را، عاشورا را، مهدی موعود (عج) را، انقلاب و ارزش های آن را، امام خمینی (ره) و اندیشه و آرمان های او را، ولایت فقیه را، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را، دفاع مقدس را، جهاد و شهادت را و... گرد و غبار ناسیونالیسم نپوشاند.

مفهوم فرهنگ دینی و رابطه ی فرهنگ و معنویت

انسان همان گونه که در عرصه حیات مادی خود برای این که سالم زندگی کرده و رشد لازم را داشته باشد نیازمند تهیه و خوردن غذاهای سالم و مناسب است و لزوماً باید از خوردن غذاهای مضر و ناسالم دوری نماید، باید در

عرصه های حیات روحی و معنوی انسان هم آن دسته از چیزهایی را که برای پرواز اوج او و تعالی معنوی مفید است دنبال کرده و از هر گونه موردی که روح انسان را مکدر نموده و باعث مسمومیت روحی انسان می گردد و او را دچار گناه و آلودگی می نماید به شدت اجتناب کند. این اصل مسلم در مورد جامعه نیز صدق می کند. در حالی که در جامعه، افراد با فرهنگ ها و باورهای متفاوت و گاه متناقض نیز، امر سازندگی روحی و معنوی را با سختی هایی در تعاملات زندگی روبرو می کنند. تأثیرات متقابل افراد با باورهای گوناگون در یک چارچوب معقول و معطوف به قوانین تعالی بخش توسط عوامل اجرایی باورمند هم چون دولت و نظام حاکم قطعاً افق روشن و امیدبخشی را برای جامعه عینی خواهد کرد و مردمان سرزمین ما در چارچوب سیاست های مبتنی بر حیات طیبه اسلامی با آگاهی لازم و با هماهنگی فرهنگی و معنوی میان دولت و مردم، راه روشن خود به سوی استقرار معنویت پایدار که مقوم نظام اسلام است طی خواهند کرد.

فرهنگ از نظر قرآن

(1) فرهنگ نور است.

(2) فرهنگ کتاب است.

(3) فرهنگ حق است. فرهنگ عدل و قسط است.

فرهنگ را باید با قوت گرفت و از آن حفاظت و دفاع کرد. (4)

فرهنگ سرمایه ی معنوی یک ملت است، شکوه و جلوه و ظهور گروهی

ص: 37

1- مائده، 15.

2- بقره، 1.

3- یونس، 32.

4- مریم، 12. بقره، 63.

ملت است، عامل پیوند و ارتباط حال با گذشته و آینده ی انسان ها و عامل تحکیم هویت آن هاست. فرهنگ زنده و فعال و زاینده، جامعه را زنده و فعال می سازد و برعکس احساس هویت و شخصیت مستقل، احساس عزت و کرامت، تابع فرهنگ مستقل و عزت آفرین است که باعث وحدت و اجرت اجتماع می شود و باید از چنین فرهنگی با توان حفاظت کرد.

فرهنگ و کار فرهنگی

فرهنگ محصول اندیشه ها، افکار و تراوش های فکری بشر در طول تاریخ است که موجب زمینه سازی و شکل گیری و تداوم و استمرار هویت خاص انسانی و رشد و تعالی او بوده است، همه ی ابعاد و روابط زندگی انسان محصول فرهنگ است، روابط میان انسان و خدا، انسان و جامعه، انسان و خودش، انسان و طبیعت، انسان و تمدن و علم، انسان و دنیا، انسان و آخرت، انسان و نیازهایش، انسان و گرایش هایش، انسان و شناخت هایش همه و همه فرهنگ است، فرهنگ قومی، بومی، محلی، منطقه ای، ملی، دینی و مذهبی، ایرانی و اسلامی، ایرانی و شیعی، اسلامی و شیعی، عقلانی، عرفانی، سیاسی، تربیتی، خانوادگی، اجتماعی و دهها و شاید صدها نوع و قسم دیگر می توان برای فرهنگ برشمرد.

آن چه مهم است فرهنگ هویت ساز، رشدیابنده و رشددهنده و بالنده است، هم چون موجودی زنده در تبادل با سایر عوامل اجتماعی، فرهنگی فردی، فکری و مذهبی دیگر می تواند به پویایی بیشتر یا به سکون و ایستایی برسد. می تواند قوی یا ضعیف باشد، می تواند با شرایط و نیازهای جدید هماهنگ باشد و در مسیر تکامل و بازسازی و بازآفرینی و پویایی و بالندگی و خلق و

زایش جدید و مداوم قرار گیرد و بر سایر فرهنگ ها غلبه یابد یا برعکس. بی شک فرهنگ ما فرهنگی کهن، عمیق، تاریخی و متکی بر پشتوانه های علمی، فکری، دینی و مذهبی بسیار مستحکم می باشد. تاریخ ما، ادبیات، عرفان، هنر، اخلاقیات، دین و مذهب، سنت ها، کتب، شخصیت های علمی، دینی، فرهنگی و هنری ما همه بیانگر عمق و غنای هویت فرهنگی ما ایرانیان است. فرهنگی که بر دو بنیاد بسیار کهن ایرانیّت و اسلامیت استوار است. و به همین دلیل بر همه اولیاء فرهنگی فرض است که در انتقال این فرهنگ عمیق علمی و دینی و ملی به طور جدی و برنامه ریزی شده بکوشند و در مسیر پاسداری و تعالی آن به پژوهشهای مدوّن فرهنگی بپردازند تا در نتیجه به پرورش نیروهای جدید و قوی فرهنگی دست یابند.

اولیاء فرهنگی کشور باید همه ابعاد جلوه های فرهنگی حتی ادبیّات فارسی را که اصلی ترین جلوه فرهنگ است، در عرصه ی عمل هماهنگ مدوّن و برنامه ریزی شده، تقویت نموده، ارزش ها و باورهای عمیق را در جامعه آن چنان بسط دهند که آحاد جامعه، در همه ی امور جهت فرهنگی داشته باشند. از علم و دانش و فن و تکنیک و تکنولوژی و طب پزشکی و تجارت و اقتصاد و بانک و بانکداری و بیمه گرفته تا شعر و هنر و تئاتر و سینما و مطبوعات و صدا و سیما، در همه عرصه ها جهتشان جهت فرهنگی باشد. فرهنگی که اساس هویت، اساس شخصیت و اساس عزّت و شرافت و آزادی و آزادگی روح ایرانی مسلمان بوده و هست. اما رسیدن به این مهم:

1. محتاج تعیین هدف است، کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت.

2. محتاج داشتن سیاست فرهنگی روشن در راستای همان اهداف معین است.

3. و سرانجام نیازمند مجریان فرهنگی و فرهنگ شناس و فرهنگ دوست و مدیران و مدیریت های قوی فرهنگی و ابزارها و لوازم روزآمد فرهنگی می باشد. تا هم اطلاع رسانی و خبررسانی و هم آموزش و آگاهی بخشی و هم تفریح و سرگرمی و هم علم و فن و صنعت و هم اقتصاد و تولید و کشاورزی و کار توأم با جهت روشن فرهنگی صورت پذیرد.

4. مطلوب آن است که آفت های درون فرهنگی نیز به درستی شناسایی و سپس به تدریج حذف شوند. بدیهی است مهم ترین آفات فرهنگی رواج خرافات در اشکال مختلفش می باشد، هر چند ضعف عقل گرایی و عقل ستیزی را نیز باید از نظر دور نداشت و توجه کرد که معمولاً هنر، عرفان، تصوف و شعر، ادبیات و موسیقی کارکردشان رشد عواطف و احساسات و هیجانات و تضعیف عقل و برهان و استدلال و اندیشه می باشد.

5. مسئولین باید در تقویت هویت ملی به مفهوم دینی و قرآنی آن که به معنی حاکمیت سیاسی شریعت اسلام و اجرای قوانین الهی است به طور جدی بکوشند و بدانند که نظام جمهوری اسلامی ایران عالی ترین مظهر هویت ملی ما بوده که متکی بر ایمان دینی و رشد سیاسی و اعتقادی یعنی رشد فرهنگ ملی و دینی مردم می باشد.

6. جوهر فرهنگ ملی ما اسلام و جوهر اسلام تشیع و جوهر تشیع ولایت است. پس جوهر فرهنگ ملی ما ولایت است همان ولایتی که در روز غدیر خم تثبیت گردید و به فرمان خدا پیامبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین علی (ع) را به ولایت امت تعیین و تصدیق و معرفی فرمودند و خطاب به همگان فرمودند: «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». این ولایت اوج آزادی اهل ایمان است و این آزادی ناشی از قبول ولایت، هویت دینی و ملی و فرهنگی ما را تشکیل می دهد، پس

باید در ترویج فرهنگ ولایی غدیر از طریق عقلانی، علمی، آموزشی و آگاهی بخش مسئولان فرهنگی ما بسیار جدی کوشا باشند، زیرا فرهنگ انقلاب اسلامی ایران تجلی فرهنگ ولایی غدیر است.

7. کلام آخر این که فرهنگ به مفهوم فلسفی دارای چهار لایه و سطح است که عبارتند از: جهان بینی، ارزش ها و ملاک های خوبی و بدی و معیارهای زشتی و زیبایی و معروف و منکر و امر و نهی و حُسن و قُبُح، الگوهای هنجاری یا رفتارها یعنی اسوه های معتبر هم چون پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و علما و صالحین و شهدا و صدیقین و سطح چهارم نماد و سمبل ها هستند مانند زبان، کلام، هنر، آثار مکتوب و نظم و نثر و نظایر این ها، لذا مسئولان فرهنگی مهم ترین وظیفه شان تلاش در جهت رشد و تعالی چهار سطح مذکور در میان همه آحاد جامعه خصوصاً در میان اهل فرهنگ و علم و هنر و دانش و دین و مذهب است.

آری، فرهنگ یا فرهنگ که علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی است و امروزه به معنی آموزش و تعلیم و تربیت نیز به کار می رود، اساس هویت یک کشور و شاید مهم ترین معیار استقلال یک ملت باشد، به همین دلیل جدی گرفتن آن و تلاش مجدانه ی فرهنگی و انجام کار فرهنگی و جهت دادن فرهنگی به همه کارها، مشغولیات، مشاغل، مسئولیت ها و حتی تفریحات و ورزش و سرگرمی ها مهم ترین رسالت مسئولان فرهنگی کشور می باشد. مدیریت فرهنگی را باید جدی گرفت و به همه مدیریت ها هم باید جهت فرهنگی داد، یعنی ساختار فرهنگی کشور و نهادهای فرهنگی کشور را باید با اهداف فرهنگی و برنامه ریزی های فرهنگی نوسازی و بازسازی کرد، مدیریت های این نهادها و مراکز را باید به دست معتقدان به کار فرهنگی سپرد،

همان کسانی که علاقه به کار فرهنگی دارند، تفکر و اندیشه فرهنگی دارند. تمایلات و ذوقیات و سلیقه های فرهنگی دارند و شیفته فرهنگ ملی اسلامی و دلداده ی فرهنگ اسلامی شیعی و دوست دار فرهنگ ولایی ایران عزیز هستند، و دارای فکر فرهنگی، طرح فرهنگی، خلاقیت فرهنگی و ذوق فرهنگی می باشند، تا بتوانند در عمل، برنامه ریزی فرهنگی داشته باشند، اهداف فرهنگی را شناسایی و معین کنند، منابع فرهنگی و خصوصاً منابع انسانی کار فرهنگی را کشف و جمع آوری کرده و در جهت ارتقاء و توسعه فرهنگی کشور و در راستای سامان بخشی و سازمان دهی هماهنگ، منسجم، هدف دار و برنامه ریزی شده و قانون مند و نظارت شده و ضابطه مند به کار گیرند.

فراموش نکنیم که در جهان، سلطه گران، بیشتر به دنبال سلطه فرهنگی هستند، در پی ایجاد وابستگی فرهنگی هستند، به دنبال تضعیف فرهنگی و مسخ فرهنگی هستند و این مسأله است که مسئولیت اولیاء فرهنگی کشور را مضاعف کرده است. عزیزان فراموش نکنید که فرهنگ قرآن یک فرهنگ جهانی است، فرهنگ اسلام یک فرهنگ جهانی است، فرهنگ اهل بیت یک فرهنگ جهانی است، فرهنگ ولایت یک فرهنگ جهانی است، فرهنگ انقلاب اسلامی ایران یک فرهنگ جهانی است، مهدویت یک فرهنگ، یک ارزش و یک آرمان جهانی است. پس قدر فرهنگ ملی اسلامی خودمان را بدانیم و در احیاء و ترویج فرهنگی و عقلانی آن بکوشیم، زیرا رسالت ملی ما در بُعد فرهنگی به دلیل اسلام و قرآن و عترت و به دلیل اصل مهدویت یک رسالت جهانی است. پس بکوشیم تا در ادبیات، شعر و داستان و هنر و فیلم و تئاتر و ورزش، این رسالت ملی و اسلامی خود را به درستی و شایستگی انجام دهیم. بکوشیم تا در علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی و آموزش و

تعلیم و تربیت، رسالت ملی و اسلامی خود را با عشق و علاقه انجام دهیم و بکوشیم تا در عرصه ی اخلاق و دیانت و آداب معاشرت و آداب و رسوم و مراسم و سنن ملی و دینی و مذهبی به نوعی عمل کنیم که این عمل موجب ترویج بین المللی فرهنگ جهانی مهدویت بشود، ان شاءالله.

فرهنگ در افق چشم انداز جمهوری اسلامی ایران

ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین الملل.

جامعه ی ایرانی در افق این چشم انداز چنین ویژگی هایی خواهد داشت:

توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود، و متکی بر اصول اخلاقی و ارزش های اسلامی، ملی و انقلابی با تأکید بر:

مردم سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان ها و بهره مند از امنیت اجتماعی و قضایی.

سیاست های کلی برنامه های چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، امور فرهنگی، علمی و فن آوری

اعتلا و عمق و گسترش دادن معرفت و بصیرت دینی بر پایه قرآن و مکتب اهل بیت(ع). تقویت وجدان کاری و انضباط اجتماعی و روحیه کار و ابتکار، کارآفرینی، درست کاری و قناعت و اهتمام به ارتقای کیفیت تولید، فرهنگ سازی برای استفاده از تولیدات داخلی. ایجاد انگیزه و عزم ملی برای دست یابی به اهداف مورد نظر در افق چشم انداز. تقویت وحدت و هویت ملی

مبتنی بر اسلام و انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و آگاهی کافی درباره ی تاریخ ایران، فرهنگ، تمدن و هنر ایرانی، اسلامی و اهتمام جدی به زبان فارسی.

تعمیق روحیه دشمن شناسی و شناخت ترفندها و توطئه های دشمنان علیه انقلاب اسلامی و منافع ملی، ترویج روحیه ظلم ستیزی و مخالفت با سلطه گری استکبار جهانی.

سالم سازی فضای فرهنگی، رشد آگاهی ها و فضایل اخلاقی و اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر. مقابله با تهاجم فرهنگی، تقویت هویت ملی جوانان متناسب با آرمان های انقلاب. حفظ هویت اسلامی، ایرانی و حراست از میراث فرهنگی، تقویت امنیت و اقتدار ملی با تأکید بر رشد علمی و فناوری، مشارکت و ثبات سیاسی، ایجاد تعادل میان مناطق مختلف کشور، وحدت و هویت ملی، قدرت اقتصادی و دفاعی و ارتقای جایگاه جهانی ایران. تحکیم روابط با جهان اسلام و ارائه ی تصویر روشن از انقلاب اسلامی و تبیین دستاوردها و تجربیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران و معرفی فرهنگ غنی و هنر و تمدن ایران و مردم سالاری دینی. تقویت و تسهیل حضور فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مجامع جهانی و سازمان های فرهنگی بین المللی. تقویت هویت اسلامی و ایرانی ایرانیان خارج از کشور، کمک به ترویج زبان فارسی در میان آنان.

ویژگی های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

از مهم ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران در حوزه فکر و اندیشه، از بین بردن خودباختگی و از خود بیگانه شدن و ایجاد خودباوری دینی و

فرهنگی و نیز تقویت معنویت به ویژه در بین جوانان است. خودباوری فرهنگی، زمینه‌ی از بین رفتن وابستگی فرهنگی را فراهم کرده و موجب استقلال فرهنگی می‌شود. خودباوری فرهنگی با مسایل فکری، عقیدتی، اخلاقی و باورهای دینی و مذهبی مردم سروکار دارد. هم‌چنین موجب عدم احساس حقارت و خودکم‌بینی در برابر غرب و در نتیجه عدم وابستگی و سرسپردگی به غرب می‌شود. فرهنگ حاکم بر جمهوری اسلامی ایران دارای ویژگی‌هایی است از جمله:

1. مردم سالاری دینی، که باعث رشد عقلانی، اجتماعی، سیاسی و معنوی ملت می‌شود باعث قانون‌گرایی در همه‌ی عرصه‌ها، حق‌گرایی و عدالت محوری همه‌جانبه می‌شود. اسلام و مردم، اسلام مردم‌گرا بر پایه‌ی رحمت، محبت و احترام به انسان‌ها موجب تلاش در جهت توسعه‌ی علمی، فنی، صنعتی، فرهنگی و اقتصادی بر پایه‌ی کار و تولید تا خودکفایی کشور می‌شود. دفاع از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی و آزادی‌های مشروع و قانونی در همه‌ی موارد، امنیت ملی، اقتدار ملی بر پایه‌ی حضور مردم، بر پایه‌ی مشارکت مردم، بر پایه‌ی همبستگی ملی، دفاع از عزت و کرامت انسانی مردم و مبارزه با فقر و فساد و تبعیض از طریق اشتغال‌زایی مؤلّف در بخش‌های کشاورزی، صنعتی، فناوری، مهندسی، بهداشت و درمان و پی‌گیری مجدّدانه فن‌آوری هسته‌ای صلح‌آمیز و تحقق بخشیدن به سند چشم‌انداز بیست‌ساله از مزایای این ویژگی است و در کل موجب استقلال فرهنگی کشور می‌شود که استقلال فرهنگی ریشه‌ی همه‌ی عزت‌ها است.

2. مقابله با فرهنگ استعماری، مقابله با انواع فرهنگ استعماری کهن، نو و فرانوین. مقابله با انواع تهاجمات فکری، فرهنگی، هنری، مطبوعاتی، رسانه‌ای و تبلیغاتی، مقابله با جنگ روانی و جنگ رسانه‌ای و فرهنگی که هدفشان

بازدارندگی و ایجاد رعب و ترس و ضعف و یأس و سیاه‌نمایی و بریدن مردم از حاکمیت و نظام و فشار روانی برای گرفتن امتیاز و یا واداشتن به عقب نشینی از مواضع بر حق و یا ناامن نشان دادن اوضاع داخلی و منطقه‌ای و ایجاد فضای رعب‌آلود و دل‌سردکننده و کم‌رنگ کردن حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی. استعمار فرهنگی ریشه‌ی همه‌ی ذلت‌هاست. ولی مواضع نظام جمهوری اسلامی ایران مستحکم، درست، منطقی و قوی است لذا دشمن نظام خشمگین و عصبانی است.

3. از جمله نقاط قوت نظام اسلامی، دین اسلام، رهبری و مردم آن است. که این‌ها اصل پیروزی انقلاب، پیروزی در جنگ تحمیلی، پیروزی در تثبیت نظام و استقرار کامل آن، پیروزی در مرحله‌ی بازسازی، تقویت مردم‌سالاری، تثبیت نهادهای اجتماعی بر پایه‌ی قانون اساسی، وحدت و هم‌دلی و یک‌پارچه بودن ملت بزرگ ایران، وحدت ملی و یکپارچگی ملی است.

4. فرهنگ شهادت قوی‌ترین حامی نظام، فرهنگی برخاسته از فرهنگ حسینی و فرهنگ عاشورایی. 15 خرداد 1342، بهمن 1357، نبرد با متجاوزان در جبهه‌های نبرد همگی محرکشان فرهنگ عاشورا و فرهنگ محرم بود. نام حسین(ع)، راه حسین(ع)، قیام حسین(ع) و امر به معروف و نهی از منکر حسینی، راه هدایت است. راه بیداری است. راه جلوگیری از انحراف حاکمیت و علمای دین است. راه جلوگیری از انحراف در متن جامعه و در آرمان‌ها و اهداف انقلاب است. راه حسین(ع) یعنی تکلیف خونین مبارزه با طاغوت و مبارزه با فساد و انحراف و تبعیض و فقر در یک نظام دینی که آرمانش قسط و عدل و اصلاح همه‌جانبه و رفاه نسبی و معنویت و علم و آگاهی

و عزّت و کرامت و استقلال همه جانبه است می باشد. (1)

5. فرهنگ حضور و مشارکت حداکثری، فرهنگ وحدت و همبستگی، فرهنگ توحید کلمه و کلمه ی توحید در همه ی عرصه ها و صحنه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، نظامی، ورزشی، دینی و غیره. حضور حماسه آفرین همراه با شور و عشق و علاقه به میهن و مکتب و آرمان و ارزش های ایران اسلامی.

6. فرهنگ ولایت و محبت و تولّی و رأفت و دوستی و رابطه عاطفی میان امت و رهبر، امت و حکومت، امت و دولت و در سایه ی این عاطفه ی گسترده توجّه به اقشار محروم و ضعیف و حمایت و دست گیری خاص از آن ها و خدمت رسانی عام و حرکت در جهت فقرزدایی و خدمت رسانی و تحکیم وحدت ملی و همبستگی.

7. عدالت محوری با هدف پیشرفت همه جانبه، سعی در نفی تبعیض و فساد و تحقق عدالت در بستر قوانین روشن و معین و گریز ناپذیر و تلاش در توسعه اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و بهداشتی و سیاسی. عدالت و انصاف غایت بعثت و هدف حکومت دینی است و شاخص ارزش های اسلامی به شمار می رود. پس همه ی طرح ها، لوایح و قوانین و همه ی کارکردها و پیشرفت ها باید بر محور عدالت باشد و در یک کلام حاکمیت دینی باید:

1. حکیمانه و منطقی باشد.

2. همراه با عدالت و انصاف باشد.

3. مؤدّبانه و توأم با رعایت کرامت و ارزش ذاتی انسان ها با آن ها برخورد کند.

ص: 47

1- سوره آل عمران، آیه ی 139.

تهاجم فرهنگی

تهاجم فرهنگی نوعی فرهنگ پذیری تحمیلی است که هدف آن ضعیف کردن و یا نابود کردن فرهنگ مورد تهاجم قرار گرفته است. در همه ی ابعاد اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، مذهبی و ملی و فرهنگ پذیری ارادی، اختیاری و انتخابی تهاجم فرهنگی به شمار نمی رود. تهاجم فرهنگی از حربه های استعمار و امپریالیسم جهانی است که در طول تاریخ پیوسته سعی کرده اند فرهنگ هایی را تحت سلطه ی خود در آورند و به مسخ و تحریف آن ها پردازند و دیگران را از بُعد فرهنگی و معنوی اسیر و مطیع خود سازند و تمامی هویت آن ها را غارت کنند.

علل انحطاط تمدن ها در طول تاریخ

تمدن ها در طول تاریخ در پی علل و دلایلی از بین رفته و منحط شده اند از جمله: 1. فساد ناشی از تجمل و عیش و عشرت و بی خبری از مردم در طبقه ی حاکمه و حاکمان جامعه. 2. فقر عمومی، تضاد میان طبقات. 3. تجمع و تمرکز حکومت و ثروت در دست عده ای محدود و محرومیت اکثریت جامعه. 4. عدم توجه به طبقاتی که از حالت ضعف خارج شده و به تدریج قوی شده و نیرو می گیرند. 5. عدم عدالت اجتماعی، عدالت قضایی و عدالت حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. 6. جدایی فکری و عملی طبقه ی حاکم از مردم و اکثریت مردم از یکدیگر. 7. فاصله گرفتن مظاهر فرهنگ مانند علم و صنعت و تکنولوژی از روح و حقیقت و فرهنگ یک ملت که همان معنویت می باشد.

غلبه ی مادیت بر معنویت و خودفراموشی و فراموش کردن هویت حقیقی خویشتن. 8. رسوخ و نفوذ استعمار فکری و فرهنگی و مسخ هویت فرهنگی یک ملت و در نتیجه مغلوب شدن فرهنگ جامعه در برابر غلبه و سلطه ی فرهنگی فرهنگ بیگانه.

تفاوت تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی

در تبادل فرهنگی به فرهنگ و ارزش های انسانی دیگران احترام گذاشته می شود و نقاط منفی و ضعف آن فرهنگ ها اصلاح می شود. مثلاً اسلام در هر کشوری که وارد شد هدفش نفی ارتباط ظالمانه و نفی شرک و بت پرستی و اسطوره پرستی و خرافه پرستی بوده است و به جای همه ی این ها توحید اسلامی و اصالت فکر و اندیشه را رواج داده و این خود موجب به وجود آمدن تمدن ها و فلسفه ها و سازمان های اجتماعی بسیار درخشانی شده است. بنابراین فرهنگ و تمدن اسلامی، فرهنگ و تمدن های گذشته را از طریق تشویق به علم و تحقیق و اندیشه و آزادی احیا نموده و جاودانه کرده است مانند تمدن هند، یونان، ایران و بین النهرین که قطعاً سبب بقای آن ها اسلام بوده است. تهاجم فرهنگی برعکس موجب تخریب فرهنگ ها، رکود و توقف فرهنگ ها و ارتجاع ملت ها در تاریخ بوده زیرا موجب انواع فسادها و تحریف ها در تاریخ فرهنگ و تمدن ملل شده و می شود.

نمونه عینی از آثار مخرب تهاجم فرهنگی در جهان اسلام و علت های آن

مسلمان ها در سال 91 هجری با عبور طارق بن زیاد از دماغه ی جنوبی اسپانیا بر آن جا مسلط شدند و آن جا تحت حکومت بنی امیّه درآمد و این حاکمیت تا سال 421 هجری به طول انجامید. در این دوران اسپانیا یکی از مراکز عمده ی تمدن اسلامی در جهان به شمار می رفت. اما به عللی این تمدن سقوط کرد که درس عبرت بسیار آشکاری برای همگان است از جمله علل این سقوط می توان به این موارد اشاره کرد: 1. آزادی قایل شدن برای تبلیغات دینی غیرمسلمان ها.

2. آزادی قایل شدن برای آموزش دادن به مسلمان ها از طرف غیرمسلمان ها.

3. آزادی در تجارت آزاد میان مسلمان ها و غیرمسلمان ها.

4. خیانت یکی از سرداران مسلمان به نام براق بن عمّار در گفتگو با سران مسیحیت.

5. عرفی شدن روابط و غلبه عرفی شدن بر دینی بودن روابط موجب پیدایش روحیه ی بی تفاوتی و نهایتاً رشد آن و بروز بی غیرتی دینی شد.

6. رواج مشروبات الکلی و مسکرات و انواع بی بندوباری های اخلاقی.

7. شکسته شدن عزّت نفس و غرور ملی و دینی.

8. رواج تن پروری و خوش گذرانی و اسراف و غرق شدن در ناز و نعمت و از دست دادن روحیه ی آزادگی و شجاعت و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

9. مسخ هویت انسانی به صورت گوسفندانی رام یا خرگوش های مهیای شکار.

10. رواج تفرقه، چند دستگی، کینه ورزی و دشمنی میان مسئولین و حاکمان مسلمان با یکدیگر و تحریف آن ها علیه یکدیگر.

ویژگی ها و عوامل و علل اهداف فرهنگ استعماری

فرهنگ استعماری، ایمان دینی، امامت و ولایت و مراتب و مظاهر آن و انقلاب و ارزش های معنوی آن را مورد هدف قرار داده است و ویژگی هایی دارد از جمله:

1. سلطه بر مال مستضعف و جهان سوم.
2. غارت منابع جهان سوم.
3. نفی هویت و استقلال فرهنگی سیاسی و اقتصادی ملت ها.
4. استفاده از ظواهر و شعارهای فریبنده.
5. استفاده از حربه ی دروغ و فریب تحریف.
6. استفاده از عوامل سرگرم کننده و غفلت آفرین و انواع فسادها در تبلیغات.
7. بزرگ نمایی کمبودها و ضعف ها و کاستی ها.
8. تحقیر ملت ها و فرهنگ های مستقل و ایجاد انواع موانع بر سر راه رشد و پیشرفت علمی، فنی و اقتصادی کشورها.
9. استفاده از نیروهای وابسته ی داخلی و مهره های اغفال شده.
10. سعی و تلاش در به هم زدن وحدت و همبستگی و ایجاد تفرقه و جدایی.
11. جوسازی و شایعه پراکنی های مختلف مبتنی بر دروغ، فریب و نفاق.
12. القاء یأس و ناامیدی و نفی خودباوری در میان ملت ها.

مسخ فرهنگی یعنی تحریف فرهنگ، تحمیق فرهنگ، دگرگونی ذاتی در فرهنگ یک ملت، خودباختگی فرهنگی، بی هویتی ملی، تقلید در ظواهر مصرفی ملت چون لباس، مُد و ... هدف نهایی مسخ فرهنگی سلطه و غلبه بر یک ملت است. تحمیق برای مغلوب کردن (1) از جمله اهداف مسخ فرهنگی می توان موارد زیر را نام برد:

1. نفی و نقض وحدت، ایجاد اختلاف قومی، اختلاف فرقه ای، اختلاف سیاسی.
2. اتهام به اسلام و این که اسلام گذشته گراست، خشونت گراست و عربی است اما ما ایرانی هستیم.
3. ترویج فساد، بد حجابی، فساد اخلاقی، مشروبات الکلی، مواد مخدر، قرص های روان گردان، فیلم های مبتذل و موسیقی های مبتذل، کتب و نشریات خاص و انحرافات جنسی.
4. ترویج فساد عقیدتی، ایجاد تردید و شک و تزلزل. شبهه نسبت به اسلام و انقلاب اسلامی.
5. فساد مالی، فقر و تبعیض، نابودی حق و عدالت و قانون گرایی و وحدت.
6. حریم شکنی نسبت به قرآن، الگوهای دینی مانند ائمه (ع)، کربلا، انتظار، ولایت فقیه و ارزش های انقلاب در کُتب و مجلات و رسانه ها.
7. دین زدایی، سنت زدایی، گذشته زدایی، هویت زدایی.
8. رواج سبک مغزی، فسق و فساد و مسایل احساسی و عاطفی و

ص: 52

9. حمایت از فرقه های بدعت گرا و تحمل گریز مانند بهائیت، وهابیت، شیخیه، صوفیه و نظایر این ها. قرآن کریم می فرماید: فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی است که مردم انجام داده اند. هر جا فساد ظاهر شود بازتاب اعمال مردم است. (1)

10. ترویج و تبلیغ آزادی های مبتنی بر حس و خیال و وهم و غریزه و هوای نفس با ابزار و هنرهای مناسب که همه ستیزه با عقل و خرد به شمار می روند.

راه ها و شیوه های مبارزه با تهاجم فرهنگی

احساس خودارزشمندی و کرامت و قدرت و توانمندی و کفایت من ایرانی باید تقویت شود، وحدت میان اقوام درون ملت باید قوی شود. هویت ملی، گذشته ی ملی، استقلال ملی، ملیت ایرانی، فرهنگ ملی، ارزش های ملی و افتخارات ملی را باید زیبا و دل پذیر آموزش داد و به عرصه آورد و مهم تر این که کار، علم و تلاش در همه ی ابعاد برای پیشرفت در همه ی زمینه ها چون علوم، فنون، صنایع، هنر و ورزش در همه ی سطوح ملی منطقه ای، بین المللی و کسب افتخارات جدید. در عین صیانت کامل از هویت ملی و استقلال ملی و استقلال سیاسی و فرهنگی خویش، باید در عرصه های دیگر تلاش مستمر و جدی کرد که در این امر خطیر خانه، مدرسه، جامعه، حکومت، رسانه ها مؤثرند، به خصوص در امر تقویت هویت ملی. برای پیشگیری و مقابله با آسیب های فرهنگی باید از راه حل های فرهنگی استفاده کرد. آموزش معقول،

ص: 53

تدریجی، منطقی و مستمر. تربیت اخلاقی، دینی، تدریجی و مستمر. تقویت اندیشه های ملی و دینی. تکریم و احترام و مهر و محبت همراه با آموزش و تربیت. توسعه ی شخصیت و تکریم شخصیت و هدایتگری. ممنوعیت و محرومیت غلط است ولی باید مصونیت بخشید و اعتماد کرد با ایجاد شغل، ایجاد کانون سالم خانواده و ایجاد امکانات رفاهی مناسب.

آگاه سازی و بیدارگری مردم از سوی رسانه های جمعی، صدا و سیما و مطبوعات. (نشر اسلام، تحکیم انقلاب، رشد فرهنگ عمومی، بهسازی اخلاق و معنویت عمومی، رشد آگاهی های سیاسی، زبان گویای مدیریت جامعه بودن در بُعد اجرا، ارائه ی فرهنگ و اندیشه و هنر اصیل و غنی خودی).

رسالت صاحبان قلم و مطبوعات در ارشاد و تشویق مردم، هدایت و رشد دادن مردم، اجرای دقیق امر به معروف و نهی از منکر، پرهیز از اصالت دادن به سرگرمی، فراموش نکردن اهداف متعالی انقلاب اسلامی و آرمان های بلند امام راحل، سعی در هر چه بیشتر مستحکم کردن پیوندهای اجتماعی مردم و تقویت وحدت و ترویج اخوت و همبستگی و سعی در سالم سازی محیط عمومی جامعه با شیوه های جذاب و شادی بخش و هنری، بیدارگری و غفلت زدایی در ابعاد مختلف همراه با تقویت روحیه ی امید و شادابی و خودباوری و مبارزه با هرگونه یأس و بدبینی در تمامی سطوح جامعه. بازگشت به خویشتن و تقویت هویت ملی و آشنایی با تاریخ و افتخارات ملی. بازگشت به خویشتن و تقویت هویت دینی و مذهبی و سعی در احیاء عزت نفس و کرامت نفس خویش و دیگران.

خداوند در آیه ی 200 سوره ی آل عمران می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوس ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان

استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود مراقبت به عمل آورید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید.» خداوند در این آیه امر به صبر به طور مطلق در امور فردی، مصابره در مسایل اجتماعی، همکاری و تعاون و اتحاد و همبستگی که منشأ همه ی قدرت ها است، می کند. همراه با تقوای الهی که در سایه ی آن رستگاری جمعی و اجتماعی و سعادت حاصل می شود. (1)

ملت ایران اهل ذوق و هنر، اهل علم و استعداد، اهل نبوغ و ضریب هوشی بالا و رشد و نیروی کمال پذیری است و بزرگ ترین سرمایه ی نظام جمهوری اسلامی ایران همین ملت ایران هستند که مهم ترین منابع کشور را تشکیل می دهند، یعنی منابع انسانی بزرگ ترین پشتوانه ی انقلاب و نظام است. ملتی باهوش، با محبت، اهل گذشت و فداکاری، عاطفی، اهل دل، هیجان، ذوق و هنر و عشق و عرفان و دوستدار اسلام و اهل بیت علیهم السلام. ملتی که با این پشتوانه ی غنی می تواند حافظ هویت و فرهنگ ملی و دینی خود باشد و با تمام توان در مقابل تخریب و تحریف و تهاجم آن مقابله خواهد کرد.

ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی

اشاره

هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته (2)

(او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آن ها بخواند) سخن از ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی است. پیش از آن لازم است معنی چند اصطلاح روشن گردد.

ص: 55

1- تفسیر المیزان، ج 7، ص 154 تا ص 226.

2- سوره جمعه، آیه 2.

1. ماهیت

منظور از ماهیت هر چیز بیان چستی آن است و به عبارت دیگر توضیح عناصر ذاتی و حقیقت تشکیل دهنده ی آن است که ما در این بحث باید حقیقت و عناصر ذاتی انقلاب فرهنگی را در یک نظام الهی و اسلامی روشن کنیم.

2. انقلاب فرهنگی

دگرگونی بنیادی و عمیق را می گویند که گاهی در آثار و ظواهر و تجلیات و شئون و نمود و عوارض و خصایص و اوصاف یک چیز است و گاهی در بطن و درون و جوهره و ذات و بود یک چیز صورت می گیرد که البته ترسیم دقیق مفهوم این الفاظ به سبب این که از دیدگاه های مختلف معانی گوناگون دارد و به اصطلاح مشترک لفظی اند از حوصله ی این بحث مختصر خارج است.

3. فرهنگ

اشاره

این واژه نیز از لغاتی است که معانی و مفاهیم گوناگون دارد و مشترک لفظی است. به طور کلی: مجموعه آداب و سنن، عرف و عادات، افکار و اندیشه های حاکم بر زندگی را فرهنگ می گویند که این مجموعه آداب گاه فردی است و گاه قومی و قبیله ای و گاه ملی و میهنی و گاه جهان و مسلکی و این مجموعه عامل پیوند و اتصال گذشته و حال و آینده انسان ها با یکدیگر است که جوهره ی ذاتی آن را اصول ثابت و محترم به عنوان ارزش های اصیل تشکیل می دهد که در حقیقت روح آن فرهنگ است و شخصیت ها و منش ها و افکار و رفتارها و کردارها و خُلق و خوی افراد تجلی همان روح فرهنگی آن هاست. و به تبع این، علم و صنعت، شعر و ادبیات، حقوق سیاست آرمان ها و اهداف و

ارزش‌ها و مطلوب‌ها و تمام شئون زندگی فردی و جمعی هر انسانی و هر جامعه‌ای حکایت از فرهنگ او و فرهنگ جامعه‌ی او دارد. لازم به توضیح نیست که به نظر ما انقلاب فرهنگی انقلاب در نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی به معنی خاص آن نیست بلکه به معنی انقلاب در فرهنگ عمومی و کلی حاکم بر یک جامعه اسلامی است. لذا انقلاب فرهنگی در نظامی اسلامی دگرگونی و تحوّل و تغییر تمامی تجلیات و شئون زندگی فردی و اجتماعی به جهتی است که قرآن و سنت رسول الله (ص) و ائمه‌ی طاهرین (ع) معین فرموده‌اند یعنی علم، صنعت، هنر، شعر، ادبیات، اخلاق، سیاست، اقتصاد، آرمان و هدف ما به جهتی تحوّل یابد که بزرگان دین ما بیان کرده‌اند و جهان بینی و ایدئولوژی ما تبیین می‌کند و در غیر این صورت هیچ شأنی از شئون ما ارزش ندارند زیرا نظام ارزشی ما را اسلام تعیین کرده و انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی یعنی تغییر در جهت حاکمیت ارزش‌های اسلامی و لا غیر، به عبارت دیگر انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی یعنی این که اسلام و قرآن و اولیاء اسلام و خدای رحمان، بها و ارزش علم و هنر و تفکر و عمل و اخلاق و سیاست و اقتصاد و... ما را تعیین کنند. و آن عزیزان این شئون ما را زینت بدهند نه خودمان نه دیگران و به قولی دیگر نه خودمحور باشیم و نه غیرمحور بلکه خدامحور باید باشیم. در کل جنبه‌های حیات فردی و اجتماعی که فلاح و رستگاری در این است و بس و رمز استقلال و بقای اسلام عزیز نیز در این است و هدف ارسال رسل و انزال کتب نیز این است که: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» و «ان اعبد الله ما لکم من اله غیره» و آیات دیگری هم چون آیه‌ی 36 سوره‌ی نحل و آیه‌ی 25 سوره‌ی انبیاء و آیه‌ی 59 سوره‌ی اعراف بر این سخن شاهد و گواه هستند.

آری، فرهنگ اسلامی فرهنگی است که ماهیت و جوهره و ذات و حقیقت و تک عنصر تشکیل دهنده اش توحید است و این هماهنگی با جهانی است که یک پارچه به سوی او در حرکت و تکاپو و شدن و صیوررت و تحوّل است و شدن یک مسلمان نیز بدان جهت و بدان سوی باشد و این هماهنگی فطرت انسان و تکوین موجودات است که «کلّ الینا راجعون» و «الی اللّٰه المصیر».

و این بیان چهره ی دیگری است از فرمایش علی(ع) که فرمود: «رحم اللّٰه المرأه علم من این و فی این و الی این» که جهت و هدف زندگی انسان عاقل را ترسیم کرده، انسانی که در پی یافتن پاسخ معقول به این سؤالات پیوسته در تلاش فکری و عملی است که مسلماً جز در نظام فکری و اقتصادی اسلام پاسخ معقولی برای آن ها نخواهد یافت. آری، ماهیت انقلاب فرهنگی تغییر و تحوّل است عظیم در آرمان ها و اندیشه ها و جهت ها و خواسته ها. آن هم در سطح تک تک افراد است، به طوری که جامعه ی مسلمان و امتی که انقلاب ظاهری و بیرونی را می رود تا به مدد اتحاد و ایمان به غیب با پیروزی پشت سر گذارد باید که در درون و باطن فرد فردشان نیز چنین انقلابی برپا شود که در غیر این صورت در ظاهر و سطح و شعار خواهد ماند و از درون و باطن و عمق و شعور خواهد پوسید و این است ضرورت انقلاب فرهنگی به تمام معنایش، اما چگونه مگر انقلاب در درون چیست؟ انقلاب درونی حقیقت انقلاب فرهنگی است. خودسازی عمیق و شگرفی است در جهت شدنی الهی، به طوری که تمامی تجلیات و شئون زندگی فردی و اجتماعی ما از بطن محتوای اسلام منشاء می گیرد و تمامی تلاش ها و تکاپوها، هنرها و عشق ها و نفرت ها، علوم و فنون و همه چیز ما فقط و فقط خالص برای خدای تبارک و تعالی باشد و این شیوه ی انقلاب هرگز با شعار و تغییر ظاهر و... عملی نیست؛ الا از شعور آغاز گردد و با

عمل تداوم یابد، عملی که از درون و فطرت و ایمان برخاسته باشد نه از احساس و... همان گونه که ابراهیم خلیل (ع) فرمود: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»⁽¹⁾ و لذا آن بزرگ مرد با تمامی مظاهر و تجلیات فرهنگ شرک زمان خویش پیوسته ستیز کرد و نهایتاً یک امت شد، یعنی خود یک فرهنگ شد، فرهنگی توحیدی، خالص، پاک، حنیف و بدین ترتیب (اول المسلمین) گردید و نبی اعظم (ص) نیز چنین بود که (لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه).⁽²⁾

پس ماهیت انقلاب فرهنگی عبارت است از ماهیت یک انسان الهی، به شیوه ی انبیاء خدا و اولیاء و پاکان او، انقلابی است در فکر و معرفت و ایده آل و جهت انسان مسلمان انقلاب در هدف نهایی و بینش یک انسان موحد است، این که بر اساس قرآن ماهیت اصیل تفکر و معرفت و هدف یک انسان را که طالب دگرگونی فرهنگی است به طور اجمال در دو محور بیان می کنیم:

الف. ذوات و عناصر و ماهیت انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی

1. نباید حیات را در این جهان منحصر بداند و نباید که تمام اغراض و اهداف حیات را در این جهان طلبید، یعنی علم و صنعت، هنر و فلسفه، حب و بغض، عرف و عادات و هیچ یک از نمودهای حیات انسانی را به طور مطلق و یک جهته نباید نثار این جهان کرد زیرا چنین بینش و نگرش محدودی از نظر قرآن کریم موجب مشغولیات و غرور است و چنین کسانی از نهایت هستی و آخرت و سرمنزل مقصود به دور خواهند افتاد، زیرا دنیا در بینش الهی اسلام

ص: 59

1- سوره ی انعام، آیه ی 162.

2- سوره ی احزاب، آیه ی 21.

پست ترین و حقیرترین حلقه ی زنجیره ی هستی است و آن که حیات خویش را فقط در فرورفتن به این جهان صرف نماید نخواهد توانست فرهنگش را دگرگون کند و در آرمانش انقلاب نماید زیرا (و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور).⁽¹⁾

2. و بر این اساس کسی که خواهان انقلاب در فرهنگ خویش بر اساس نظام الهی اسلام است نباید جهان هستی را وسیله ای برای حیات مادی خویش بداند و نباید آن را بازیچه حساب کند یعنی جهان را بی شعور و کور و کر و معلول تصادف بداند و در عمل نیز رابطه ی ایشان با جهان هم چون رابطه با یک موجود هدف دار و باشعور و مدرک باشد و کسی که فرهنگش الهی و اسلامی است هیچ چیز هستی را برای خود و در جهت خود حساب نمی کند و به کار نمی گیرد بلکه به تمامی هستی به عنوان جلوه و ظهور حق تعالی می نگرد و برخورد شایسته می نماید زیرا: (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعین)⁽²⁾، (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا).

3. بلکه عنصر اساسی فرهنگ اسلامی حق بودن و حق دانستن کل هستی و هدف دار بودن نظام آفرینش است و نظام هستی را نظامی شایسته می داند، هنرش نیز، جنگ و صلحش نیز بس شایسته و با هدف و حق است، آرمان و خواسته و جهتش نیز صالح و شایسته و حق می باشد و به جز حق و شایستگی چیزی را نمی بیند و نمی یابد که طلب کند جز حق و حق و حق، هدف داری و هدف داری و هدف داری، طرح و طرح و عقل و عقل و عقل، هدفی حق، برای جهان قایل است و طرحی حق برای حیات خویش می افکند و عقلی

ص: 60

1- سوره ی آل عمران، آیه ی 185.

2- سوره ی انبیاء، آیه ی 16.

آمیخته با حق طرح وی را ابداع می کند، و پیوسته این حق را با گوش دل می شنود که: «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون» (1) و می داند و باور دارد که (و ما خلقنا السموات و الارض ما بینهما الا بالحق) (2)

4. تحوّل فرهنگی یک انسان مسلمان و یا یک جامعه ی اسلامی تحوّل و حرکتی است هدف دار و تغییری در جهت وصول و قرب به حق، انتقال و انقلابی است به سوی خدا و کسی که چنین فرهنگی دارد عملش نیز عملی است در جهت قرب به حق، هنرش نیز برای خداست. آرمان و خواسته اش نیز آرمان و خواسته ای است خدایی و اصلاً او نیست، خودش نیست، هر چه است برای اوست، از اوست و در جهت او، زیرا مرجع همه ی هستی، مصیر همه ی جهان نهایت تمام دگرگونی ها و انقلابات اوست (الله است). و چنین کسی با چنین فرهنگی است که به اطمینان نفس می رسد، نفسش مطمئن می گردد زیرا علتی برای عدم اطمینان ندارد با کل هستی هم جهت است، هم هدف است، هم آرمان است، و این جاست که در تب لقاءالله می سوزد، پیوسته اش، هر لحظه اش، خوابش، سخنش، عملش، درسش، هنرش، جنگش و... همه چیزش عبادت می شود و او یک عابد و جهان و هستی و تجلیات هستی معبدش می گردد و وجودش تربیت الهی می شود، هستی او خالص می شود، خلوصی حقیقی چون ابراهیم(ع)، چون پیامبر(ص) و چون همه ی عابدان راستین و فرهنگش انقلابی می شود. زیرا آگاه است که: «الی الله تصیر الامور» (3) می داند که «الی ربک الرجعی» (4) درک کرده است که «فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً» (5) و لذا پیوسته با خود نوید نهایی را زمزمه می کند که: «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی

ص: 61

- 1- سوره ی مؤمنون، آیه ی 115.
- 2- سوره ی حجر، آیه ی 85.
- 3- سوره ی شوری، آیه ی 53.
- 4- سوره ی علق، آیه ی 8.
- 5- سوره ی کهف، آیه ی 110.

الی ربک راضیه مرضیه»(1) چون واقف است که: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»(2) و پیوسته هم چون اسوه اش ابراهیم(ع) به خویش فرمان می دهد که «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»(3) و پیوسته در این انتظار است که هستی خویش را نثار آرمان و فرهنگ الهی خود کند. زیرا فرهنگ الهی برایش تقدس یافته و تنها راه سعادت و فوز رستگاری اوست و این است که همیشه انتظار چیزی را دارد، شهادت، لقاءالله، طلوع فجر پاکی و....

بدین گونه است که عناصر حقیقی و ذوات و ماهیت فرهنگ اسلامی هر که را منقلب کند و یا بر آن اساس انقلاب کند خودی نمی شناسد یک پارچه عشق می شود و حرکت، تحوّل می شود و انقلاب تمام هستی را یک پارچه عشق می کند و به حرکت درمی آورد و متحوّل می سازد و بدین گونه است که ماهیت و حقیقت فرهنگ و تجلیات تفکر و اندیشه ی غیراسلامی منقلب گشته تغییر می یابد و ماهیت و حقیقت فرهنگ و تجلیات تفکر و اندیشه ی ناب و اصیل اسلامی در سراسر زندگی فردی و اجتماعی امت اسلامی حاکم می گردد.

ب. عوارض و اوصاف ظاهری انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی

هر انقلابی عبارت است از نوعی ویرانگری، انهدام، تخریب و تخلیه و نوعی بازسازی و سازندگی و از سوی دیگر وابسته است به یک نظام فرهنگی و مکتب و یک رهبری و هدایتگری که مفسر آن مکتب و الگوها و اسوه های انقلابیون هستند و دیگر خود انقلابیون که خواهان آن مکتب اند و پذیرای آن رهبری. انقلاب فرهنگی نیز همین طور است و شکل گیریش از همان قاعده ی فوق پیروی

ص: 62

1- سوره ی فجر، آیه ی 28.

2- سوره ی ذاریات، آیه ی 56.

3- سوره ی انعام، آیه ی 162.

می کند و از لحاظ ظاهر همان مراحل را باید بپیماید تا آن چه را به عنوان ماهیت و ذات انقلاب فرهنگی در قسمت اول بیان کردیم از باطن دارا شود.

1. تخلیه و تخریب فرهنگ کفر و شرک

از جمله خصوصیات انقلاب فرهنگی در نظام اسلامی، تخریب باورها و اندیشه های شرک آلود و یا کفرآلود است که البته نمودهای متعددی دارد که به مدد مکتب و آگاهی از مکتب و پیروی از رهبریت مکتب باید آن را شناخت و در انهدامشان کوشید و اعتقادات و ضمیر و فطرت را از لوث و تلون آن ها پاک گرداند که اینک از آن اندیشه های غلط و شرک آلود را که باید به تخریبشان پرداخت معرفی می کنیم:

قرآن کریم هدف رسالت نبی اکرم (ص) را در یکی از آیات (1) برداشتن اغلال سنن و رسومات ناهنجار و زشت اعلام کرده که گرانی آن سنت ها و عادات غلط فرهنگ بشریت را منحرف ساخته، موجب رواج زشتی ها و خبایث می گردد نفس را نفس را پس باید آن خبایث و زشتی ها و آن اغلال سنن و مراسم زشت را تخریب کرد و درهم شکست. (و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم) (2)

دیگر ویران کردن حصارهای تقلیدات کورکورانه و جاهلانه و تعصبات باطل و پوچ است که اگر این حصارهای فکری و فرهنگی غلط درهم شکسته نشود هرگز روح الهی و تفکر و فرهنگ اسلامی در انسان پیدا نخواهد شد، بلکه انسان در حصار همان تفکرات و فرهنگ و آداب و رسوم تقلیدی و جاهلانه اش

ص: 63

1- سوره ی اعراف، آیه ی 157.

2- سوره ی اعراف، آیه ی 157.

خواهد پوسید و این مسأله از جمله عوامل گمراهی و حاکمیت شرک و کفر است که در قرآن مجید سخت با آن مبارزه شده، و در آیات بسیاری از قرآن این مسأله بیان شده از جمله در آیه ی 170 سوره ی بقره، آیه ی 104 سوره ی مائده و آیه ی 109 سوره ی هود و آیه ی 36 سوره ی قصص.

دیگر این که تفکر و فرهنگ منیت و فردیت را باید ویران ساخت زیرا هوای نفس و خودمحوری در اندیشه و اعتقاد از خصایص فرهنگ فرعونی است که با فرهنگ الهی اسلام ناسازگار است پس باید از تلون این خصیصه تخلیه کرد تا از غلتیدن در اندیشه و فرهنگ کفر و ضلالت نجات یافت که در غیر این صورت محال است فرهنگی الهی و اسلامی داشت لذا قرآن می فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَاهُ وَهُوَ أَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (1) و البته آن چه را باید تخریب ساخت و از خود به دور ساخت و از نفس تخلیه کرد مباحثی عظیم احتیاج دارد. اما حقیقت انقلاب فرهنگی همین است، رذایل اخلاقی و شهوانی، خودمحوری ها و نفاق ها و حيله ها و ریاها، تزویرها، ظاهرسازی ها، دروغ ها و حسادت ها و غیبت ها، سوءظن ها، تکبرها و نخوت ها، شخصیت پرستی ها و سایر تجلیات فرهنگ غیر الهی را باید منهدم کرد. تا فرهنگ و اندیشه ها و مظاهر حیات فردی و جمعی یک قوم را خبایث فوق تشکیل می دهد، این قوم هر چند در ظاهر حرکتی و انقلابی کرده باشند اما در درازمدت به خاطر عمل دگرگونی درونی و فرهنگی به معنای حقیقی اش از درون می پوسد و دوباره تغییرات ظاهری تحت الشعاع باطن و درون آن ها قرار می گیرد و آن هم خواهد پوسید. آری، به حق فرمود محمد مصطفی (ص) که (انی بُعثت لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ) و قرآن کریم او را اسوه ای

ص: 64

در این جهت دانسته و از این جهت ستوده که (انک لعلی خُلُق عظیم) (1) و اگر هم اَمّت و مَلّتی بدون رشد و کمال و انقلاب در خَلقیات و اندیشه و آداب و رسوم از نظر بُعد علمی به درجه ای عالی هم برسد یعنی انقلاب علمی نماید و محتوای کتب مدارس و دانشگاه هایشان غنی گردد، عقل علمی و عقل تجربیشان ارتقاء یابد، هزاران اکتشاف و اختراع و تألیفات عمیق داشته باشند و کُرات ناشناخته را مسکن سازند، با این حال وجهه ای چون روس و آمریکا خواهند داشت. یا به قول قرآن چهره ای چون بلعم باعور پیدا خواهند کرد و یا چون چهارپایانی خواهند شد که بارشان کتبی محققانه و نفیس است. این است که انقلاب فرهنگی از نظر اسلام یک انقلاب اخلاقی است که البته لازمه ی این انقلاب عظیم تحوّل علمی و صنعتی و سیاسی و نظامی و ادبی و اقتصادی و غیره نیز می باشد که امری است مسلم.

پس اولین گام بندگی خدا، رهایی از عبادت شیطان و نجات از عبادت طاغوت است. خواه این شیطان و طاغوت، نفس باشد، خواه جاه و مقام یا مال و ثروت یا هر چیز دیگر.

ص: 65

1- سوره ی قلم، آیه ی 4.

و به دنبال تخلیه ی فرهنگ و اندیشه و عقاید از کثافات، طهارت و پاکی و تزکیه کردن است. در این مرحله انقلابگر در فرهنگ باید که بقایای آن چه را به دور انداخته و عقایدش را از آن ها تخلیه کرده نیز پاک و طاهر کند و لوح وجودش را با آب ایمان طاهر سازد تا تزکیه شود یعنی شرایط رشد الهی در فرهنگش فراهم آید که اگر تزکیه به دنبال تخلیه نباشد هر آن محل تخلیه شده، نفس و دل تخلیه شده، عقاید و آمال تخلیه شده در معرض هجوم اندیشه ها و آمال هرز واقع می شود. این است که باید فرهنگ انسان موحد تزکیه گردد یا مستعدّ نمو و رشد فرهنگ توحیدی شود که این مرحله مایه ی فلاح و رستگاری انسان است (قد افلح من زکاهها) (1) و عبور از مرحله ی نفس اماره است و احیای نفس لوامه است. چنین حرکتی و انقلابی است که انسان را متحوّل و منقلب می کند. روح و جان او را، فرهنگ او را به طوری که پیوسته به جهت خیر و کمال متمایل است و از شر و انحطاط به دور و بدین سبب این مرحله قبل از تعلیم است. قبل از کشت بذر علم است و مرحله ی مستعد شدن و مهیّا شدن قلوب است برای باروری علم، برای پذیرش حق و برای حکمت. و اول مرحله ی علمی هدایت بشر به وسیله ی نبی الله (ص) است که پس از تلاوت آیات حق و دعوت مردم به سوی مبدء و معاد صورت گرفته و به قول قرآن (یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم). (2)

آری، این مرحله صیقل یافتن روح است تا توان پذیرش انوار الهی را پیدا کند

ص: 66

1- سوره ی شمس، آیه ی 9.

2- سوره ی جمعه، آیه 2.

واگر انسانی تزکیه نشود هرگز پذیرای شریعت حق و تعالیم کتاب وحی نخواهد شد و فرهنگ و اندیشه و خلق و خوی الهی در او متجلی نخواهد گشت.

تحلیه و آراستن باطن و ظاهر با حله های الهی قرآن و عترت

اشاره

این مرحله در حقیقت آغاز شکوفایی جوانه های فرهنگ الهی است و در این مرحله از انقلاب فرهنگی است که فرهنگ منقلب شده و انقلابگر ظاهر می گردد و انسان نوینی را در هستی می نمایاند انسانی که خالی از هر گونه شرک و نفاق است. تهی از هر جهل و حمقی است. عاری از شیطنت و طغیان است و مستعد رشد و نمو با صفات رحمان است. پاکیزه و طیب است. پذیرای تجلیات سلطان است و اینک به آموختن کتاب الهی می پردازد و به تعلیم اصول حق و آموزش قوانین خلیفه ی الهی مشغول می شود تا در سایه ی عمل به آن اصول و قوانین به فوز ابدی برسد و بدین خاطر تمامی شئون حیاتش مظهر خالق می گردد و اسم الله می شود، عبادتش الهی، به گونه ای که عبودیتش ربوبیت است و تجارتش او را از ذکر خدا غافل نمی سازد زیرا اقتصادش در همه ابعاد عبادت است سیاست او نیز عین دیانت است و در خانه هم چون اسوه اش رسول الله (ص) و امامش ولی الله (ع) زندگی می کند و بدین روی خدای حکیم نیز چشمه ساران حکمت را بر قلب وی جاری می سازد زیرا انقلاب کرده، منقلب شده، به راستی الهی شده، صدیق گشته، ظاهر شده و یحیی گردیده، فلاح را یافته و برای خدا انقلاب کرده و خدا نیز عمل کسی را ضایع نمی کند، این است که متعلم حکمت الهی می گردد و مشمول رحمت و عنایت خدا می شود. زیرا: *رحم الله المرءه علم من این و فی این و الی این*.

و اینک او چنین شده می داند حکمت خلقت را غایت هستی را، قدر و

جلالت انسان را و عظمت دنیا را و دایم به تفکر است، تفکری که عبادت است و افضل از عبادت هفت ساله است چون فرهنگش فرهنگ ذکر است، فرهنگ تفکر است، فرهنگ تبیین و تفسیر حیات است. او دیگر آن مقلد کور نیست که افتخارش گرایشات جاهلیت پدرانش باشد. (1)

او تطهیر شده ی چشمه ساران حکمت الهی است و از کسانی است که در شنیدن گفته ها خدایش به او بشارت داده او از هدایت شدگان و از خردمندان است. (2)

از خردمندانی است که دایم در اندیشه ی خلقت هستی زندگی می کنند و خوابشان نیز همراه با اندیشه در این است که هستی را خالق است یکتا و مقصدی است معین و ندا سر می دهند که:

(ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار) (3)

آری، انقلاب فرهنگی اسلامی انسان را با مبداء و معادش، با حیات و مماتش و با خویشتن خودش و با طبیعت و جهاننش آشتی داده، پیوند داده، واحد کرده و این انسان است که اینک حامل بار امانت الهی گشته امانتی که آسمان ها و زمین از قبولش امتناع کردند. اما او دیگر به حق حامل آن امانت است زیرا به تربیت الهی تربیت شده و با فرهنگ خدایی انقلاب کرده خُلق و خوی الهی یافته و خلیفها لله شده عبادالله گردیده و میثاق فطرت خویش را حفظ کرده و ذخایر اندیشه ها و عقل خود را آشکار کرده، بیدار فکر و هوشیار پیوسته در سنگر مبارزه علیه جهل و خرافه می ستیزد و بر اساس معارف و شرایع حقه ی الهی می زید. مهذب است و مزگی و با تربیت الهی دم ساز است و از ضلالت

ص: 68

1- سوره ی زخرف، آیه ی 33 و سوره ی نحل، آیه ی 44.

2- سوره ی زمر، آیه ی 18.

3- سوره ی آل عمران، آیه ی 191.

و کثافت جاهلیت پاک است و از رهگذر حب و دوستی و رهبری عترت نبی الله (ص) در صراط مستقیم هدایت می گذرد تا به دیار فناء الله واصل شود و با فناء خویش بقا یابد. این است که پیوسته منادی عدل است و مبشر قسط، پرچم دار معروف است و پرخاشگر منکر. زیور آزاداندیشی و تفکر از جمله تزئینات دیگر فرهنگ اسلامی است و ندای هدایت جهانیان را از دروازه ی حریت تفکر سر دادن است انسانی مختار برای گزینش راه، و انتخابگری آزاداندیش برای رسیدن به فرهنگ الهی و وصول به جوار قرب رحمت حق، مبارزه ی عصیانگر علیه تمامی مقالید پوسیده و جاهلی گذشتگان و خلاصه انسانی که تجلی انوار الهی شده متصف به اوصاف ربوبی گردیده و در یک کلام آینه ی تجلی خدا شده و خداگونه شده و منیتی ندارد من نیست هرچه هست اوست و این است که عادل است و عدالت خواه و در میان مردم تمامی مردمی که برای او چون اویند و مظهر حق اند چون با خودش عمل می کند.

چون او با همه متحد است هماهنگ است، یگانه است همه یک امت اند و هر کدام یک امت کثرتی و غیریتی در بینش وی نیست تا دیگران را جدا بینگارد همه شیران خدایند و جان ها همه متحد است و همگان قطره آب غرق اقیانوس حق اند و فانی از خویش و باقی در حق و برای حفظ این بقا و تداوم آن فنا با هر چه اثری از اختلاف و دوگانگی دارد و با هر چه نشانی از من و مایی دارد می ستیزند و جهاد می کنند که فضیلت شان این است در جهاد، در تلاش والا نیست می شوند کثیر می شوند، رنگ می گیرند، مختلف می شوند من و ما می شوند و نهایتاً طاغوت می شوند. لذاست که پیوسته مبشرند و منذر آمرند و ناهی فانی اند و باقی کثیرند و واحد، من اند و او، خائفند و امیدوار، ساجدند و مسجود، فردند و امت، فردند و در جمع، جمعند و در فرد و آند که در وهم

محافل و مجالس دینی تریبون های گسترده ی مذهب است که باید هر روز بیش از گذشته با نشاطتر و با کیفیت بالاتر برگزار گردد. به خصوص مراسمی که مربوط به اهل بیت علیهم السلام است چه عزاداری ها، چه شادی ها. عمدتاً امروز این گونه مجالس و محافل در قالب هیأت مذهبی برگزار می گردد. حدود سی هزار هیأت مذهبی در سراسر کشور توسط سازمان تبلیغات اسلامی شناسایی شده که البته ممکن است آمار آن فراتر از این هم باشد. علاوه بر این خارج از چارچوب هیأت ها و مجالس شناسنامه دار جلساتی هم توسط خیرین، نمازگزاران و مذهبیون پایگاه های بسیج و... به شکل فردی برگزار می گردد. بر پایه ی این که مجالس برای خوبان و اولیای خدا امری است که ریشه در قرآن و سیره ی نبوی و امامان(ع) دارد و مصداق تعظیم شعائر الهی و دینی است و مصداق مودت اهل بیت است. بعضی علماء بزرگ معتقدند بنیان گذار عزاداری سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین(ع) خود نبی مکرم اسلام حضرت محمد(ص) و امامان(ع) بوده اند و در سیره ی امامان و اهل بیت(ع) و پیروان آن ها هیچ گاه ترک نشده، حتی امام صادق(ع) زمانی که عید نوروز با ایام شهادت امام حسین(ع) هم زمان شده بود و مردم برای دیدن حضرت آمده بودند مجلس را تبدیل به روضه خوانی برای امام حسین(ع) نمود. این گونه مجالس نه تنها نام امامان و اهل بیت(ع) را پرآوازه نگه داشته، بلکه سبب ماندگاری پیام اسلام عزیز شده است تا جایی که احیاگر مکتب نجات بخش عاشورا در عصر حاضر حضرت امام خمینی(ره) بیشترین تأکید را بر عزاداری سید و سالار شهیدان داشتند. ملت ما را این مجالس حفظ کرده بیخود نبود که رضاخان و مأمورین ساواک رضاخان تمام مجالس عزا را قدغن کردند. مقام

معظم رهبری در مناسبت های مختلف مثل ایام شهادت دخت گرامی پیامبر خدا حضرت فاطمه (س) در حسینیه ی امام خمینی (ره) مجلس سوگواری برپا می کنند و در ایام شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و نیز ایام محرم در خطبه های نماز جمعه روضه خوانی می کنند.

با توجه به جایگاه رفیع مجالس سوگواری و یا شادی اهل بیت وائمه ی اطهار (ع) و اثرگذاری ارزشمندی که در جامعه دارد بدیهی است که در حفظ و حراست آن باید کوشید و همواره علمای بزرگوار، روحانیّت و مبلغین و مدّاحان دلسوز و نیز خطبا و نویسندگان همیشه این دغدغه را داشته اند که هر از چندگاهی که خطر را حس نموده اند هشدارهای لازم را داده اند. از طرفی این جایگاه بلند مرتبه و مؤثر در جوامع اسلامی که گاهی شعاع آن جوامع غیراسلامی را هم دربرگرفته، باعث شده تا دشمنان تلاش گسترده ای را در جهت تخریب و یا تحریف این گونه مجالس داشته باشند. لذا در هر زمان که دشمنان قسم خورده ی اسلام قدرتمند بوده اند دست به تخریب و از بین بردن این گونه محافل و مجالس نموده و هر زمان که قدرت مقابله نداشتند دست به تحریف آن زده تا از اثرگذاری مثبت آن در جامعه جلوگیری نمایند.

(اخیراً کتابی به نام نقشه ای برای جدایی مکاتب الهی در آمریکا انتشار یافته که در آن گفتگوی مفصّلی با دکتر مایکل برانت یکی از معاونان سابق سیا انجام شده است. او در این زمینه می گوید: بعد از مدّت ها تحقیق به این نتیجه رسیدیم که قدرت رهبر مذهبی ایران و استفاده از فرهنگ شهادت در انقلاب ایران تأثیرگذار بوده است و می گوید ما هم چنین به این نتیجه دست یافتیم که شیعیان بیشتر از دیگر مذاهب اسلامی فعّال و پویا هستند. در این گردهمایی تصویب شد که بر روی مذهب شیعه تحقیقات بیشتری صورت گیرد و طبق این تحقیقات

برنامه ریزی‌هایی داشته باشیم. به همین منظور 40 میلیون دلار بودجه اختصاص دادیم و این پروژه در سه مرحله انجام شد. پس از نظرسنجی‌ها و جمع‌آوری اطلاعات از سراسر جهان به نتایج مهمی دست یافتیم. متوجه شدیم که قدرت مذهب شیعه در دست مراجع و روحانیت می‌باشد. این تحقیقات ما را به این نتیجه رساند که به طور مستقیم نمی‌توان با مذهب شیعه روبرو شد و امکان پیروزی بر آن بسیار سخت است و باید پشت پرده کار کنیم. ما به جای ضرب‌المثل انگلیسی که می‌گفت: «اختلاف بینداز و حکومت کن» از سیاست (اختلاف بینداز و نابود کن) استفاده کردیم و در همین راستا برنامه ریزی‌های گسترده‌ای را علیه مراجع و رهبران دینی شیعه صورت دادیم تا آن‌ها مقبولیت خود را در میان مردم از دست بدهند.

یکی دیگر از مواردی که باید روی آن کار می‌کردیم موضوع فرهنگ عاشورا و شهادت طلبی بود که هر ساله شیعیان با برگزاری مراسمی این فرهنگ را زنده نگه می‌دارند. ما تصمیم گرفتیم با حمایت‌های مالی از برخی سخنرانان و مدّاحان و برگزارکنندگان اصلی این گونه مراسم که افراد سودجو و شهرت طلب هستند عقاید و بنیان‌های شیعه و فرهنگ شهادت طلبی را سست و متزلزل کنیم و مسایل انحرافی در آن به وجود آوریم به گونه‌ای که شیعه یک گروه جاهل و خرافاتی در نظر جلوه کند. در مرحله‌ی بعد باید مطالب فراوان علیه مراجع شیعه جمع‌آوری شده و به وسیله‌ی مدّاحان و نویسندگان سودجو انتشار دهیم تا مرجعیت را که سدّ راه اصلی اهداف ما می‌باشد تضعیف کرده و آنان را به دست خود شیعیان و دیگر مذاهب اسلامی نابود کنیم و در نهایت تیر خلاصی را بر این فرهنگ و مذهب بزنیم.

بنابراین دور از ذهن نیست اگر بعضی انحرافات که امروزه متأسفانه در

تعدادی نه چندان کم مجالس و محافل مذهبی مشاهده می شود را در راستای توطئه ی دشمنان دانست. از جمله مهم ترین انحرافات که امروزه در بعضی محافل مذهبی مشاهده می شود عبارتند از:

1. نسبت دروغ به ائمه ی بزرگوار

دروغ بستن به ائمه در مجالس و محافل دردی است که از دیر زمان علمای بزرگوار همواره مورد نکوهش قرار داده اند. بعضی از مدّاحان یا خطبا از روی احساسات و بدون مطالعه مطالبی را بر زبان می آورند که یا از برداشت های شخصی آن ها صورت می گیرد و یا با هدف گریاندن و احساسی کردن مخاطبان انجام می شود.

بعضی دیگر اهل مطالعه هستند ولی منبع مطالعه ی آن ها منابع صحیح و تأیید شده نیست. می بایست نویسندگان ما علمای حوزه های علمیّه ی ما و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی همّت نمایند و منابع صحیح و تأیید شده را تهیه و به جامعه عرضه نمایند. هر دو گروه فوق باید بدانند دروغ برای همیشه حرام بوده و هست به ویژه آن جا که با آن مقدّسات هتک شود و در هیچ جای اسلام نداریم که برای گریاندن مردم از دروغ استفاده شود.

2. اظهار اشعار یا مطالبی که شأن اهل بیت را در حد خدای عزّوجل می شمارد

یکی از روحانیون که دعوت به سخنرانی شده بود در مراسم شب 13 رجب، ولادت حضرت علی (ع) چنین می گوید: «روزی در مجلسی دعوت به سخنرانی شدم قبل از صحبت من مدّاح عزیزی مجلس را اداره می کرد و با اشعار او مردم دست می زدند و شادی می کردند او مجلس را به دو قسمت تقسیم کرد و گفت:

سمت راست مجلس مصرع اول بیت شعر را تکرار کنند و سمت چپ مجلس مصرع دوم شعر را

«من مست مستم زینب پرستم»

و چندین بار تکرار شد نوبت من شد رفتم بالای منبر و گفتم: خدایا تو شاهد باش این مردم که این جا نشسته اند همه مست هستند ولی من مست نیستم و هوشیارم. خدایا تو شاهد باش این مردم زینب پرستند ولی من خداپرستم.» این عالم بزرگوار پس از این مطالب ارزنده ای ارائه کرد و فرمود: «از مطالبی که وهن اهل بیت است باید پرهیز کرد همه ی امامان بزرگوار و اهل بیت(ع) خود را بنده ی خاضع خدا می دانند و از پیروان خود می خواهند پرستش خدا را و بندگی و عبودیت او را انجام دهند».

3. به کار بردن نغمات موسیقی

در ایام نیمه ی شعبان در معابر عمومی و در بعضی محافل دیگر، گاهی از موسیقی های مطربی استفاده می شود که بعضی عیناً از ترانه های لس آنجلسی و طاغوتی برگرفته شده اند؛ این موضوع از آسیب های جدی است که باید هر چه سریع تر نسبت به آن تدبیری اندیشیده شود.

4. وارد کردن ضربه به جسم

در گذشته مقام معظم رهبری از قمه زدن گله نموده اند و این عمل زشت را در ملاء عام حرام دانسته و اخیراً هم ایشان از علما گله نمودند که چرا این مهم را پیگیری جدی ننموده اند. و یا لباس ها را از تن درآوردن و محکم بر روی بدن کوبیدن و امثال آن، البته بعضی از گویندگان یا مدّاحان اهل بیت(ع) به تاریخ

ص: 74

اسلام استناد می کنند که این استنادها غلط و در جای خود قابل بحث خواهد بود و علمای بزرگوار و دانشمندان چون شهید مطهری (ره) در کتاب تحریف های عاشورا به آن پرداخته اند.

5. استناد به طرح مطالب سست و بی پایه

اشاره

مواردی از قبیل نقل دیدار با امام زمان (عج) از قول آیت الله العظمی وحید خراسانی نقل شده که بارها فرمودند ملاقات در غیبت کبری به دو صورت واقع می شود:

الف. ملاقات در حال اختیار

این نوع ملاقات منحصر به افرادی نظیر سید بن طاووس است که احیاناً امام را دیده و شناخته و از او کسب فیض کرده اند.

ب. ملاقات در حال اضطرار

مربوط به افرادی است که در حال گرفتاری شدید متوسل به امام می شوند و امام خود یا توسط افرادی که دارند از او دست گیری می نمایند و نیز فرمودند آن ها که در اثر لیاقت و شایستگی به فیض دیدار نایل می شوند به کسی نمی گویند.

هم چنین نقل خواب هایی که در صحت و سقم آن تردید هست. این موارد بخشی از آسیب هایی است که محافل مذهبی را تهدید می کند. البته حساب مداحان مخلص و ارزشی از قشر سودجو و مادی جداست. بیش از همه، مداحان مخلص ارزشی و خطبای دلسوز از این آسیب ها رنج می برند و از

حضور ناهلان در لباس مداحان اهل بیت(ع) نگراند و نباید اجازه داد تا خدای ناکرده خطبای ارزشمند و مداحان مخلص زیر سؤال روند و دین با خرافه آلوده گردد. لازم به ذکر است که با توجه به توصیه های مقام معظم رهبری (در جمع مداحان اهل بیت(ع)، علما و روحانیون) شایسته است هم مداحان اهل بیت(ع) در انتخاب اشعار و الفاظ و هم در اجرای سبک نوحه خوانی دقت نمایند و هم جوانان عاشق اسلام، نظام اسلامی و اهل بیت(ع) مانع حرکات انحرافی و به دور از شأن و منزلت ائمه ی اطهار گردند تا از هر گونه سوءاستفاده ی احتمالی جلوگیری شود. (1)

اهمیت و نقش فرهنگ در اجتماع مسلمین

گفتیم که فرهنگ عبارت است از علم، ادب، آداب و رسوم یک ملت یعنی امور متداوله در میان یک قوم و ملت، به طوری که افراد آن ملت نسبت به آن پای بند بوده و زیربنای اندیشه ها و مبنای تصمیم های آنان را تشکیل می دهد. امام علی(ع) می فرماید: مردم فرزند فرهنگ خویش هستند و ارزش هر کس همان علم و کمال اوست. پس همواره از دانش سخن بگوئید تا قدر و منزلت شما شناخته شود. (2)

پیامبر(ص) ضمن بیاناتی مفصل از اخبار آخرالزمان خطاب به سلمان فرمودند: ای سلمان در آخرالزمان چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده می شود (یعنی تهاجم فرهنگی) که امت مرارنگ و وارنگ می سازد. پس وای بر ضعفای (فرهنگی) امت من از دست این ها و وای بر آن ها از (خشم) خدا، آن ها

ص: 76

1- ماهنامه ی سراج بسیجی، شماره ی 30.

2- بحار الانوار، ج 1، ص 204.

به کودک رحم نمی کنند، احترام بزرگ ترها را نگه نمی دارند. از کسی گذشت نمی کنند، خبرهای آن ها با ناسزا همراه است. اندام های آن ها اندام آدمیزاد است ولی دل های آن ها دل های شیاطین است. (1)

لزوم حفظ استقلال فرهنگی

اکنون که روشن شد که فرهنگ مردم منشأ تمامی امور و رخدادهاست، به خوبی روشن می شود که بهترین راه حفظ کیان ملت و دین، همان حفظ استقلال فرهنگی مردم است. مردم اگر استقلال فرهنگ دینی و اسلامی خود را به خوبی حفظ کنند و در حفظ آن حساسیت و تعصب داشته باشند، به خوبی از گزند حيله های دشمنان خطرناک، در امنیت و مصونیت خواهند بود.

در حکمت شانزدهم نهج البلاغه آمده است که شخصی از امام(ع) تفسیر این فرمایش حضرت رسول(ص) را پرسید: پیری را دگرگون سازید (یعنی موهای خود را رنگ کنید) و مانند یهودیان نشوید. امام(ع) در جواب فرمودند: واقعیت این است که این فرمایش پیامبر(ص) مربوط به موقعی بوده است که تعداد مسلمانان کم بود.

با توجه به این فرمایش، گاهی ممکن است رنگ کردن موی سر و صورت یک فرهنگ باشد و لازم باشد تا برای مقابله با دشمن آن را حفظ کرد. تمامی مواردی که در اسلام دستور به حفظ ظاهر مسلمانی داده شده و یا تأکید بر حفظ شعایر دینی و انجام دادن برخی از امور دینی در میان اجتماع شده است از مقوله ی حفظ استقلال فرهنگی است.

ص: 77

1. از طریق زیر سؤال بردن اعتقادات و ارزش های دینی

تمام فعالیت های انسان بر اساس اعتقاداتی است که دارد، بنابراین بهترین راه جلوگیری از فعالیت های انسان، این است که اعتقاد و انگیزه ی او را نسبت به عملکرد مورد نظرش متزلزل کنیم. در این صورت بدون هیچ برخورد فیزیکی، کاری کرده ایم که فرد، خود به خود از فعالیت دست برمی دارد.

2. از طریق نفی حرمت و کرامت انسان ها

تمام حرمت و کرامت انسان ها توسط خداوند بیان و تعریف شده است. اساساً خداوند خلقت انسان را با کرامت و عظمت عجیب ساخت و لذا انسان ها فطرتاً با کرامت هستند. کرامت انسان منشأ عزّت، آزاداندیشی و دیگر فضایل اخلاقی است و به انسان اجازه نمی دهد که اسیر ستمگران و شیطان باشد. این است که شیطان و استکبار که مظهر شیطان است، کرامت و حرمت او را نشانه گرفته اند و با مسخ هویت و اصالت و شخصیت آن ها، آن ها را به هرزگی و فرهنگ استکباری و اهریمنی گرفتار می کنند. یکی از اهداف دشمن این است که انسان را گمراه و به پستی بکشاند. منظور از پستی یعنی از دست دادن هویت، حرمت و کرامت انسانی است. انسان پست احساس خود را که دارای شخصیت مهم و بزرگی است، از دست می دهد و وقتی چنین اصالت و سنگینی شخصیت را از دست داد به راحتی به انواع هرزگی ها و قیافه های دشمن پسند، رفتارها و گفتارهای دشمن پسند تن می دهد.

3. تحریف حقایق دینی، سانسور واقعیات، جوسازی، ایجاد التقاط

منظور از تحریف حقایق این است که حقایق دینی واژگون شده و برعکس جلوه داده می شود. چیزی که در اسلام ارزش است، ضدارزش و ننگ معرفی می شود و ننگ ها ارزش نمایانده می شود.

4. ایجاد بحران، اختلافات قومی و فتنه های سیاسی و فرهنگی

یکی از ابزارهای مهم دشمن برای رخنه در فرهنگ اصیل و پاک و معنوی ملت های مستقل از جمله ملل مسلمان است.

بر اساس تعالیم دین مبین اسلام ابلیس و شیاطین جن و انس و هوای نفس انسان از مهم ترین عوامل ضدّ دینی و فرهنگی به شمار می روند. لذا وظیفه ی همه ی مسلمان ها این است که تمامی نیروها و توان و استعداد خود را علیه ابلیس و شیاطین و هوای نفس به میدان آورند و سرسختانه به دشمنی با آن ها پردازند و بر همین اساس به اموری باید اقدام کرد که موجبات خواری سپاهیان ابلیس را به دنبال داشته باشد که در رأس همه ی این امور عبادت خداوند سبحان و عبودیت و بندگی اوست و در راستای این عبودیت باید پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه ی اطهار (ع) را الگو و امام و اسوه و راهنمای خود قرار دهیم و با تمسک و توسل به قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و به خصوص با اجرای امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش در آراستن خویش به معروف و پاکیزه کردن وجود خود از منکر و ترویج آن در همه ی سطوح جامعه بر اساس شناخت و آگاهی و محبت و دلسوزی، می توان با چهره های مختلف تهاجم فرهنگی به مبارزه پرداخت. به هر حال تقویت ایمان و اعتقادات و جهاد در راه خداوند متعال و

انجام وظایف شرعی فردی و اجتماعی، فرد و جامعه را در مسیر کمال و قرب الهی قرار خواهد داد. (1)

ص: 80

1- تقوا و پارسایی در نهج البلاغه، تألیف مسلم قلی پور گیلانی، ص 129 به بعد.

قبل از هر چیز ابتدا با تعریف این دو واژه یعنی آموزش و پرورش شروع می کنیم:

آموزش یا تعلیم

آموزش یا تعلیم، عبارت از آگاه کردن، اظهار کردن و روشن نمودن کسی نسبت به چیزی است که معمولاً با دلیل و برهان یا اثر و نشانه ای همراه می باشد و لذا کسی را که نسبت به چیزی از روی دلیل و برهان و یا اثر و نشانه آگاهی یابد آموزش دیده یا متعلم می گویند، البته باید افزود که مناط هر آموزشی استعدادهای بالقوه ی درونی فرد است که به وسیله ی آموزگار یا معلم آن استعدادهای بالقوه ابتدا باید از حالت کمون و اختفا به حالت آشکار درآیند تا صاحب آن استعداد بتواند واجد علم شود و روی این اصل هر آموزشی نتیجه ی مرحله ی مقدماتی دیگر می باشد که مرحله ی پرورش یا همان تربیت است.

ص: 83

عبارت است از کمال بخشیدن، تکمیل کردن یا زمینه‌ی وصول به کمال شیء را مهیا کردن و نیز ایجاد زمینه و شرایط کمال و رشد شیء را تربیت یا پرورش گویند.

تذکر: بر اساس تعالیم مقدّس اسلام این دو واژه به طور اطلاق فقط اوصاف حق تعالی می‌باشد و تنها بر سبیل مجاز و استعاره بر غیر او اطلاق می‌گردد. اینک با توجه به تعاریف فوق می‌توان آموزش و پرورش را روشن تر معنی کرد.

آموزش و پرورش نهادی است اجتماعی که در آن نهاد زمینه‌های رشد و کمال افراد اجتماع فراهم می‌شود تا در نتیجه افراد آن اجتماع بتوانند از روی آثار و علائم یا از روی دلیل و برهان نسبت به هستی و کائنات آگاه شوند. بنابراین نهاد مذکور باید نهادی همگانی و آزاد باشد، همگانی بدین جهت که جوهره‌ی انسان آزاد است و با جبر و تحمیل هرگز رشد و کمال انسانی میسر نخواهد شد.

ولذا در اسلام عزیز آموزش از هیچ محدودیتی برخوردار نیست نه محدودیت زمانی و نه مکانی و نه نژادی و نه جنسی و نه حتی اعتقادی. زیرا وجود چنین محدودیت‌هایی سد راه کمال و رشد انسان است و لاجرم مخالف فطرت سلیم بشری است. از آن چه گفته شد چند نکته‌ی مهم قابل بحث است:

1. کمال و رشد چیست؟ 2. زمینه‌های کمال و رشد کدامند؟ 3. تهیّه‌ی شرایط کمال و رشد چگونه است؟ 4. آگاه کردن و اظهار نمودن چگونه است؟

نکته‌ی اول: پیروان اصالت اجتماع، کمال انسان را سازگاری سریع و مطمئن هر فرد با اجتماعی می‌دانند که به نظر آنان پیچیدگی آن تصاعدی است و

آموزش و پرورش نهادی است که فرد را با اعمالی مهیا می‌کند که به واسطه‌ی آن اعمال بتواند همبستگی خود را با افراد دیگر اظهار نماید و نیز قادر شود که همگام با تطورات و پیچیده شدن اجتماع همبستگی عملی وی نیز تطوّر کرده و پیچیده شود. تا در نتیجه وجدان اجتماعی و حس مسئولیت جمعی وی رشد نماید و این اساس کمال و ترقی در نزد آن هاست زیرا بدین طریق فرد پس از درک تکالیف اجتماعی خود بهتر از عهده‌ی اجرای آن‌ها بر خواهد آمد. پیروان اصالت فرد کمال را در ترقی یک جانبه فرد بدون در نظر داشتن روند کل جامعه می‌دانند از نظر آنان کمال در پرورش دادن یک فرد مترقی است و آموزش و پرورش نهادی است که صرف نظر از روند کل جامعه مسئول تعلیم و تربیت فردی است که بتواند در سایه‌ی شکوفایی استعدادهایش تا آن جا که در توان دارد بر جامعه و طبیعت غلبه جوید.

از نظر مکتب اسلام که نه پیرو اصالت جمع است و نه پیرو اصالت فرد، کمال فرد و جامعه اولاً به عنوان هدف غایی تربیت واحد است و آن وصول الی الله و پیمودن صراط مستقیم الهی است. ثانیاً هر انسانی نسبت به دیگر انسان‌ها در پیمودن این مسیر متفاوت است و لذا کمال فردی در وصول، نسبی است یعنی دارای مراتب است و درجات گوناگون. ثالثاً فرد و اجتماع در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. یعنی جامعه‌ای اگر رو به کمال مطلوب باشد فرد را نیز بدان سوی سوق می‌دهد و برعکس جامعه اگر منحط باشد حتی یک فرد تربیت شده و عالم می‌تواند آن جامعه را واژگون و به جهت کمال حقیقی منقلب کند این است که از نظر تعالیم اسلام آموزش و پرورش نهادی است که هم مسئول تعلیم و تربیت فرد است و هم ناظر و مجری تعلیم و تربیت جامعه است.

نکته‌ی دوم: زمینه‌های کمال از نظر حامیان اصالت جامعه وجود

ناهنجاری ها و نواقص صوری اجتماع است مثلاً عدم رعایت قوانین جامعه، عدم وجود روحیه ی تعاون، وجود نواقص علمی و صنعتی و غیره. و لذا این شرایط و اوضاع اجتماعی است که از عوامل و زمینه های کمال محسوب می گردد که آموزش و پرورش وظیفه دارد با تربیت و تعلیم افراد اجتماع جامعه را به گونه ای پرورش دهد که همگان نسبت به یکدیگر یک همشهری یا یک هموطن و یا حداکثر یک انسان خوب و مترقی باشند و وجدان اجتماعی بر همه حاکم گردد و در سایه ی این تلاش های متقابل و همه جانبه اجتماع از نظر علمی و صنعتی و سایر مظاهر دنیوی پیشرفت کند. زمینه های کمال از نظر حامیان اصالت فرد وجود ناهنجاری ها و نواقص فردی است مثلاً بی سواد، تن پروری، فقر، بیماری، بی کاری، بی هنری و غیره، پس از نظر پیروان این گروه آموزش و پرورش مسئول است که با تعلیم و تربیت افراد، سعادت فرد را تأمین کند به گونه ای که فرد قادر به خواندن و نوشتن شده و در رشته ای که می خواهد و سعادت خویش را در آن می داند ترقی و تحصیل نماید و به عنوان یک فرد شاخص بر دیگران باشد و هر فرد دیگر نیز می تواند اگر قدرت و امکان فردی دارد در این مسیر گام گذارد.

اما از نظر اسلام زمینه های تربیت بالقوه در فطرت هر آدمی وجود دارد یعنی انسان اسلام بر خلاف انسان سایر مکاتب موجودی میان تهی نیست بلکه با یک سری امکان ها و نیروهای بالقوه آفریده شده است. و او خود در درجه ی اول مسئول ساختن خویش است و بعداً جامعه، حکومت، آموزش و پرورش، مسئول بار آوردن و فعلیت بخشیدن به استعداد های نهفته ی فطری او هستند و از سوی دیگر زمین، آسمان، تاریخ، جامعه، تفکر، تجربه و عوامل دیگری زمینه های آموزشی و تعلیمی او هستند که نهایتاً با توجه به عوامل درونی

(فطری) و عوامل بیرونی (محیطی، طبیعی و غیره) انسان‌ها باید تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند و البته نهایت این تعلیم و تربیت، آزادی از حصارهای درونی و بیرونی و وصول به مبداء حق می‌باشد که در بحث‌های آینده هر یک از این عوامل و شرایط را جداگانه بیان خواهیم کرد.

نکته ی سوم: ایجاد شرایط رشد و کمال از نظر پیروان اصالت جمع هیچ‌گاه نباید از حوزه و قلمرو اجتماع که در دولت متجلی می‌شود خارج گردد. بنابراین، دولت که به نظر آنان نماینده ی اجتماع می‌باشد این شرایط را فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر آموزش و پرورش باید صددرصد دولتی باشد و از تملک فرد، بیرون، به طوری که فرد چون به تنهایی اصالت ندارد باید از فردیت خویش جدا شود و به اجتماع متصل گردد تا بتواند از شرایط کمال و رشد که تماماً در اختیار دولت است استفاده کند. از نظر پیروان اصالت فرد، کاملاً برعکس است یعنی هر کس باید بر اساس توان فردی خویش، خود، شرایط رشد و کمال خود را به وجود آورد یعنی آموزش و پرورش فردی است و بر مبنای قدرت ملی، مالی و سیاسی خود یا خانواده ی خود، هر فرد می‌تواند همه ی شرایط رشد و کمال را در اختیار خویش درآورد. هر چند که سایرین از این شرایط محروم و بی نصیب بمانند اشکالی نخواهد داشت زیرا این فرد است که اصالت دارد از نظر مکتب اسلام شرایط رشد و کمال بر دو نوع است:

اول: شرایط درونی که هر انسانی همان‌طور که قبلاً بیان شد در هنگام تولد بالقوه دارای آن شرایط است و گذشته از آن مقدمات شکوفایی آن استعدادها بالقوه در خانه و به وسیله ی تربیت والدین و یا سایر سرپرستان صورت می‌گیرد.

دوم: شرایط بیرونی، یعنی ایجاد محیط سالم و لوازم و ابزار تعلیم و تربیت که این هم در بدو امر به عهده ی والدین و سرپرستان خانوادگی فرد و پس از آن به

عاهده ی دولت اسلامی است که بر اساس نظام قسط اجتماعی شرایط رشد و کمال افراد را فراهم کنند یعنی با توجه به استعدادهای بالنده هر فردی حکومت اسلامی موظف است شرایطی را ایجاد کند که آن استعدادها هرز نشود بلکه به نحو مطلوب الهی و انسانی از آن ها در جهت آرمان های الهی بهره برداری گردد این است که در اسلام آموزش و پرورش اجباری نیست ولی از سوی دیگر محدودیت زمانی و مکانی و سنی و جنسی و نژادی هم ندارد.

نکته ی چهارم: در مورد چگونگی و شیوه های تعلیم و تربیت است، در این مورد به طور کلی مثل موارد قبل نمی توان تمیز صددرصدی میان مکاتب مختلف قایل شد. اما آن چه گفتنی و مهم است این است که در مکتب اسلام شیوه ی تعلیم و تربیت باید به گونه ای باشد که مخالف با موازین شرع مقدّس اسلام نباشد حال این شیوه از قرآن و سنّت اتخاذ شده باشد یا از ملل کافر و مشرک آموخته شود هیچ فرقی ندارد. تنها ملاک حلیّت و اباحه ی آن شیوه است و حتّی این ملاک در مورد موضوع علم نیز کاملاً صادق است که در این مورد احادیث فراوانی به ما رسیده است. علی (ع) می فرماید: «خُذ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، خُذ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الضَّالِّينَ».

البته لازم به تذکّر است که برخی از شیوه های آموزش و پرورش ملل کاملاً با روح تعالیم اسلام منافات دارد و بدیهی است که پیروی از آن شیوه ها به کلی مطرود و مردود است.

نظریات و دیدگاه های مختلف در مورد آموزش و پرورش

1. سقراط آموزش و پرورش را عاملی برای (عشق به زیبایی) می داند و به نظر او کمال و رشد انسان در درک زیبایی و در عشق به زیبایی است.
2. افلاطون آموزش و پرورش را سلاحی برای مبارزه با ناپاکی و زشتی می داند یعنی حصول خیر مطلق.
3. ارسطو هدف عمده ی تعلیم و تربیت را رشد و کمال جوانان و آموزش و پرورش آنان می داند به طوری که در پرتو تعلیم و تربیت انسان باید از مرحله ی خود طبیعی بگذرد و به مرحله ی خود عقلی برسد که این اعلی مرتبه انسانیت از نظر اوست و این تغییر وظیفه ی آموزش و پرورش است.
4. اسپنسر آموزش و پرورش را عاملی در جهت رشد شخصیت و شکوفایی استعدادهای انسان و محرک برای رسیدن به رضایت خاطر و خوشحال زیستن می داند که در سایه ی این شکوفایی و رضایت خاطر انسان بتواند وظایف خانوادگی، اجتماعی، سیاسی خود را انجام داده و مقداری از وقت خویش را نیز به تفریح بگذراند.
5. ژان ژاک روسو آموزش و پرورش را وسیله ای در تأمین آزادی و کشف طبیعت اصیل انسان می داند.
6. ابن سینا: آموزش و پرورش باید به انسان ایمان، اخلاق نیکو، تندرستی، سواد، هنر و پیشه عرضه نماید.
7. غزالی: آموزش و پرورش باید اولاً سعادت دین و دنیا را برای انسان تأمین کند. ثانیاً او را از آتش دوزخ محفوظ کرده، بهشت و رضوان خدا را نصیب او کند. ثالثاً نفس اماره ی انسان را مطیع او و اخلاق او را مهذب و شریعت نبوی را احیا کند.

8. خواجه نصیرالدین طوسی آموزش و پرورش را وسیله ای برای درک سعادت می داند و به نظر او سعادت یعنی: (حسن حال و طیب عیش و ثنای جمیل و قلت اعداء و کثرت اصدقاء از کرام و فضلا)

البته این چند مورد به جهت نمونه بوده است و الا در هر عصری صاحب نظران آموزش و پرورش فراوان بوده اند. از میان فلاسفه، جامعه شناسان، روان شناسان و حتی ادبا و شعرایی چون سعدی، فردوسی، نظامی عروضی و غیره در این مورد نظریات بسیاری ارائه کرده اند و از میان فقهای بزرگ اسلام کسانی چون شهید ثانی (زین العابدین عاملی) و امام امت حضرت امام خمینی (ره) و دیگران در مورد معنی و جهت و هدف تعلیم و تربیت بحث های مفصّلی نموده اند که به خاطر اختصار این مقاله از ذکر نمونه های آن ها خودداری می کنیم.

نظری به آیات و روایات شریفه پیرامون پرورش و آموزش

ابتدا مسأله ی تربیت و پرورش را به جهت تقدّم رُتبی آن نسبت به تعلیم و آموزش بررسی نموده و سپس به مسأله ی دوم یعنی آموزش می پردازیم:

پرورش در لغت عرب به (تربیت) گفته می شود، و به معنی رشد دادن است و اصل آن (رَبّ) می باشد. پس تربیت کردن یعنی رشد دادن و تکمیل کردن و به کمال رساندن، که در اصل صفت و عمل تربیت از آن خدای متعال و خاص اوست و مرّی علی الاطلاق خدای سبحان است زیرا تنها اوست که پرورش کلّ هستی و رشد تمامی موجودات را عهده دار است. کلمه ی رشد به معنی هدایت، نجات، صلاح، کمال، رسیدن به صواب می باشد و در اصل تربیت که به معنی رشد است یعنی رهایی از شر، غی، ضرر، ضلالت، فساد و نقص. و چون هدایت

واقعی و نجات راستین و صلاح حقیقی و کمال مطلوب از سرچشمه ی فیض دائمی خدای تعالی حاصل می گردد پس تنها او رب العالمین است، لیکن این صفت بر غیر خدا یعنی انسان به طور استعاره اطلاق می شود، از این رو یک مربی دارای صفاتی چون هدایت، نجات، صلاح و کمال باید باشد تا دیگران را تربیت کند یعنی به آن صفات متّصف نماید و در غیر این صورت او مربی نیست و کار او نیز تربیت نمی باشد هر چند لفظاً مربی خوانده شود و کارش را تربیت گویند. موضوع تربیت از دیدگاه قرآن انسان است زیرا اوست که اراده دارد و از مسیر تربیت تکوینی احتمال انحرافش وجود دارد و برای همین امر نیز مشمول هدایت تشریحی گردیده است. و به قول قرآن کریم: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»، «و نفس و ما سویها فالهمها فجورها»

بنا بر مفاد آیات فوق انسان موجودی است تربیت پذیر یعنی هویت خویش را در اثر تلاش و حرکت خویش و بر مبنای فطرت درونی خویش می سازد پس احتمال دارد که شاکر و اهل تقوا شود یا کافر و اهل فجور. بنابراین می توان گفت تربیت از نظر قرآن بر دو نوع است: یکی تربیت مثبت و سازنده، دیگری تربیت منفی و مخرب که اینک هر یک را توضیح می دهیم:

تربیت مثبت

تربیتی است که به فلاح و رستگاری منتهی شود و این امر میسر نگردد مگر از طریق رشد قوای رحمانی و در جهت ایجاد صلاح و عدالت و هدایت و نجات و وصول به کمال و بر این اساس آموزش و تعلیم مثبت نیز تعلیمی است که موجب تحکیم جهان بینی و اصول عقاید متعلّم شود و هم چنین متعلّم را از نظر اخلاقی مختلف به اخلاق حسنه و متعادل در رفتار بار آورد و نهایتاً او را به شناخت

سنن آفرینش و احکام شریعت اعم از سیاسی و اقتصادی و امور خانوادگی و کسب و کار و تا حد امکان به کشف راز و رمز هستی نایل سازد و این همان سخن امام کاظم (ع) است که فرمود: «انما العلم ثلاثه، آیه محکمه او فریضه عادله او سنه قائمه»⁽¹⁾

تربیت منفی

تربیتی است که از طریق رشد قوای حیوانی و شیطانی حاصل می شود و نهایتاً موجب ایجاد فساد و طغیان و استعمار و نقصان در حیات بشری می گردد و بر این اساس تعلیم منفی نیز تعلیمی است که موجب درافتادن با نادانان و ستیزه ی با دانشمندان و جلب نظر مردم و اندوختن مال و ثروت گردد و در این زمینه پیامبر اکرم (ص) فرموده: «لا تتعلموا العلم لثماروا به السفهاء و تجادلوا به العلماء و لتصرفوا وجوه الناس الیکم...»⁽²⁾ آری، از نظر اسلام تعلیم باید: برای هدایت نادانان و جهت همفکری با دانشمندان و طلب مردم به سوی خالق یکتا و نهایتاً وصول به رضوان او باشد یعنی در اسلام علم برای عمل است و عمل برای فلاح و رستگاری پس در اسلام تعلیم و تربیت وسیله ایست برای خشوع و تذلل در مقابل عظمت خالق و در همین زمینه است که قرآن می فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء»⁽³⁾

پس از این سخن کوتاه می توان چنین گفت که: در اسلام، علم نه برای علم است و نه برای سلطه بر طبیعت بلکه برای کمال انسان است، برای رهایی از اسارت های درون (نفس) و بیرون (طبیعت) است.

ص: 92

1- اصول کافی، ج 1، ص 37.

2- ترجمه مینه المرید، ص 113

3- سوره فاطر، آیه ی 25.

اهداف آموزش و پرورش از نظر قرآن

در سوره ی مبارکه ی جمعه (آیات 2 و 3) هدف از ارسال پیامبران عظام و نبی اکرم (ص) که به حق مریبان و معلّمان راستین بشریتند، بیان گردیده است. لذا بر آن اساس می توان اهداف آموزش و پرورش را که قرآن کریم در نظر دارد برشمرد. البته آیاتی دیگر از قرآن کریم نیز در مورد مسأله ی فوق وجود دارد که در بیان هر یک از اهداف بدان ها اشاره می شود:

1. آگاه کردن و شناخت دادن به مردم آیات الهی و رموز خلقت و آفرینش را یعنی تعلیم یک جهان بینی واقع گرایانه (یتلوا علیهم آیاته)

2. تزکیه درون از رذایل اخلاقی و هدایت به سوی صفات الهی (ویزگیهم)

3. تعلیم قوانین و سنن حاکم بر هستی چه سنن درونی و چه سنن بیرونی از قبیل تعلیم خودسازی و عبادت و تعلیم تجارت و معاش دنیوی و اقتصادی، تعلیم امور خانوادگی و سیاسی و غیره (و یعلمهم الكتاب)

4. تعلیم حکمت و رمز و راز گیتی، خلقت و شناخت گذشته، حال و آینده ی هستی، جهان و انسان (والحکمه) تا در نتیجه جهل و غفلت و گمراهی از انسان دور گردد.

در این مورد از محتوای آیه ی 157 سوره ی مبارکه اعراف نیز استفاده می کنیم.

5. آموزش و پرورش باید انسان ها را آمر به معروف و ناهی از منکر بار آورد یعنی فرد و جامعه را به سوی نیکی ها و فضایل و ارزش های اصیل بکشاند و برعکس از زشتی ها و رذایل و ضد ارزش های درونی و برونی حفظ نماید (یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر).

6. آن چه را نظام آموزش و پرورش جاهلی و منحط پهلوی واژگون کرده بود، واژگون کند. یعنی آن چه از علوم لازم و ضروری و مفید به حال فرد و جامعه در آن نظام حاکم نبوده حاکم شود و برعکس آن چه از علوم مضر و غیر ضروری و غیر مفید حاکم بود منسوخ و از برنامه تعلیمی حذف گردد (و يُحَلَّ لَهُم الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ) (1)

7. مسایل و دروس و فنونی را تعلیم دهد که به موجب تعلیم و رواج آن ها، سنگینی های مذلت بار وابستگی برداشته شود هم از لحاظ فکری و نظری و هم از جنبه ی عملی، به طور همه جانبه ای افراد و اجتماع مسلمان از سنگینی های تحمیلی و اسارت های تحمیلی و وابستگی های فنی و تکنیکی رها شوند. (و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) تا در نتیجه فرد و جامعه به حق ایمان آورند و حق را یاری کنند و به نور حق منور شده، به فلاح و رستگاری برسند.

8. رواج آزاداندیشی یکی دیگر از اهداف آموزش و پرورش اسلامی است، زیرا مسأله ی هدایت و علم و دانش با جمود فکری و کلیشه شدن علم و اندیشه کاملاً مغایرت دارد و اصولاً تعلیم و تربیت آن است که انسان و جامعه را انتخابگر، محقق، جستجوگر پروراند و این روحيات را احیاء کند. قرآن کریم در آیه ی 18 سوره ی زمر می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهِمُ اللَّهُ وَ أَولَئِكَ هُمُ اُولَوالِالباب». پس آموزش و پرورش اسلامی سازنده و پرورنده ی عبادالله است و عبادالله هدایت شدگان و خردمندانی هستند که اقوال (افکار - علوم و فنون و غیره) را ارزیابی

ص: 94

می‌کنند و بهترین آن‌ها را در جهت مصاع خود و ملت و امت خود انتخاب کرده رواج و تعلیم می‌دهند و به کار می‌گیرند و هرگز خود را در بند اوهام، خرافات، جهل و تقلید کورکورانه مقید و اسیر نمی‌سازند.

9. واداشتن مردم (فرد و جامعه) به تفکر و تعمق و تحلیل مسایل و حوادث و پدیده‌ها به جهت ارتقاء فرهنگ عمومی جامعه اسلامی از دیگر اهداف آموزش و پرورش اسلامی است. زیرا این امر یعنی تفکر و تعمق رمز اساسی پیشرفت دانش بشری و کلید اختراعات و اکتشافات و خلاقیت‌هاست و بهترین راه وصول همگانی به حق تعالی است. لذا قرآن کریم در آیه ی 44 سوره ی نحل می‌فرماید: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون».

10. بشارت و انذار: آموزش و پرورش اسلامی جهت پرورش و تربیت سالم و الهی انسان‌ها و از بین بردن رذایل اخلاقی باید در انسان‌ها انگیزه‌های الهی و سالم ایجاد کند و در قبال تربیت‌پذیری افراد بشارت‌هایی بدهد پاداش‌هایی را مقرر سازد و نتایج تربیت سالم و الهی را متذکر شود و برعکس در قبال عدم تربیت‌پذیری صحیح افراد آنان را انذار دهد و نسبت به عواقب تخریب نفس و فساد و تباهی خویشتن هشدارشان دهد و نسبت به کیفر و مکافات دنیوی و اخروی اعمال بد آگاهشان سازد و این یکی از شیوه‌های مهم تربیتی و از عمده‌ترین اهداف رسالت نبی اکرم (ص) بوده به طوری که در حدود 1400 آیه ی قرآن کریم در رابطه با وعده و وعید و پاداش و کیفر اخروی نازل شده است که موجب بروز حالت بیم و امید برای فرد مؤمن می‌شود در نتیجه انسان مؤمن نسبت به رحمت حق امیدوار و از عذابش هراسان است. در این زمینه به آیات 213 سوره ی بقره، آیه ی 124 سوره ی توبه و آیه ی 60 سوره ی اسراء مراجعه شود.

11. از دیگر اهداف آموزش و پرورش اسلامی رهایی فرد و جامعه از ظلمات جهل و هواپرستی و دخول به نور هدایت الهی و عزت و کرامت نفس و صراط مستقیم است. پس آموزش و پرورش اسلامی وسیله ای است در جهت نابودی جهل، چه جهل به خویشتن و خالق خویشتن و چه جهل به مقصد خویشتن و چه جهل به طریق زندگی خویشتن و چه جهل به سنن و قوانین حاکم بر جهان و بدین روی وسیله ایست در راه نیل به حقیقت و نور و علم و حکمت و احیای شرافت و کرامت الهی انسان، و قرآن کریم در این مورد می فرماید: «کتاب انزل الیک لنخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید».

12. از دیگر اهداف آموزش و پرورش اسلامی، ایجاد قسط و نابودی ظلم و ستم و برقرای عدالت در اجتماع انسانی است تا در نتیجه اختلافات در مسایل حق از بین برود و تفرقه و گروه گرایی و فرقه سازی نابود شود، دشمنی ها و کینه ها و عداوت ها رخت بریندد (و یکون الدین کله لله).⁽¹⁾

روش های آموزش و پرورش در اسلام

اشاره

از آن جایی که انتخاب و اتخاذ روش و شیوه در هر امری باید مبتنی بر هدف آن امر باشد لذا روش های آموزش و پرورش اسلامی هم مبتنی بر اهداف آن است و چون از اهداف اساسی آموزش و پرورش اسلامی ایجاد شرایطی بر ظهور استعدادهای نهفته ی انسان است بنابراین جوهره ی اساسی روش های آموزش اسلامی استقلال در فکر و درک و استنباط است، نه صرفاً حضور ذهن

ص: 96

1- سوره ی حدید، آیه ی 25 و سوره ی بقره، آیه ی 213.

و حفظ مطلب، بلکه آموزش اسلامی به روشی باید صورت گیرد که نهایتاً قدرت تعقل و درک و استنباط افراد ظهور کند، از این رو است که حتی در اسلام اصول دین مبتنی بر فهم و درک افراد است به طوری که تقلید در آن اصول جایز نیست آری، روش های آموزش اسلامی باید به گونه ای باشد که محصول به کارگیری آن روش ها حصول ملکه ی علم و فن در انسان ها باشد نه حفظ علوم و فنون. زیرا بر اساس تعالیم اسلامی: «الفقه ثم المتجر»، «فضل و فکر و فهم انجح من فضل تکرار و درسه»، «حدیث تدرکه خیر من ألف ترویه». به هر حال در حد توان خویش روش های مستفاد از کتاب و سنت را در امر آموزش بیان می داریم:

1. راه برهان و حکمت

روش برهانی از استوارترین روش های آموزش است که به قول قرآن کریم علامت صدق باور و اندیشه ی انسان است (قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین) و نیز برترین روش در دعوت مردم به راه خدای بزرگ است که فرمود: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه...» زیرا حکمت یا برهان روشی است که از هر گونه شک و ظن به دور و بر اساس قطع و یقین استوار است و به قول امام صادق (ع) عقل حجّت بین خدا و بندگان اوست و عقل دلیل و راهنمای مؤمن است و آیات و روایات فراوانی در این مورد هست (که طالبان به قرآن از طریق المعجم و به نهج البلاغه از طریق الکاشف و یا به اصول کافی جلد اول و تحف العقول مراجعه نمایند).

2. راه خطابه و موعظه

از دیگر روش های آموزش اسلامی است، این روش دارای شرایطی است که علمای منطق و خطبای بزرگ متعرض آن شرایط شده اند که از مهم ترین آن شرایط لطف و مهربانی و علاقه ی واعظ و خطیب نسبت به شنونده است و چنین روشی از عمومی ترین روش های آموزش در اسلام است که بنا به فرموده ی قرآن این روش نیز از مهم ترین روش های دعوت به حق است (و الموعظه الحسنه).

3. راه جدل و مناظره

روشی دیگر در امر آموزش است که در این روش اندیشه ها و دانش ها و معلومات افراد با یکدیگر مبادله می شود و موجب رشد و بالا رفتن معلومات طرفین جدل گشته، اشکالات و ابهامات و اشتباهات افراد از این طریق تصحیح می شود و نیز این روش مایه ی ایجاد شور و رغبت و میل به آموختن و همفکری می گردد و نهایتاً باعث کشف معلومات جدید خواهد شد، البته این شیوه نیز دارای شرایطی است از جمله میل به حقیقت و پرهیز از خودخواهی و غرور و مشاجره و حاکمیت روح علمی و صفا و محبت همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «و جادلهم بالتی هی احسن». این روش که در منطق به روش سقراطی مشهور است در قرآن مجید نیز در مباحث مبداءشناسی به کار رفته است و حضرت ابراهیم(ع) به دستور وحی به وسیله این روش با قوم خویش مواجه شدند.

ص: 98

4. آموزش عملی

از جمله روش های اسلامی در امر آموزش و پرورش سمبلیک و عملی است و از آن جایی که بشر فطرتاً نیاز به الگو و اسوه دارد لذا آموزش از این طریق برای عموم آسان تر و عموم مردم به چنین آموزشی راغب تر هستند و این بدین صورت است که آن چه را موضوع آموزش است به طریق عینی و عملی به انسان ارائه می دهند و متعلّم از طریق دیدن و مشاهده عینی آموزشی را فرا می گیرد، این روش به خصوص در تربیت مؤثر است و قرآن کریم می فرماید: «لقد کان لکم رسول اللّٰه اسوه حسنه» و حضرت امیر فرموده: «کونوا دعوات الناس بغير السننکم».

5. آموزش مکاتبه ای

از دیگر روش های آموزش اسلامی است زیرا قلم و کتابت و نگارش از عمده ترین طرق حفظ و ثبت و ضبط و انتقال علوم و دانش هاست و اصولاً از این روش و طریقه است که بشر با علوم و دانش های گذشتگان آشنا شده و علوم و دانش های خود را به نسل های پس از خود انتقال می دهد و بدین وسیله انسان می تواند از سرچشمه های علوم و هدایت گذشتگان اطلاع یابد و خود و علوم زمانه خود را منشاء هدایت و پیشرفت ملل قرار دهد. و شاید بدین جهت است که قلم و نگارش مورد سوگند حق تعالی واقع شده که فرمود: «ن و القلم و ما یسطرون»

ص: 99

6. راه تمثیل

از دیگر روش های آموزش اسلامی روش تمثیل و مثال است زیرا این روش روشی عمومی و سهل و ساده در امر آموزش است و با این روش می توان حقایق مشکل را در قالب مثال قابل فهم ساخت و شاید بتوان گفت آزمایش نیز نوعی مثال و تمثیل است که به هر حال این روشی است که میل و رغبت انسان را برای آموزش برمی انگیزاند.

7. طریق قصه و داستان

از دیگر طرق و شیوه های آموزش اسلامی است و اصولاً میل به شنیدن قصه در انسان میلی اصیل و فطری است و اغلب کودکان و نوجوانان نسبت به شنیدن داستان علاقه و رغبت عجیبی دارند لذا بسیاری از حقایق و تعالیم و آموزش ها و نکات تربیتی را می توان در غالب داستان و قصه به انسان تعلیم داد، در قرآن کریم نیز این شیوه رعایت شده و بسیاری از مسایل مهم تربیتی و سیاسی پیامبران در قالب قصه و داستان تعلیم داده شده است.

8. تجربه و مشاهده

از مهم ترین روش های آموزش می باشد و از این طریق مردم بهتر می توانند حقایق و دانش ها و علوم را آموزش بگیرند، به هر حال استفاده از شیوه ی سمعی و بصری در قرآن و سنت بسیار تأکید شده و قرآن کریم و اولیاء کرام دین مردم را به استفاده از حواس و تجربه و طبیعت نگری دعوت کرده اند. قرآن می فرماید: «قل انظروا ماذا فی السموات و الارض» و «والله اخرجکم من بطون

امهاتکم لا تعلمون شیئاً»(1). علی (ع) می فرماید: «و فی التجارب علم مستأنف»(2)، «رأى الرجل علی قدر تجربته»

9. تقوا

از ارزنده ترین روش های آموزش فردی است، علم و حکمت و دانش از دیدگاه اسلام نوری است که حق تعالی هر دلی را بخواهد بدان منور می کند، پس هر کسی درون خویش را از آلودگی ها و هواهای نفسانی پاک کند، در اثر مداومت بر طهارت باطن برخی از حقایق و علوم برای وی مکشوف می گردد و هم بدین خاطر است که علمای ربّانی اسلام، عرفا و حکمای اشراق و فقهای وارسته پیوسته بر این شیوه مداومت داشته اند و خدای کریم نیز آن ها را از نظر علمی و عملی اسوه ی دیگران فرموده است (اتقوا الله يعلمکم الله) (ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً)

10. اخلاص

از جمله روش های متعالی آموزش فردی است، بدین معنا که از دیدگاه تعالیم حقه اسلام هر انسانی که نیت و عمل خویش را در تمام زمینه ها خالصاً برای حق تعالی انجام دهد و هیچ گونه شائبه ی شرکی (حقی) در نیات و اعمالش وجود نداشته باشد و بر خلوص خویش مقاوم بماند حق تعالی نیز چشمه ساران حکمت و دانش را از قلب او به زبانش جاری می سازد زیرا در حدیث است که (من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت سامع الحکمه من قلبه الی لسانه) با این

ص: 101

1- سوره ی نحل، آیه ی 77.

2- به معنی جدید.

اوصاف نتیجه می‌گیریم که روش‌های آموزش در اسلام بر دو گونه است: یکی روش‌های عمومی و همگانی و دیگر روش‌های فردی و انحصاری که البته این دو گونه روش معارض با هم نیستند بلکه برعکس لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر می‌باشند.

یعنی انسان در مسیر آموزش هم باید ملکات الهی را در خود احیاء کند و هم از طرق معمول و متعارف بهره‌برد و آن‌گاه است که چنین روشی را پیمودن به علمی منتهی می‌شود که سعادت دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه را در پی خواهد داشت.

منابع تعلیم و علم از نظر اسلام

اشاره

از دیدگاه اسلام همه‌ی موجودات عالم منابع علم و ذکر و معرفت بشر می‌باشند که به طور کلی می‌توان آن‌ها را در چند بخش تقسیم کرد:

1. خویشتن. 2. طبیعت. 3. جامعه و تاریخ. 4. وحی. 5. معصومین.

که اینک به طور مختصر به بیان هر یک می‌پردازیم، لازم به ذکر است که انسان از دیدگاه اسلام در هنگام تولد هیچ چیز نمی‌داند لیکن دارای یک سری فطریاتی است که به وسیله‌ی تعلیم و تربیت باید فطریاتش را آشکار کند لذا منابع فوق همه در حکم عوامل و ابزارهای ظهور فطریات بشر است که ذیلاً بیان می‌شوند:

1. خویشتن

از دیدگاه اسلام خویشتن انسانی یک جنبه‌ی ظاهری دارد و یک جنبه‌ی باطنی. جنبه‌ی ظاهر خویشتن انسان همان بعد جسمانی و طبیعی اوست که

مهم ترین نمودهای این بُعد همان حواس ظاهری است. پس از جمله منابع تعلیم و آموزش همین حواس سالم بشر است به طوری که اگر کسی فاقد حس باشد فاقد علم خواهد بود به مضمون این سخن معروف که (مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ عِلْمًا) و قرآن کریم در سوره ی نحل، آیه ی 78 می فرماید: «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطْنِ اُمّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ...» جنبه ی باطنی خویشتن انسانی همان روح یا نفس و قوای متعدّد و متضاد آن می باشد که این قوای متعدّد نیز از منابع آموزش در بشر هستند به طوری که در ادامه ی آیه ی فوق می فرماید: «وَالاٰفئِدَةُ لَعَلَّكُمْ تُشْكِرَانِ». پس دل یعنی نیروی تجزیه و تحلیل انسان از منابع دیگر تعلیم است البتّه به شرطی که لعلکم تشکرون یعنی از این نیروها و از این منابع در جهت خدا استفاده کنیم از احساس و تفکّر و اندیشه خویش در جهت نفی لا تعلمون شیئاً استفاده کنیم البتّه باید گفت که دل در اصطلاح قرآنی همان عقل و نیروی خرد و اندیشه است لیکن در اصطلاح عرفا مراد از منبع دل همان تزکیه و تصفیه نفس و شهود است که در مبحث روش های تعلیم مقداری در آن مورد بحث شد مسایل دیگری که باید گفت این است که همین منابع آموزش هستند که روش ها را به وجود می آورند. لذا نباید این توهم پیش آید که مسایل روش ها و منابع آمیخته شده اند بلکه در اصل از یکدیگر استنتاج می شوند.

2. طبیعت

عالم جسمانی و مادّی که بشر در آن زندگی می کند و دائماً با عناصر آن در تماس است از جمله منابع عظیم آموزش است و در قرآن کریم مردم به دقت نظر و تأمل در آن دعوت شده اند چه اکثر قریب به اتفاق علوم بشری از دامن

همین طبیعت محصور زاده شده اند و آدمی از زمانی که نظر خویش را معطوف طبیعت و عالم ماده کرد آن چه در تفکر و دانش وی تحوّل پیدا شد که حتّی برخی را مفتون ساخت به هر حال طبیعت از دیدگاه قرآن و اسلام یکی از منابع مسلّم و قطعی آموزش و پژوهش است. (رجوع شود به آیات 17 تا 20 سوره ی غاشیه، 190 و 191 سوره ی آل عمران، 101 سوره ی یونس).

3. تاریخ و جامعه

از دیگر منابع شناخت و پژوهش و آموزش در اسلام است زیرا در تاریخ و جامعه حقایق نهفته است که کشف و فهم آن حقایق موجب تسریع کمال انسان می باشد آری، با استفاده از این منبع آموزشی شگرف است که انسان روابط گذشته و حال و حتّی آینده انسان ها را واقف و قوانین کمال و سقوط آنان را کشف و در جهت ایده آل و آرمان نهایی خویش استخدام می کند لذا در قرآن و نهج البلاغه و سایر متون اسلامی فرمان به شناخت و توجّه و دقّت در تاریخ داده شده است. (رجوع شود به سوره ی آل عمران آیه ی 137، سوره ی نحل آیه ی 36، سوره ی فاطر آیه ی 44، نهج البلاغه فیض الاسلام نامه ی 31)

در یک جمع بندی کلی می توان گفت منابع آموزش و تعلیم از دیدگاه اسلام بر دو گونه است: الف. منابع آفاقی. ب. منابع انفسی. که هر کدام از آن ها تقسیماتی دارند که بدان ها اشاره شد. و به حق، قرآن می فرماید: «سنرّیهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم أنّه الحق»(1)

ص: 104

1- سوره ی فصلت، آیه ی 53.

این دو منبع از برجسته ترین مشخصات منابع آموزش در مکاتب الهی و به خصوص دین مقدس اسلام است. البتّه این دو منبع، منابعی مستقل در ردیف سایر منابع آموزش نیستند و این طور نیست که همگان بتوانند از این منابع تعلیم نگیرند بلکه کسی قادر است از این منابع بهره ببرد و آموزش ببندد که خود را در معرض جریان و پرتو آن ها قرار دهد. زیرا این دو منبع از منابع الهی و از انوار تعلیمی و آموزشی حق تعالی است، منابعی اختصاصی به طوری که هر کسی را نشاید که از آن ها بهره ببرد بلکه ایمانی فوق ایمان های متعارف بشری لازم دارد و ایمان به مبداء و غیب و معاد و نبوت و امامت. (انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی)

(یا ایّها الذّین آمنوا، آمنوا باللّه) یا (ایّها الذّین آمنوا، اطیعوا اللّه)

آموزش و پرورش اسلامی به معنای کلی و اصیل خود که شامل کلیه ی مراحل و سطوح آموزش و پرورش می شود نقش تغییر دهنده و تثبیت ارزش های اصیل فکری و عملی امت اسلامی را به عهده دارد و لذا برای وصول این مهم و احیای شخصیت الهی تک تک افراد و آزادی انسان ها از یوغ انواع بردگی ها بایست با توجّه به گذشته میراث فرهنگی و آموزشی مسلمین و موقعیت فعلی نظام طرحی عملی و اصیل برای آینده طرح و اجرا نمایند، دروسی را که جنبه ی عملی یا نظری چندان مهمّی ندارند حذف و آن چه را مورد نیاز است به خصوص در جنبه های ریاضی و تجربی جدّاً بارور و شکوفا نمایند و برای جذب محصل به رشته های مورد نیاز برنامه ی اجرایی فعلی تعدیل و تا حدّ امکان به سوی نحوه ی اجرایی و مدیریت حوزه ها درآید تا محصل با آزادی

عمل و آزادی انتخاب در دروس و معلم با علاقه به تحصیل پردازد و معلمین نیز با امکاناتی که مسئولین باید در اختیارشان می گذارند، ارزش های علمی و عملی مفید فرهنگ ها را با طریقی الهی و هدفی اندیشه مند در اختیار نسل دانش پژوه جامعه بگذارند، خلاصه این که: قابلیت ها و استعدادها را جدّاً باید کشف و هدایت کرد تا بتوان به تمام معنی قسط را تحقّق بخشید و امکانات بالقوه ی مستعدّ جوانان را بالفعل کرده و در مسیر رضایت خدای بزرگ که همان نجات همه ی مردم جهان از بند جهل و فقر و ستم است هدایت کرد. آموزش و پرورش اسلامی باید علم و تقوا را توأم نماید، آرمان ها و ایده ها و ارزش های الهی را همه گیر سازد، انگیزه های صحیح انسانی در راه تحصیل محصلان و طلاب و دانشجویان به وجود آورند تا ایدئولوژی و ارزش های معنوی و انسانیت در مسیر رهایی امم به جریان افتد و کرامت و فضیلت انسان ها احیا شده به دنبال کمال مطلوب و حقیقی رهسپار شوند.

آموزش و پرورش اسلامی باید به انسان ها بینشی واقع گرا و ایده آلی الهی ببخشد و آنان را متعهد در مقابل واقعیت خلقت و متعهد در برابر ایده آل های الهی بار آورد و همگان را به سوی فرهنگ امت شدن و الگو شدن حرکت دهد، فرهنگی که مبتنی بر حکمت و روشن بینی است، حکمتی که مبتنی بر خودشناسی و خودآگاهی است و بدین سان است که آموزش و پرورش باید انسان بسازد امانت الهی را پرورش دهد. انسانی متمدّن مسلط خویش و در خدمت آرمان های الهی جامعه. آن گونه که دین وی و ایدئولوژی و جهان بینی و مکتب وی حکم می کند.

یکی از روش های استعمارگران در به سلطه کشاندن، کشورهای استعمار زده ترویج و تبلیغ فرهنگ استعماری خودشان می باشد. به خصوص در ممالکی که دارای فرهنگ و دین و مکتب عقیدتی قوی و عمیقی می باشد، این شیوه را در پیش می گیرند.

زیرا مسلماً وجود یک فرهنگ و دین و مکتب قوی و عمیق هرگز اجازه ی ورود استعمار را در اشکال مختلفش (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی) به ممالکی که دارای چنین فرهنگی است، نخواهد داد. زیرا بزرگ ترین مانع بر سر راه سلطه استعمارگران وجود فرهنگی عمیق و غنی و سرشار از معنویت همانند فرهنگ الهی اسلام است. به همین دلیل استعمارگران به طرق مختلف سعی و تلاش دارند که به اصل این فرهنگ غنی و عمیق و معنوی یعنی به اصل تفکر دین اسلام یورش آورده و به این معنی که در باور معتقدین به این مکتب به خصوص نسل جوان رخنه و شکاف ایجاد کنند.

از این رو لازم است که معتقدین به فرهنگ الهی اسلام به خصوص جوانان بیداردل متعهد و مؤمن به اسلام به شیوه های تهاجم فرهنگی استعمارگران آشنا و آگاه شوند تا بتوانند این (تهاجم پنهان و مرموز و خزنده) را شناخته و با آن مبارزه نمایند. تا بدین وسیله خود و دیگران را از انحرافات فکری و عقیدتی و سایر انحرافات که معلول تهاجم فرهنگی است، نجات دهند و این (باطل پنهان در چهره ی حق و این جهل مخفی در نقاب علم) را رسوا و دفع نمایند.

یکی از مهم ترین شیوه های فرهنگی غرب این بوده است، که مکاتب بشری و شرک آمیز و الحادی موجود در تاریخ تفکر خود را نه به جهت رشد اندیشه و افکار بشر شرقی، بلکه به جهت اهداف استعماری و نهایتاً مبارزه با فرهنگ های اصیل و الهی شرقی به خصوص فرهنگ اصیل و الهی و مقدّس اسلام به وسیله مزدوران و نوکران فکری خود، در چنین ممالکی ترویج و تبلیغ می کنند. تا هویت اصیل، (فرهنگ خودی) یک ملت را مسخ، قلب، تحریف و یا نابود و یا حداقل به آن چهره ای التقاطی دهند.

چگونه؟ با حفظ صورت و ظاهر و شعارها و نفی محتوی و باطن و شعور آن فرهنگ، آن چه می ماند، صورتی بدون سیرت، ظاهری بدون باطن و شعاری بدون شعور است. یعنی هدف این است، که یک فرهنگ از محتوای حقیقی خود تهی و تبدیل به نوعی عوام فریبی می شود و هر گاه چنین شود انسان (فرد و جامعه) مسخ و بی هویت شده، آن گاه است که به ناچار در پی هویتی از این سو به آن سو روی می آورد. و اما در این بین سویی نیست جز سوی فرهنگ استعماری، سویی نیست جز نفی خدا و فراموشی خویشتن، سوی و جهتی نیست جز سوی و جهت باده. و قرآن چه زیبا فرموده است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (1) یعنی و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنان را از یاد خودشان برد و آنان را از خودشان غافل نمود، و علی (ع) چه قدر عالی فرموده اند که: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (2) یعنی کسی که از خود غافل و بیگانه نشود و خویشتن حقیقی خود را بشناسد هر آینه خدای خود را خواهد شناخت. و نیز آن حضرت می فرماید: «الْإِنْسَانُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاهٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (3)

یعنی مردم سه دسته اند: عالم ربّانی، دانای خدانشناسی که به مبدأ و معاد آشنا بوده و به آن عمل نماید، و طالب علم و آموزنده ای که (از جهل و نادانی) بر راه نجات و رهائی یافتن است، و مگسان کوچک و ناتوانند (نادان نفهم به انواع زشتی ها آلوده) که هر آوازکننده ای (به هر راهی) را پیروند، و با هر بادی میروند (درست را از نادرست تمیز نداده و به مذهب و طریقه ای پایدار نیستند و به هر راه که پیش می آید می روند) از نور دانش روشنی نطلبیده اند (در تاریکی نادانی مانده اند) و به پایه ی استواری (عقاید حقه که روی دو پایه ی عقل و علم است) پناه نبرده اند، (آن ها را فرا نگرفته و پیرو گمراه کنندگانند). آری، آن چه بدیهی است این است که مؤثرترین حربه و شیوه سلب آزادی و نفی استقلال یک ملت، تهاجم فرهنگی و نفوذ تبلیغاتی و پیاده کردن سلطه ی عقیدتی در میان آن است، یعنی آن چنان یک ملت را تحت سیطره ی فرهنگی و بمباران تبلیغاتی قرار می دهند که آن ملت مجالی برای رجوع به خود و خودآگاهی و خودشناسی و تفکر آزاد پیدا نکند.

ص: 111

1- حشر / 19.

2- مراجعه شود به غررالحکم و دررالحکم.

3- نهج البلاغه (فیض الاسلام) حکمت / 139.

چنین ملّتی در عین این که قلب، چشم و گوش دارند، اما نمی فهمند، نمی بینند و نمی شنوند(1) بلکه زندگیشان بیهوده، پوچ و غرق در لَهو و لعب است(2) چه رسد به این که از عباداللّه باشند و قدرت انتخاب اقوال را داشته باشند. پس بر ما است که از عباداللّه باشیم و حرّیت اندیشه داشته باشیم و مضمون بشارت الهی گردیم(3) و در مسیر حرّیت اندیشه و کسب علم و حقیقت به قول فرمایش حضرت رسول اکرم(ص) حتّی به چین هم برویم و به قول شهید بزرگوار (عَلّامه مطهری) از فرهنگی عمیق برخوردار باشیم، به طوری که فرهنگ عمیقمان (مانند یک موجود زنده عناصر فرهنگ های دیگر را در خود جذب و هضم کند و موجود تازه به وجود آورد. به گونه ای که روح و ارزش های موجود خود را بر این موجود تازه نیز حاکم سازد.)(4)

و این تبادل فرهنگی است که گریزی از آن نیست و عامل حیات و بقا و رشد و بسط یک فرهنگ است و مفهوم آیه و روایات فوق نیز همین می باشد. آن چه مذموم و اسارت آور است، این است که (فرهنگی، فرهنگ و تمدّن دیگر را بدون هیچ تصرّفی در قلمرو خودش قرار دهد، البتّه این چنین استفاده ای از فرهنگ های دیگر چیزی جز التقاطی فرهنگی و وابستگی فرهنگی به بیگانه نیست.) (5) و بدیهی است که موجب نفی روح و ارزش های اصیل یک فرهنگ می شود. و تهاجم فرهنگی نیز همین است.

این مسأله را شهید بزرگوار عَلّامه مطهری تحت عنوان (نفوذ اندیشه های بیگانه) چنین مطرح فرموده اند: «اندیشه های بیگانه از دو طریق نفوذ می کنند:

ص: 112

-
- 1- اعراف / 179.
 - 2- انعام / 91 - مائده / 57 - معارج / 42.
 - 3- زمر / 17 و 18.
 - 4- رجوع شود به مقدمه جلد پنجم اصول و فلسفه روش رئالیسم، مقدمه ی آشنایی با علوم اسلامی، مقدمه عدل الهی و به خصوص کتاب علل گرایش به مادگرایی اثر شهید مطهری.
 - 5- همان منبع.

یکی از طریق دشمنان، هنگامی که یک نهضت اجتماعی می‌گیرد و جاذبه پیدا می‌کند و مکتب‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پیروان مکتب‌های دیگر برای رخنه کردن در آن مکتب و پوسانیدن آن از درون اندیشه‌های بیگانه را که با روح آن مکتب مغایر است وارد آن مکتب می‌کنند و آن مکتب را به این ترتیب از اثر و خاصیت می‌اندازد، و یا کم‌اثر می‌کنند.

نمونه‌اش را در قرون اولیه‌ی اسلام دیده‌ایم، پس از گستردگی و جهانگیری اسلام، مخالفان اسلام مبارزه با اسلام را از طریق تحریف آغاز کردند، اندیشه‌های خود را با مارک تقلبی اسلام صادر نمودند. اسرائیلیات، مجوسیّات، مانویّات با مارک اسلام وارد حدیث و تفسیر و افکار و اندیشه‌های مسلمانان گردید و بر سر اسلام آمد آن چه آمد. خوشبختانه علماء اسلام متوجه این نکته شدند و تا حدّ زیادی موفق به آفت زدایی گشتند و هنوز هم ادامه دارد.

دیگر طریق دوستان و پیروان، گاهی پیروان خود مکتب به علت ناآشنایی درست با مکتب، مجذوب یک سلسله نظریّات و اندیشه‌های بیگانه می‌گردند. و آگاهانه یا ناآگاهانه آن نظریّات را رنگ مکتب می‌دهند و عرضه می‌نمایند.

نمونه‌ی این جهت نیز در جریان‌های قرون اولیه‌ی اسلام دیده می‌شود که مثلاً مجذوب شدگان به فلسفه‌ی یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوّف هندی، نظریّات و اندیشه‌هایی را به عنوان خدمت نه به قصد خیانت وارد اندیشه‌های اسلامی کردند».

خوشبختانه این جهت نیز از چشم تیزبین علماء اسلامی دور نماند و یک جریان (نقد اندیشه) در این موضوعات نیز می‌بینیم که سیر تحولات آن نظریّات در جهت حذف نظریّات بیگانه هدایت شده است.

امروزه که نهضت اسلامی ایران اوج گرفته و مکتب ها و «ایسمها»⁽¹⁾ را تحت الشعاع قرار داده است هر دو جریان را مشاهده می کنیم:

جریان اول که واقعاً وابسته به مکتب های دیگر بالخصوص مکتب های ماتریالیستی هستند و چون می دانند با شعارها و مارکهای ماتریالیستی کمتر می توان جوان ایرانی را شکار کرد، اندیشه های بیگانه را با مارک اسلامی عرضه می دارند. بدیهی است آن چه با محتوای ماتریالیستی در مغز یک جوان فرورود و تنها پوسته ی اسلامی داشته باشد به سرعت دور انداخته می شود.

جریان دیگر که افرادی مسلمان، اما ناآشنا به معارف اسلامی و شیفته ی مکتب های بیگانه، به نام اسلام اخلاق می نویسند و تبلیغ می کنند، اما اخلاق بیگانه؛ و همان طور فلسفه ی تاریخ، فلسفه ی دین و نبوت، اقتصاد، سیاست، جهان بینی، تفسیر قرآن، می نویسند که این ها خطرناک ترند.

من به عنوان یک فرد مسئول به مسئولیت الهی به رهبران عظیم الشأن نهضت اسلامی که برای همه شان احترام فراوان قائلم هشدار می دهم و بین خود و خدای متعال اتمام حجت می کنم که نفوذ و نشر اندیشه های بیگانه به نام اندیشه ی اسلامی و با مارک اسلامی اعم از آن که از روی سوءنیت و یا عدم سوءنیت صورت گیرد خطری است که کیان اسلام را تهدید می کند. راه مبارزه ی این خطر تحریم و منع نیست، مگر می شود تشنگانی را که برای جرعه ای آب له له می زنند از نوشیدن آب موجود به عذر این که آلوده است منع کرد.

این ما هستیم که مسئولیم، ما به قدر کافی در زمینه های مختلف اسلامی کتاب به زبان روز عرضه نکرده ایم، اگر ما به قدر کافی آب زلال و گوارا عرضه کرده

ص: 114

1- مانند: اومانیسیم، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، ژودائیسیم، صهیونیسم، و غیره.

بودیم به سراغ آب های آلوده نمی رفتند.

گر نه تهی باشدی بیشتر، این جوی ها

خواجه چرا می دود تشنه در این کوی ها

راه مبارزه، عرضه داشتن صحیح این مکتب در همه ی زمینه ها با زبان روز است. حوزه های علمیّه ی ما که امروز این چنین شور و هیجان فعالیت اجتماعی یافته اند، باید به مسئولیت عظیم علمی و فکری خود آگاه گردند. باید کارهای علمی و فکری خود را ده برابر کنند. باید بدانند که اشتغال منحصر به فقه و اصول رسمی جوابگوی مشکلات نسل معاصر نیست). (1)

به هر حال فرهنگی که امروز در غرب رایج است، این است که دین، متعلق یک بحث فلسفی نیست و موضوع آن قابلیت تحقیق علمی هم ندارد.

پس صرفاً یک امر صددرصد فردی، عاطفی، احساسی و درونی است. به عبارت دیگر دیانت و ایمان، یک امر صرفاً شخصی است (2) و البته با معتقدات خصوصی و قلبی نمی توان به نحو استدلالی و قالبی برخورد کرد. تکالیف و آداب دین نیز چه فردی باشد و چه جمعی، منوط به تشخیص و حال خود فرد است و هیچ قوه و قدرت خارجی به عنوان شارع او را محدود نمی کند.

فرد هست و خدای خودش و کسی را مجال فضولی نیست. این فرهنگ و تفکر در اصطلاح فرهنگ و تفکر جدید می گویند. که پس از قرون وسطی (3) آرام آرام در اروپا نضج پیدا می کند و نهایتاً به صورت فلسفه ی جدید، علم

ص: 115

1- نهضت های اسلامی درصد ساله اخیر اثر استاد شهید مطهری / ص 93-90.

2- یعنی دین هیچ جنبه ی اجتماعی، عینی، عقلی، علمی، و به خصوص سیاسی و اقتصادی ندارد.

3- قرون وسطی به دورانی گویند که از سقوط روم به سال 395 میلادی بدست مسیحیان آغاز شده و تا تصرف قسطنطنیه (استانبول امروزی) بدست ترکان عثمانی به رهبری سلطان محمد دوم (معروف به فاتح) به سال 1453 میلادی در اروپا ادامه داشت. یکی از مشخصات بارز قرون وسطی سلطه ی بلامنازع کلیسا بر تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی اروپا است. تا آن جاکه به این دوران (عصر ایمان) نام نهاده اند.

جدید، هنر جدید و بالاخره به صورت تکنولوژی جدید ظاهر می شود. از آن جا که این نحوه تفکر را مقابل و متضاد با تفکر قرون وسطایی تلقی می کنند و تفکر قرون وسطایی هم مربوط به گذشته قبل از رنسانس (1) می شود. این تفکر را تفکر جدید می نامند.

آن چه بر قرون وسطا حاکم بود (تئیسیم) یعنی اعتقاد به اصالت خدا (تئوس) بود که جوهره ی ادیان است. بنابراین در اعتقادی که به خدا اصالت می دهد یعنی (تئیسیم) خدا را باید در متن همه ی امور قرار داد. یعنی اگر در یک نظام حکومت دینی، خدا را برداریم حکومت هیچ می شود.

هم چنان که اگر از سایر شئون زندگی نیز احکام الهی را حذف کنیم همه چیز بی ارزش می شود. نه حلالی بر جا می ماند و نه حرامی، و همه ی حد و مرزها و قیود در هم شکسته خواهد شد. زندگی قرون وسطا، یک چنین زندگی بوده که در آن امت مسیح با پیروی از فرامین مذهبی ولی امر (پاپ) که خلیفه ی خدا بر زمین بود، زندگی الهی و دینی خاص خود را می کرد.

البته واضح است که تلقی آن ها از دین متفاوت با ما بود. ولی به هر حال نیت باطنی مردم، زندگی برای رضای خدا بود. بسا ممکن بود، پاپ نفس اماره خودش را به جای خدا معرفی کند، اما مردمی که زندگی دینی می کردند، احکام او را هم چون احکام الهی تلقی می نمودند و کشیشانی که ایمان داشتند نیز تصوّرشان این بود که احکام الهی را جاری می نمایند. با پایان یافتن دوره ی قرون وسطا و نسخ صورت و حقیقت آن تاریخ دوره ی تازه ای آغاز می شود.

ص: 116

1- برای رنسانس یعنی آغاز عصر جدید اروپا تاریخهای مختلفی ذکر کرده اند. امامعرفتر از همه سال 1453 میلادی است، که مصادف با فتح قسطنطنیه به وسیله سلطان محمد دوم است. این واژه معنی تجدید حیات فرهنگی و ادبی یا نوزایش یا تولد جدید ترجمه شده است.

که ماهیت و حقیقت و صورت خاص را خود دارد.

در دوره ی جدید، فرهنگی پیدا می شود که ماهیتاً ضد دینی است و محور اساسی آن را اومانیسم (1) تشکیل می دهد.

آری، اومانیست ها با نفی ربوبیت خدای متعال خود ادعای ربوبیت دارند. و فرعون وار ندا سر می دهند که: «انا ربکم الاعلی». (2)

در ادامه ی این بحث لازم است به معانی و تعاریف متعددی که از فرهنگ شده است اشاره کنیم:

1. در لغت نامه دهخدا آمده است (فرهنگ: مرکب از فر که پیشاوند است و هنگ از ریشه ی تنگ اوستایی به معنی کشیدن، فرهیختن و فرهنگ هر دو مطابق است با ریشه ی (ادوکاودور) در لاتین که به معنی کشیدن و نیز به معنی تعلیم و تربیت است).

2. در فرهنگ آندراج چنین آمده است: «فرهنگ به فتح اول و ثالث به معنی ادب و اندازه و حد هر چیزی و ادب کننده و امر به ادب کردن و اصل این لغت فرهنگ است، چه هنگ مترادف هوش است و فرهنجیدن به معنی ادب کردن است».

3. در فرهنگ جهانگیری آمده است: «فرهنگ و فرهنج با فتح اول شش معنی دارد: دانش، ادب، عقل، کتاب، لغت و شاخ درختی را گویند که بخوابانند و روی آن خاک ریزند تا ریشه دهد».

4. در فرهنگ عمید آمده است: (فرهنگ به معنای دانش، ادب، علم،

ص: 117

1- اومانیسم یعنی اعتقاد به اصالت بشر در برابر اعتقاد به اصالت خدا (تئیسیم) یعنی بشری کردن همه ی امور بجای خدایی کردن آن ها، در این تفکر انسان خویشتن یعنی میل، خواست، نظر و اراده خویش را جایگزین احکام دینی و الهی می کند. اومانیسم یعنی انسان محوری در حکومت و سیاست، در اخلاق و عمل، در اقتصاد و تربیت و در هر آن چه که موجود است. همان انانیت و فرعونیت نفس امّاره است.

2- سوره ی نازعات آیه ی 24.

معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم و ملت و نیز به معنای کتاب لغت می باشد. فرهنگ هم گفته شده است). خلاصه این که واژه ی فرهنگ بیشتر به معنای علم و دانش و آموزش و پرورش و ادب کردن است. (1)

5. معادل یونانی (فرهنگ) کلمه (پای دنیا) (paideia) است که در اصل به معنای رشد و تربیت جوانی است. در تفکر رومی فرهنگ به معنای رشد و تربیت و آموختن علوم بوده و آن ها این همه را وسیله ی نیل به سعادت می دانستند. (2)

6. فرهنگ مجموعه ی اندوخته های معنوی، فکری و اخلاقی تاریخ یک قوم است.

7. فرهنگ عبارت است از مجموعه ی تجلیات (به صورت سمبل ها، علائم، آداب و رسوم، سنت ها، آثار، رفتارهای جمعی) معنوی، هنری، تاریخی، ادبی، مذهبی و احساسی یک قوم که در طول تاریخ آن قوم فراهم آمده و شکل مشخصی گرفته است.

8. فرهنگ یعنی تجلی ابعاد مختلف روح بشری در زندگی اجتماعی او. بنابراین فرهنگ مظاهر مختلفی دارد که عبارتند از: مذهب، فلسفه، علم، هنر، خرافات، فن آوری، اخلاق، حقوق و سیاست. پس فرهنگ عبارت است از: کلّ تجلی زندگی انسانی.

9. مجموعه ارزش های مادی و معنوی که در طی تاریخ توسط یک جامعه به وجود آمده است. البته مقصود از ارزش ها، عناصری گوناگونند، از فن گرفته تا نهادهای سیاسی و از عنصری اساسی چون زبان گرفته تا عاملی زودگذر چون

ص: 118

1- فرهنگ نماز اثر علاءالدین حجازی / ص 2 و 3.

2- عصر او تویی اثر دکتر رضا داوری / ص 146.

مُد و از هنر گرفته تا علم و تا مذهب. فرهنگ عبارت است از کوشش هر اجتماع انسانی برای رسیدن به غنا و به یک شخصیت و هویت مستقل انسانی. (1)

تهاجم فرهنگی چیست؟

تهاجم فرهنگی در حقیقت، سلطه‌ی فرهنگ استعماری است. فرهنگ استعماری مظهر تسلط ایدئولوژیکی استعمار در جوامع تحت سلطه‌اش می‌باشد.

پس هیچ مبارزه‌ی ضد استعماری وجود ندارد که در آن مسأله فرهنگی مطرح نباشد. تهاجم فرهنگی یعنی تخریب کامل یک فرهنگ، یک قتل عام اخلاقی و معنوی. آخر استعمار باید انسان را چنان قربانی کند که به یک ماشین، به یک بیگاری دهنده‌ی مطیع و بدون قدرت تعقل و اراده مبدل گردد. تهاجم فرهنگی یعنی تربیت انسان‌هایی بی ریشه و بی بته، دلقک‌هایی آدم‌نما، مرده‌هایی متحرک، بریده از تاریخ خویش، بدون گذشته، بدون شخصیت، پوک و پوچ و بی هویت.

تهاجم فرهنگی یعنی تربیت انسان‌هایی بی میل و رغبت به گذشته و آینده‌ی خویش، انسان‌هایی مأیوس و ناامید و بدون شهامت، آسیب پذیر و این همه مقدمه‌ی استعمار اقتصادی و سیاسی و نظامی است. تهاجم فرهنگی دمیدن روح از خود بیگانگی در کالبد یک فرهنگ و یک ملت است، حالتی است که در آن حالت شخصیت و هویت واقعی انسان‌ها و فرهنگ‌ها زایل می‌گردد و شخصیت و فرهنگ بیگانه‌ای جای‌گزين آن می‌شود.

و در نتیجه انسان آن غیر را خود احساس می‌کند. در آن صورت دردهای

ص: 119

1- رجوع شود به نژادپرستی و فرهنگ ترجمه منوچهر هزارخانی.

بیگانگان را درد خود، ارزش های دیگران را ارزش های خود، ایده های دیگران را ایده های خود، علوم و پیشرفت های دیگران را علوم و پیشرفت های خود می پندارد و بدین سان او در فرهنگ و جامعه ی خود یک بیگانه است و هیچ گونه قرابت و پیوندی با خود و جامعه ی خود احساس نمی کند.

پایگاه فرهنگی تهاجم فرهنگی

و چنین انسانی پایگاه بیگانگان در میان ملت خویش است، او نه از اسلام خبر دارد و نه از ارزش های اسلام، نه از تاریخش خبر دارد و نه از گذشته ی ملتش. آن چه را می گوید سخن بیگانه است، آن چه را می خواهد خواست بیگانه است، آن چه را می پسندد مورد پسند بیگانه است، و لذا خود را از فرهنگ و خویش جدا و بیگانه می یابد. نسبت به معتقدات ملت خویش خود را بیگانه و جاهل می داند. این است که عملاً حفظ و حراست از سیستم تهاجمی فرهنگ بیگانه رابه دوش می گیرد و پایگاه فرهنگی تهاجم فرهنگی می شود. او دیگر خودی نیست بیگانه است. بیگانه ای نخبه و برگزیده ی بیگانگان نقش اجتماعی او در جامعه ی خویش حفظ تسلط فرهنگ و ایدئولوژی استعماری است.

او در درون فرهنگ خویش دلال فرهنگ بیگانه است زیرا، منفی ترین و مخرب ترین و منحرف ترین وجوه فرهنگ بیگانه را هم چون کالایی بُنجل از آن سوی مرزها وارد کرده و سعی می کند تا راه ایجاد تشابهات ظاهری بین مظاهر زندگی معنوی مردم خویش و فرهنگ جامعه ی بیگانه، آن کالای بنجل را به فرهنگ مردم خویش پیوند زند و آنان را همانند خویش انسان هایی مقلد و مقلدهایی ناشی بار آورد.

آری، این است که یک مبارزه ی ضد استعماری کامل، مبارزه ای است

همه جانبه، مبارزه ای است اقتصادی، سیاسی، نظامی، و هم چنین فرهنگی و ایدئولوژیکی و مسلّم است که مبارزه ی فرهنگی از همه ی انواع مبارزات ضد استعماری به مراتب مشکل تر است، زیرا: سنگر فرهنگی محکم ترین و مقاوم ترین سنگر استعمار است. استعمار جهانی امروزه سنگر سیاسی را زود خالی می کند اما فرهنگ جعلی و قلابی و استعماری اش به سادگی خالی نمی گردد. چون عادات و سنن و آداب و رسوم و ذوق و سلیقه ها و کیفیت معاشرت لباس پوشیدنها،... هر گاه از سوی استعمار تزریق و تلقین و در روح و روان یک ملت جای گزین شد به سادگی و در کوتاه مدّت قابل جبران نیست. در این امر بسیج نظامی کارآئی ندارد. این کار، کار فرهنگی است، کار تعلیم و تربیت است، کار تغییر در روح و روان انسان ها است. آن هم انسان هایی هم وطن، هم خون، هم نژاد و شاید هم مکتب.

بنابراین نیاز به تجدید تربیت چنین انسان هایی است که مبارزه را در سنگر فرهنگی به پیروزی خواهد رساند. اما کاری صبورانه و مداوم، عمیق، پیگیر و عمومی نیاز دارد. فرهنگ استعماری در تار و پود زندگی معنوی و روحی هر ملت استعمار زده رسوخ کرده است. به گونه ای که علم، هنر، ادبیات، اخلاقیات، و آداب و رسوم آن ملت را اشغال کرده است.

پس باید برای پیروزی بر فرهنگ استعماری به تطهیر علم، هنر، ادبیات، اخلاقیات و آداب رسوم ملت پرداخت. و در غیر این صورت هر چند در جبهه سیاسی، اقتصادی و نظامی بر استعمار پیروز شده باشیم در جبهه ی فرهنگی پیروز نشده ایم و این خود به تنهایی برای ظهور مجدد استعمار در همه ی جبهه ها در دراز مدّت کافی است و این هشدار است به همه ی آحاد ملت شریف و امت حزب الله و مؤمن ایران که هر چه پرتوان تر، متحدتر، منسجم تر، به تمامی

تجلیات و مظاهر فرهنگ استعماری در تحت توجّهات ولی عصر (عج) و اطاعت از رهبر معظم انقلاب حمله برده فرهنگ الهی خویش از بقایای فرهنگ طاغوتی تطهیر نماییم.

و تمامی سنگرهای فرهنگ بیگانه را از حریم مقدّس سنگر جمهوری اسلامی ایران طرد و نفی کرده و برای همیشه درهم شکنیم و به هویت الهی، اسلامی و انقلابی خویش باز گردیم و تمامی ارزش های متعالی و مقدّس اسلام را در جای جای این آب و خاک مقدّس به تقدّس خون شهداء تحقق بخشیم.

انسان محوری به جای خدامحوری

روح و جوهر فرهنگ غرب، دست کم انگاشتن و گاه نادیده گرفتن و گاه انکار و نفی مبدأ هستی و مقصد خلقت می باشد. این است که به ناچار پس از حذف خالق و مدبّر جهان، انسان را به اریکه ی خدایی و مدیریت جهان نشانده است.

بدین سان اومانیسیم یعنی انسان محوری نه به مفهوم خدایی کردن انسان، بلکه به مفهوم زمینی کردن خداوند به عنوان روح فرهنگ غرب مطرح شده است.

البته ریشه های اومانیسیم را از نظر تاریخی باید در فرهنگ روم و یونان باستان جستجو کرد. اما همین طرز تفکر امروزه به عنوان یک مذهب جهانی اساس تمدّن و فرهنگ غرب قرار گرفته است، فرهنگ و تمدّنی که یقیناً عکس العملی است در برابر فرهنگ قرون وسطی که به دوران اسکولاستیک و حاکمیت دین مسیح معروف است.

شک نیست که فرهنگ و تمدّن اروپایی کهن که مهد مذاهب بشری و شرک بود فرهنگ و تمدّنی دنیاگرایانه، مبتنی بر جنایت و خون ریزی، تلاش در جمع

مال و ثروت و کسب لذت و تفریح و سرگرمی با گلاادیاتورها بوده است.

فرهنگی که در آن خدایان رقیب انسان محسوب می شدند و در این رقابت گروهی حق و اصالت را به انسان می دادند و بدین سان مکتب آگوسانتروسیم یا انسان مرکزی به وجود آمد. به طوری که جهان اندیشه آن دوران رانیز اشغال کرده موجب پیدایش مکتب سوفیسم شد، مکتبی که ملاک و معیار حقیقت و واقعیت را خود انسان معرفی کرده است.

و چنین اعلام داشته است که (مقیاس همه چیز، انسان است).⁽¹⁾ پس از آن که در سال 395 میلادی مسیحیت وارد غرب شد به عنوان فرهنگ مسلط بر غرب خدامحوری را جای گزین انسان محوری کرد. اما این دین الهی به وسیله ی اندیشه مندان و روشن فکران آن دوران غرب سخت مورد تهاجم واقع شد یعنی افکار فلاسفه ی نوافلاطونی در آن اثرات فراوانی گذاشت.

به طوری که مسائلی چون تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) و رابطه ی هر یک از آن سه با یکدیگر، واحد بودن آن سه کیفیت صدور هر یک از آن ها از یکدیگر، بحث مشیت الهی و از همه مهم تر غلو در مقام حضرت مسیح به نحوی که او را خداگونه و سپس فرزند خدا معرفی کرده به وی مقام الوهیت دادند.

آیا این همان اومانیسیم کهن نیست؟ آیا این غلبه ی اومانیسیم بر مسیحیت نیست؟ آیا این تهاجم پیروزمندانه ی فرهنگ شرک غربی بر فرهنگ توحیدی شرق نیست؟ تدبر کنیم و به خود آییم.

آری، چنین است زیرا آنانی که حضرت مسیح(ع) را به مقام الوهیت

ص: 123

1- این جمله از سوفیست معروف یونان باستان، پروتاگوراس است.

رساندند در حقیقت هدفشان نفی خدای مسیح بود. هدفشان این بود که خودشان نیز پس از مسیح به عنوان جانشین وی ادعای خدایی کنند و چنین هم کردند، لذا این دوره از تاریخ فرهنگ و تمدن اروپا هم دوره‌ی رشد و تعالی مسیحیت و کلام و فلسفه مسیحی است و هم دوران ظلمت و سیاه قرون وسطی می باشد.

دورانی که اربابان کلیسا به نام دین و خدا و مسیحیت چه جنایت‌هایی که نیافریدند. و به قول استاد شهید مرتضی مطهری (ره): مذهب که می بایست دلیل هدایت و پیام آور محبت باشد، در اروپا به این صورت درآمد که مشاهده می کنیم. تصور هر کسی از دین و خدا و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد.

بدیهی است که عکس العمل مردم در مقابل چنین روشی جز نفی مذهب از اساس و نفی آن چیزی که پایه‌ی اولی مذهبی است، یعنی خدا، نمی توانست باشد. هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم که مردم در هر حال آن‌ها را نماینده‌ی واقعی مذهب تصور می کنند پوست پلنگ می پوشند و دندان بر نشان می دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می آید، بزرگ‌ترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می شود. (1)

پس از پیروزی رنسانس و پایان یافتن حاکمیت کلیسا و قرون وسطی، اومانیزم به شکل طغیان علیه کلیسا و هرگونه مذهب و دین الهی این بار با پشتوانه‌ی فریبنده‌ی نام (علم) پا به میدان گذاشت و به طور کلی انسان غربی را از

ص: 124

1- علل گرایش به مادیگری فصل نقش کلیسا در گرایشهای مادی.

خدا و آسمان، از دین و معنویت برید و تماماً به خود و به دنیا او را واگذار کرد.

آری، پس از رنسانس اومانیسم به شکل نفی هرگونه دین متجلی شد و بشر را به خود وا گذاشت و طبیعت را به او سپرد و ماوراء طبیعت را نفی کرد و او را خدای طبیعت خواند. خدایی که باید هم بر طبیعت مسلط و حاکم باشد و هم محور تمام ارزش ها باشد. انسانی که چاره ای جز دنیاگرا بودن ندارد.

این است که تمدن اروپا امروزه به قدری دنیاگرا شده و به قدری انسان و انسانیت را منحصر به لذت و زندگی کرده که هدف و معنی و ایده آل حیات برای او گم شده و به نیهیلیسم و پوچی رسیده است، آری، تمدن امروز بر مبنای اومانیسم است یعنی بر مبنای بی دینی، بر مبنای دوری از معنویت و بر مبنای خودمحوری (من پرستی).

امروزه اگر در غرب خدایی مطرح باشد تنها آفریننده ی جهان است و بس، هم چو بنایی که ساختمانی را بسازد و مزدش را بگیرد و برود. این خدا هم چون این بتا در اداره و مدیریت و تداوم و استمرار جهان و موجودات و انسان هیچ نقشی ندارد. (همان خدای تورات).

دیگر جایی برای اعتقاد به وحی و نبوت و کتب آسمانی و احکام الهی و ارزش های معنوی نمی ماند. زیرا این اعتقاد، اعتقاد به خدا بدون اعتقاد به وحی و نبوت است. که در اصطلاح آن را (دئیسم) می گویند. بدیهی است چنین خدایی که نقشی در زندگی انسان ندارد به تدریج از زندگی انسان حذف خواهد شد که عملاً شده است. و لذا الحاد و بی خدایی یعنی (آتئیسم) جای خداپرستی و توحید را می گیرد، که گرفته است.

انسان در مذهب اومانیسم موجودی است لاابالی، متوجه جسم و جسمانیت، برده ی نفس امّاره، کوردل، چنان که حضرت علی (ع) می فرماید:

«دنیا حد نهایی بینش کوردل است که از وراء آن چیزی دیده نمی شود».(1)

در اومانیزم انسان موجودی است خریدار کالای فریب دنیا زیرا به قول قرآن «زندگی دنیا جز کالای فریب، چیز دیگری نیست».(2)

این است که رهبران اومانیزم در دنیای معاصر همه ارزش ها را مسخ کرده و بشریت را به ابتذال کشانده اند، (ابتذال سیاسی، ابتذال هنری، ابتذال فکری و فرهنگی، ابتذال دینی، ابتذال اخلاقی). برای اثبات این ادعا کافی است به نظریات کسانی مثل: منتسکیو، ژان ژاک رسو، ولتر و نهایتاً ژان پل سارتر در نفی خدا و اصالت دادن به انسان آگاه شویم.(3)

این همه بحران موجود در جهان اعم از بحران های اخلاقی، علمی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، و بحران های خانوادگی از دیدگاه قرآن مجید بیماری خاص انسانی است که غرق در خودپرستی و اسیر در حصار نفس خویش است، زیرا بیمار و اسارت خاص است که منشأ همه ی مفسد و مهم ترین موانع رشد و تعالی انسان است. قرآن در این مورد می فرماید: «أفرأیت من اتّخذ الهه هویه و اضله واللّه علی علم و...»، (آیا دیدی آن کس را که هوی و هوسهای خود را خدای خود گرفته است و خدا نیز او را با داشتن علم گمراه ساخت و بر گوش و قلب او مهر نهاد و بر چشمانش پرده ای انداخت. بعد از خدا چه کسی او را هدایت می کند؟ آیا باز هم متذکر نمی شوید؟).(4)

بنابراین در نظام انسان مرکزی یا اومانیزم محور همه ی امور انسان است. انسان است که قانون گذاری می کند و تکلیف صادر می نماید. انسان است که

ص: 126

1- نهج البلاغه / فیض الاسلام / ص 413.

2- سوره آل عمران / آیه 185.

3- به کتاب علل گرایش به مادیگری بخش نقش کلیسا در گرایشهای مادی و بخش نارسایی مفاهیم فلسفی غرب رجوع شود.

4- سوره ی جائیه / آیه 23.

ارزش گذاری می کند. در این نظام محور همه چیز انسان است و در جهت خواسته های انسانی است. در نظام انسان محوری، انسان خود را موجودی مستقل و یگانه می پندارد و به هیچ قدرتی خارج از خود اتکاء ندارد. اگر در نظام خدامرکزی نقطه ی اتکاء انسان، خداست.

در این جا نقطه ی اتکاء و تکیه گاه انسان، خود انسان است. انسانی که تنها به خود توجه دارد و به خواسته های خود، هر چه را که خود صلاح بداند می کند و هر چه را که صلاح نداند نمی کند. مدیر حیات و زندگیش نیز خودش می باشد.

نظام انسان مداری، نظامی است که از رنسانس به بعد نضج پیدا کرده است. چرا که از رنسانس به بعد انسان خود را موجودی مستقل می پندارد. موجودی که پیوستگی خود را نه تنها از دین و مذهب بریده، که دیگر پیوستگی عمیقی میان خود و خدا برقرار نمی سازد. و حتی گاهی بر علیه او می شورد و می کوشد تا گرایش به او را با اموری واهی و دور از عقل و منطق توجیه کند.

اگر قبل از رنسانس انسان غربی خدا را برترین موجودات می پنداشت از رنسانس به بعد خود را برتر از همه چیز می پندارد و می کوشد تا ارزش هایی را که به خدا نسبت داده بود به خود نسبت دهد، و خود را از همه ی قیدها و تعلق های الهی رها سازد و هیچ کس و هیچ چیز را بالاتر از خود نداند و مطیع هیچ کس نباشد و اراده ی خود را بر هر چیز غالب سازد.

تفکر قرآنی بر مبنای خدامحوری است نه انسان مرکزی، لازم به ذکر است که یادآور شویم که معنای این سخن آن است که در این نظام انسان به فراموشی سپرده شده است و از هیچ گونه ارزش و اصالتی برخوردار نیست. در تفکر قرآنی میان اعتقاد به خدامرکزی و آزادی و ارزش انسان هیچ گونه تقابلی نیست و توجه به این موضوع از ارزشی فوق العاده برخوردار است، چرا که عدم توجه به

این مسأله مهم، گروهی را دچار اشتباه کرده است، تا جایی که برخی پنداشته اند که اگر به خدا ایمان بیاوریم باید آزادی انسان را نادیده گرفته و انسان را موجودی بی ارزش به شمار آوریم. اریک فروم از جمله طرفداران این نظریه است وی در یک تقسیم بندی، ادیان را به دو نوع تقسیم می کند:

1. ادیان خودکامه.

2. ادیان انسان گرایانه.

از نظر اریک فروم دین خودکامه عبارت است از (شناسایی یک قدرت نامرئی برتر که بر سرنوشت انسان تسلط داشته و واجب اطاعه و لازم الاحترام است).⁽¹⁾

آن چه که موجب شده تا اریک فروم برخی از ادیان را خودکامه بداند واجب اطاعه بودن قدرتی برتر از انسان در این ادیان است. در این نوع ادیان خدا قدرتی برتر و مسلط بر انسان به شمار می رود و این قدرت حق دارد تا انسان را به پرستش وادار نماید. به گمان فروم در این نوع ادیان انسان ناتوان و پست انگاشته می شود چرا که باید در برابر نیرویی مسلط و برتر از خود کاملاً تسلیم باشد و از همین جاست که انسان استقلال و تمامیت خود را به عنوان فرد از دست می دهد.

عنصر اصلی ادیان خودکامه و تجربه ی دینی خودکامه تسلیم در برابر یک قدرت مافوق انسان است. در این ادیان فرمان برداری تقوای اصلی و نافرمانی بزرگ ترین معصیت به شمار می رود. همان قدر که خدا قادر مطلق و همه دان تصور می شود. انسان، ناتوان و پست انگاشته می شود و تنها موقعی می تواند

ص: 128

احساس نیرومندی کند که با تسلیم کامل در برابر این قدرت، فیض یا لطف او را شامل حال خود سازد.

تسلیم و تمکین در برابر یک مرجع نیرومند یکی از راه‌هایی است که انسان از احساس تنهایی و محدودیت خویش فرار می‌کند.

او ضمن تسلیم، استقلال و تمامیت خود را به عنوان یک فرد از دست می‌دهد، اما احساس حمایت شدن به وسیله‌ی یک نیروی پُر هیبت و شوکت در او به وجود می‌آید و خود جزئی از آن می‌شود. (1)

در ادیان انسان‌گرایانه برخلاف ادیان خودکامه، محور انسان است، نه خدا. در این نظام اعتقادی، انسان به جای پرستش معبودی برتر از خود به شناسایی خود و استعدادهای درونی خویش پرداخته و راه و روش عشق ورزیدن به انسان‌ها را می‌آموزد. در این نوع دین، انسان به حداکثر قدرت و عظمت می‌رسد و تقوی و فضیلت نیز تحقق بخشیدن به استعدادهای نفسانی به شمار می‌رود، نه اطاعت و فرمانبرداری از خدا.

«ادیان نوع خواهانه برخلاف ادیان خودکامه بر محور انسان و توانایی او بنا شده‌اند. انسان باید نیروی منطق خود را جهت شناسایی خویشتن و رابطه‌اش با هم‌نوعان و هم‌چنین موقعیت خود در جهان توسعه دهد. او باید حقیقت را با توجه به محدودیت‌ها و هم‌چنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد.

هم‌چنین باید نیروی عشق ورزیدن را چه نسبت به دیگران و چه نسبت به خویشتن توسعه بخشیده و همبستگی با همه‌ی موجودات زنده را تجربه نماید. (2)

خلاصه آن که به گمان اریک فروم و برخی دیگر از متفکران غربی، نظام

ص: 129

1- همان کتاب / ص 47.

2- همان کتاب / ص 49.

خداونداری موجب زبونی انسان و از میان رفتن ارزش و اصالت انسان می شود. ما قبل از آن که به بحث پیرامون نظر قرآن در این زمینه پردازیم، به این مسأله اشاره می کنیم که اساساً چه عاملی موجب شده تا اریک فروم و جمعی دیگر از متفکران غربی به چنین نظری دست یابند، نظری که میان اعتقاد به خدا و آزادی اصالت انسان، تضادی غیرقابل جمع می یابد و پذیرش یکی را موجب نفی دیگری می داند.

ریشه ی این چنین طرز تفکرهایی را باید در اندیشه های قرون وسطایی سراغ گرفت زیرا در قرون وسطی کلام مسیحی حاکمیت داشت و بسیاری از متکلمان مسیحی براساس تحریفاتی که در کتب مقدّس به عمل آمده بود، انسان را موجودی آلوده به گناه می دانستند.

به گمان این متکلمان آدم و حوا با ارتکاب به گناه، همه ی انسان ها را آلوده کرده اند و به ناگزیر همه ی افراد انسانی بنا به سرنوشت محتوم خود (آلوده به گناه هستند و در این میان فقط عدّه ی معدودی آن هم به اراده ی خود) که به اراده ی خدا می توانند از آلودگی به گناه نجات پیدا کنند.

بنابراین اعتقاد، همه ی انسان ها بالاجبار به گناه آلوده هستند. و باید بار معصیتی را که اجدادشان انجام داده اند به دوش بکشند و تنها در صورتی رستگار می شوند که عنایت الهی شامل حال آن ها شود چرا که خواست و اراده ی انسان هیچ گونه تأثیری در سرنوشت او ندارد. بنابراین هیچ انسانی نمی تواند اطمینان داشته باشد که آیا رستگار خواهد شد یا نه؟

این گونه طرز تفکر که برای انسان در رستگاری و نجاتش هیچ گونه اراده و اختیاری قایل نیست و مشیت و خواست الهی را مساوی با جبر به حساب می آورد، یکی از آن علل و عواملی است که افرادی مانند اریک فروم را بر آن

داشته است با به عنوان طرفداری از انسان و حفظ ارزش های وی به نفی نظام خدامداری پردازد. (1)

در ضمن دانشمندان دیگری هم چون برتر اندراسل و ژان پل سارتر، در اثبات انسان محوری، به همین مسأله استناد جسته و در نتیجه، به نفی خدامحوری جهان رسیده اند. لیکن در بینش الهی اسلام و قرآن هیچ تضاد و تعارضی میان خدامحوری و اراده و آزادی بشر وجود ندارد. یعنی قرآن هم طرفدار خدامحوری است و هم برای انسان ارزش و اصالت و اراده و آزادی قایل است.

از نظر اسلام:

اعتماد انسان باید به خدا باشد، نه به خود. تکیه گاه انسان باید خدا باشد نه خود انسان و قرآن نیز می خواهد که از انسان موجودی متکی به خدا بسازد نه موجودی متکی به خود. با این همه انسان در این نظام دارای ارزش و اهمیت است. چرا که انسان پرتویی از وجود خداست.

انسان جانشین خدا بر روی زمین است، مکتبی که انسان را جانشین خدا می داند، نمی تواند برای انسان ارزش قایل نباشد. قرآن هدایت را از آن خدا می داند اما حرکت و تکاپو و اختیار و اراده ی انسان را نیز نادیده نمی گیرد.

قرآن کریم اراده و اختیار حرکت و تلاش انسان را عاملی مهم برای هدایت و ضلالت انسان به حساب می آورد که همین مسأله موجب اختلاف تفکر اسلامی با تفکر مسیحی است، چرا که در آن جا انسان در جهت هدایت خود نمی تواند گامی بردارد و هرچه هست مشیت الهی است، در این جا هم مشیت الهی مطرح است و هم اختیار انسان، و میان مشیت خداوندی و اختیار انسان نیز هیچ گونه

ص: 131

1- ذکر مبانی انسان شناسی در قرآن بخش انسان / معمای قرون و اعصار.

تضادی برقرار نیست.

چرا که اختیار انسان نیز پرتویی از مشیت الهی است و در طول آن قرار گرفته است. نه در عرض آن مشیت خداوندی از دیدگاه قرآن براساس عدل و داد و نظام علی و معلولی است نه براساس ظلم و جور و تضاد و انفاق.

خداوند کسانی را هدایت می کند که در مسیر او گام بگذارند. از نظر مشیت الهی میان عادل و ظالم فرق است. میان عالم و جاهل فرق است. هر کسی متناسب با شایستگی های خود، از آن وجود قیاض، کسب فیض می کند. هر کس متناسب با گام هایی که بردارد می تواند از هدایت او بهره ور شود. (1)

به همین دلیل از نظر اسلام اصل توحید و خدامحوری اساس همه ی حقایق و عقاید است. و به عبارت دیگر خدامحوری ماهیت جهان و نظام هستی می باشد. و به قول استاد شهید مطهری (ره): «جهان ماست از اوئی و به سوی اوئی دارد». (2)

در پرتو همین اصل خدامحوری است که همه چیز هدف و معنا پیدا می کند، همه چیز شعور و آگاهی پیدا می کند. جهان خیر و زیبا و دارای احساس و ادراک می شود.

اما در انسان محوری:

هستی بدون خدا و بی معنی است، انسان غریبه ای تنها و بیگانه است، همه چیز پوچ و بی هدف است، هیچ چیز قداست و تعالی ندارد. همه ی فضایل و اخلاقیات نسبی و متزلزل و نهایتاً پوچ و احمقانه است. این است که در اومانیسم از قدیم الایام در یونان باستان گفته شد که انسان میزان و معیار حق و حقیقت است یعنی انسان یک موجود خود محور است و به عبارت

ص: 132

1- مبانی انسان شناسی در قرآن / اثر عبدالله نصری / ص 24-25.

2- انالله و انا الیه راجعون.

بهتر انسان تنها محور هستی است این است که اومانسیم یک مکتب انسان پرستی است و رواج آن در هر دورانی و به هر شکلی در جهت نفی ارزش های متعالی و به شکست کشاندن اخلاقیات مذهبی و اعتقادات دینی می باشد.

آری، فرهنگ انسان محوری با تمام قدرت بر علیه فرهنگ خدامحوری در همه ی جوامع الهی در طول تاریخ به اشکال مختلف خود را مطرح کرده و خواهد کرد. تا نفسانیات را حاکمیت بخشد پوچی و ناامیدی و هرج و مرج در عقاید و بی بندوباری در اخلاقیات را تحقق بخشد.

به همین دلیل است که تمدن غرب و اروپا لحظه به لحظه از معنویت و عرفان و احساسات مذهبی فاصله می گیرد. و علی رغم پیشرفت های مادی و صنعتی روزافزون شتابان و سریع تر از پیشرفت های مادی و صنعتی از خدا و معنویت فاصله گرفته است. به طوری که بحران تمدن غرب، بحران بی خدایی، و بحران فقدان معنویت و اخلاق و دیانت است.

ضدیت دین و سیاست به جای عینیت دین و سیاست

با پیدایش فرهنگ جدید در غرب پس از رنسانس و پایان یافتن سلطه ی کلیسا انسان محوری (اومانسیم) جانشین مذهب شده و همه ی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی غرب را فرا گرفت. به طوری که در امور سیاسی هم اومانسیم محور و اساس همه ی مکاتب غرب شد. لذا به طور جدی طرد مذهب از سیاست و به عبارتی دنیوی کردن سیاست محور همه ی مکاتب سیاسی قرار گرفت.

مسأله ضدیت دین و سیاست همانند مسأله ضدیت دین و علم در فرهنگ جدید استکباری غرب به طور کلی موجب انزوای کامل دین در اروپا گردید.

این بینش که در اصطلاح (سکولاریسم) نامیده می شود مبتنی بر بی نیازی

جامعه و مدنیت و سیاست از دیانت و اعتقادات دینی می باشد. بینشی است که بر پایه ی دنیاگرایی محض که با هر گونه دین و مذهبی ناسازگار است استوار می باشد. (1)

این نظریه در قرن شانزدهم به وسیله نیکولو ماکیاولی ایتالیایی تحت عنوان تفکیک اخلاق از مصلحت سیاسی مطرح گردید به نظر وی هدف سیاست آن است که قدرت سیاسی را حفظ و افزون نماید و این امر جز با زیر پا گذاشتن احکام دیانت و مذهب و اخلاقیات و انجام اعمال مستقل از دین و مذهب و خلاف اخلاق قابل تحقق نخواهد بود. (2)

در قرون هفدهم میلادی سکولاریسم طبق عقیده ی جان سلدون مبتنی بر امور زیر بوده است:

اولاً: حکومت تنها برای حفظ نظم و امنیت است و مبدأ الهی و آسمانی ندارد.

ثانیاً: قدرت پادشاه (و حاکم) همان است که قانون معین کرده است. نه دین و مذهب.

ثالثاً: حقوق و قانون همان است که محکمه قادر به اجرای آن است، نه حقوق و قانون الهی.

رابعاً: تأسیسات دینی و مذهبی مانند کلیسا و امتیازات و حقوق روحانیون همان است که از طرف عرف جامعه مقرر شده است، نه از طرف دین و مذهب. (3)

چنان که می بینیم در اندیشه سکولاریسم حتی امتیازات و حقوق روحانیون و علماء دین نیز باید تابع عرف جامعه و حکومت های دنیاگرانه باشد و به عبارت

ص: 134

1- تاریخ فلسفه سیاسی / ص 360-393.

2- تاریخ فلسفه سیاسی / ص 438.

3- همان کتاب / ص 567.

دیگر دین و علمای دین باید دنیایی شده و رنگ و جهت دنیا را به خود بگیرند و در خدمت دنیا در آیند!!

این نظریه بعدها یعنی در اواخر قرن هفدهم در فلسفه ی سیاسی (هالیفاکس) و (جان لاک) نیز مطرح و به طور جدی تأیید شد. (1) در دهه ی دوم قرن نوزدهم هم اندیشه مندانی مانند (رابرت اوون) در ضمن عقاید فرهنگی و اخلاقی خویش به نشر فلسفه ی سکولاریسم پرداخت که این عقاید کمک شایانی به سوسیالیسم و کمونیسم نمود. (2)

کارل مارکس نیز پس از این که از فلسفه ی استادش هگل تفسیری مادی به عمل آورد، به سکولاریسم معتقد شد و بر این باور گردید که فقط امور دنیوی اصالت دارند. وی شعار خود را رهایی و استخلاص بشریت از شعارهای مذهبی و آیین دینی قرار داد و بدین طریق مذهب را یکی از بزرگ ترین نیروهای ارتجاعی و محافظه کار در جامعه دانسته حمله ی به آن را واجب شمرد. (3)

بدین سان روشن شد که سکولاریسم با شعار (جدائی دین از سیاست) و شعار (جدائی دین از اخلاقیات) در نهایت منتهی به نفی کامل دین و اخلاق الهی گردید و ماتریالیسم محض و دنیاگرایی صرف را به بشریت همانند سمی مهلک و کشنده تقدیم و عالم بشریت را غرق در هلاکت و پوچی و فساد و قساوت و درنده خویی نمود.

استاد شهید مطهری (ره) در ضمن بحث از سید جمال الدین اسدآبادی می نویسد: «سید طرح همبستگی دین و سیاست را برای دو جبهه لازم می دانست، جبهه ی استبداد داخلی و جبهه ی استعمار خارجی. کوشش فراوان

ص: 135

1- تاریخ فلسفه سیاسی / ص 648.

2- همان کتاب / ص 874.

3- همان کتاب / ص 943.

داشت که شعور مذهبی مسلمانان را برای مبارزه با استبداد و استعمار بیدار سازد. و برای این برنامه، نسبت به هر برنامه‌ی اصلاحی دیگر حق تقدّم قایل بود.»

کوشش‌هایی که بعدها متقابلاً از طرف عمّال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست «سکولاریسم» به عمل آمد که به نام «علمائیت» معروف شد و آتاتورک را قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود. اندیشه علمائیت را در جهان عرب، مسیحیان عرب تبلیغ کردند. واضح است که اگر همبستگی دین و سیاست اصل مسلم شناخته شود، مسیحیان عرب نقشی در جامعه نخواهند داشت.

ولی تنها مسیحیان عرب نبودند که اندیشه‌ی علمائیت را تبلیغ می‌کردند و عده‌ای از مسلمانان نیز سخت طرفدار آن بودند. آن‌هم مسلمانان روشن فکر متدین. چرا؟

این مسلمانان در حقیقت از یک جریان دیگر رنج می‌بردند، و آن این که در جهان تسنن به حکم این که خلفا و سلاطین را (اولوالامر) می‌دانستند و اطاعت آن‌ها را از جنبه‌ی دینی واجب می‌شمردند، همبستگی دین و سیاست، به صورت در خدمت قرار گرفتن دین از طرف سیاست بود.

آنان که طرفدار جدایی دین از سیاست بودند این چنین جدایی را می‌خواستند، یعنی می‌خواستند خلیفه‌ی عثمانی یا حاکم مصری صرفاً یک مقام دنیایی شناخته شود نه یک مقام دینی، و وجدان مذهبی و ملی مردم در انتقاد از او آزاد باشد.

و این سخنی درست بود. همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال الدین مطرح می‌کردند به معنی این نبود که به قول کواکبی استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد. بلکه برعکس به معنی این است که توده‌ی مسلمان دخالت

در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد.

همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است. عده ای از مسلمانان عرب که از علمانیت و جدایی دین از سیاست دفاع می کردند، نمی خواستند دخالت توده را در سیاست به عنوان یک وظیفه دینی انکار کنند. می خواستند اعتبار دینی و مذهبی مقامات سیاسی را نفی نمایند.

البته جدایی دین و سیاست به مفهومی که آتاتورک قهرمان آن بود که ترکیه را به بدبختی کشانید و به شکلی که در ایران عمل شد به معنی بیرون کردن دین از صحنه ی سیاست بود که مساوی است با جدا کردن یکی از عزیزترین اعضا پیکر اسلام از اسلام.

سید به مسلمانان هشدار می داد که «روح صلیبی» هم چنان در غرب مسیحی، بالاخص در انگلستان زنده و شعله ور است. غرب علی رغم این که با ماسک آزادمنشی، تعصب را نکوهش می کند خود در دام تعصب «خصوصاً تعصب مذهبی علیه مسلمانان» سخت گرفتار است.

سید علی رغم آن چه فرنگی مآبان تعصب را نکوهش می کنند، مدعی بود تعصب بد نیست، تعصب مانند هر چیز دیگر افراط و تفریط و اعتدال دارد. افراط در تعصب که در انسان حس جانبداری بی منطق و کور ایجاد می کند بد است. اما تعصب به معنی تصلب و غیرت حمایت از معتقدات معقول و منطقی نه تنها بد نیست، بلکه بسیار مستحسن است. واقع بینی سید پس از حدود نیم قرن به خوبی آشکار شد.

آن گاه که افسر اروپایی فرمانده ی ارتش یهود در جنگ اول اعراب و اسرائیل بیت المقدس را از مسلمانان گرفت و تحویل یهودیان داد و دولت

صهیونیستی اسرائیل تشکیل شد، گفت: هنوز الآن جنگ های صلیبی پایان یافت اما در حقیقت باید گفت: هنوز جنگ های صلیبی ادامه دارد، هنوز روح صلیبی هم چنان در غرب مسیحی بالاخص در بوسنی و هرزگوین زنده و شعله ور است، هنوز تعصب مذهبی مسیحیت علیه مسلمانان سخت در کار است و روز به روز جنایت آفرینی و درنده خویی غرب مسیحی بر علیه مسلمین جهان افزایش می یابد.

آری، امروز استعمار جهانی در ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و بالاخره فرهنگی چنگال خود را بر تمامی جهان فرو برده است. به طوری که به قول «امه سه زر» نویسنده و اندیشه مند سیاه پوست: (بین استعمارگر و استعمار شده سخنی نیست مگر از بیگاری، تهدید، فشار، پلیس، مالیات، دزدی، هتک ناموس، فرهنگ های اجباری، تحقیر، بدگمانی، افاده، پرمدعایی، زمختی برگزیدگان تهی مغز، توده های فاسد شده.

در این جا هیچ رابطه ی انسانی، در میان نیست. تنها رابطه تسلط است و اطاعت که استعمارگر را به مراقبت و آجان و زندانبان و موی دماغ مبدل می کند و استعمارزده را به افزار تولید).⁽¹⁾

آری، استعمار سیاسی جدای از استعمار نظامی و به تنهایی هم می تواند باشد و این در آن هنگام است که از پشتوانه ی حضور نیروهای نظامی به عللی محروم باشد.

در این شکل از استعمار، استعمارگران نبض سیاسیون و رهبران یک کشور را از طریق تهدید و تطمیع به دست آورده و از راه ایجاد قراردادهای تجاری و

ص: 138

اعطای امتیازات به هدف خویش یعنی غارت اقتصادی می‌رسند. ایران ما در ادوار جدید سخت به چنگ این استعمار گرفتار شد و امپریالیسم جهانی از طریق خریدن رهبران و سیاستمداران کشور کوشید از یک سو پرارزش‌ترین مواد خام معدنی ما را به ثمن بخش خرید و در واقع غارت می‌کند و از سوی دیگر وطن ما را به صورت بازار بزرگی برای مصرف کالاهای صادره از غرب درآورد. (1)

اما استعمار فرهنگی که نقطه‌ی اساسی سخن ماست عبارت است از پوچ و پوک و تهی کردن تفکر و فرهنگ و تمدن ملی و اصیل کشور استعمار زده و تضعیف شخصیت انسانی افراد آن و القای اصول فکری و تحمیل فرهنگ کشور استعمارگر به جای آن، این نوع از استعمار گاه چنان پنهان و مرموز انجام می‌شود که جز با دقت و کاوش و آشنایی فراوان با فرهنگ‌های جهانی و سیاست بین‌المللی، امکان شناخت آن وجود ندارد. اصولاً کارکرد اساسی تحمیل فرهنگ و وظیفه‌ی اصلی استعمار فکری در این است که افراد و ملت‌های زیر سلطه شخصیت اصیل خویش را از دست داده و به صورت زائده و فرعی از کشور استعمارگر در آیند. آن هم زائده و فرعی که اصول تفکر و فرهنگ اصل را به صورت بهترین ارمغان و یا حتی به شکل وحی منزل آسمانی پذیرا شده و آن را معلّم مطلق فرهنگ و دانش و اخلاق و همه چیز خود می‌داند.

و کوتاه سخن این که به برتری بی‌چون‌چرای فرهنگ و دانش و آداب و... آن اعتراف می‌نماید. کاملاً روشن است ملّتی که تا این حد خویشتن و پایه‌های فکری اصیل و ملی خود را از دست بدهد ناگزیر به دست خود، به خوبی پذیرای

ص: 139

1- رجوع شود به تاریخ امتیازات در ایران اثر ابراهیم تیموری وطلای سیاه یا بلای ایران اثر ابوالفضل لسانی.

به هر حال ممالک غرب آن چنان مردم را به فساد کشانیده اند که اصولاً فراموش کرده اند برای چه به دنیا آمده اند و وظیفه شان به عنوان یک انسان در این دنیا چیست. تنها جنبه های مادی زندگی برای آن ها مطرح است و حکومت ها نیز به طور مطلق امور زندگی و مسایل مادی مردم را مورد توجه قرار می دهند. لذا حساب حکومت از دین کاملاً جداست. بدین ترتیب نظرات و دیدگاه ها و اهداف دین را که عبارت از برقراری عدل و قسط و حاکمیت احکام الهی بر روی زمین می باشد به کلی مسخ و عملاً در چهارچوب کلیسا محبوس کرده اند.

در بلوک شرق با برقراری حکومت های دیکتاتوری و ضد الهی رسماً اعلام می کنند که دین افیون توده هاست. دین مخرب و ضد پیشرفت ملل و مواردی از این قبیل است.

باید توجه داشت که نهضت های پا گرفته در اروپا بدین جهت ضد مذهب بود که مذهب وقت در واقع ضد خدا و مردم و تعالیم توحیدی بود.

کلیسای کاتولیک با سابقه ای چندین قرن از شکنجه و عذاب و سازشهای پنهان و آشکار با حکومت های ظالم، عملاً مردم را رو در روی خود قرار داده بود. دادگاه های تفتیش عقاید چنان وحشت و دلهره ای در بین اقشار مختلف روشن فکر به وجود آورده بودند که راه های پیشرفت های علمی را مسدود می ساختند. و دهان اندیشه مندان و خردمندان را بسته نگاه می داشتند. لذا هر حرکتی در این چنین فضایی نمی توانست جز تظاهر بر ضد آن چه به نام مذهب،

ص: 140

کلیسا و خدا حاکم بود، عنوان دیگری داشته باشد. البته این مذهب هم افیون توده‌ها بود هم مخرب و ضد پیشرفت.

تفاوت میان روشن فکران ضد مذهب اروپا با روشن فکر نمایان تربیت شده‌ی فرهنگ و سیاست استکباری در همین نکته بود که آن‌ها تفاوتی میان مسیحیت ماهیت باخته و مطیع و آلت دست حکومت‌های جبار، و اسلام انقلابی و ظلم برانداز قایل نبودند و روحانیت دو کیش را هم به همین ترتیب و با یک چوب می‌راندند. (1)

علامه محمد مهدی شمس‌الدین درباره‌ی (سکولاریسم) یا (علمانیت) چنین می‌گوید: (این واژه اگر با کسر خوانده شود، یعنی «علمانیت» باید گفت منظور از آن، علم جدید منهای دین یعنی تمدن جدید اروپا است و برخی برآنند که این تمدن جواب‌گوی نیازمندی‌های بشر است.

و اگر به فتح خوانده شود یعنی «علمانیت» از عالم و جهان اخذ شده یعنی دولت جهانی غیردینی که عده‌ای معتقدند که حکومت جدای از دین، حلال مشکلات جهان انسانی است و می‌گویند که دین یک مسأله شخصی و رابطه‌ی انسانی با خداست و کاری به حکومت ندارد و دولت‌ها باید بر طبق فلسفه‌ی مادی و روابط بین‌المللی حکومت کنند. (2)

سکولاریسم در حقیقت معلول آموزش‌های غلط و تحریفی مسیحیت و نیز معلول حاکمیت اختناق و دیکتاتوری اربابان کلیسا در قرون وسطی است.

مسیحیتی که میان عالم دنیا و آخرت، ملک و ملکوت، مادیّت و معنویّت، شکاف و تضاد آشتی‌ناپذیری قایل است به طوری که در نظر یک مؤمن مسیحی

ص: 141

1- شناخت استکبار جهانی اثر جواد منصوری / ص 125-126.

2- حکومت منهای دین نوشته محمد مهدی شمس‌الدین / ترجمه حسن شمس‌گیلانی / ص 6.

ایمان ربطی به تعقل ندارد، دنیا ربطی به آخرت ندارد، کار قیصر ربطی به کار پاپ ندارد و یکباره مذهب از سیاست جدا و مستقل است. هم چنان که سیاست از مذهب جدا و مستقل است. ورود اندیشه سکولاریسم به جهان اسلام با تهاجم گسترده ی استعمار جهانی علیه اسلام در قرن هفدهم میلادی و اشغال اندونزی توسط هلند مصادف می باشد و از سویی اشغال هندوستان توسط بریتانیا در سال 1857 میلادی به مدّت دو قرن و حمله ی ناپلئون به مصر و نهایتاً تسلّط فرانسه بر تمام الجزایر در سال 1857 میلادی به عمق و گستردگی این تهاجم افزود.

به طوری که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی استعمار بر اکثریت جهان اسلام سلطه یافت و به موازات پیروزی های نظامی و سیاسی فرهنگ و ایدئولوژی خود را نیز در جوامع تحت سلطه اش تزریق کرد و در عمل اندیشه سکولاریسم را در جهان اسلام نیز به اجرا درآورد. در ایران نیز میرزا ملکم خان ارمنی و هم فکran غرب زده اش اصول اندیشه ی جدایی دین از سیاست را ترویج کردند و حتّی کسانی چون میرزا یوسف خان مستشارالدوله در کتاب (یک کلمه) ضمن حمله به شریعت تأکید در جدایی قوانین شرع در اداره ی امور مملکت می نماید.

به نظر او قوانین موضوعه روز فقط مصالح دنیوی را شامل است چنان که با حالت هر کسی از هر مذهب که باشد موافقت دارد. (1) میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز از جمله کسانی است که در ترویج سکولاریسم نقش به سزایی داشت. به طور کلی غرب زدگان و وابستگان به بیگانه اندیشه های سکولاریستی خود را حتّی در

ص: 142

اصول قانون اساسی مشروطیت نیز زیرکانه داخل ساختند. به طوری که آنان قانون اساسی مشروطیت را به گونه ای تدوین کردند که روح حاکم بر آن همان سکولاریسم غربی باشد. (1)

اما از نظر اسلام، سیاست هدفی بزرگ و پیشوایی و هدایت مردم و خلافت خدایی است. چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «ای داوود ما تو را روی زمین جانشین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکومت کن».

و در زیارت جامعه ی کبیره خطاب به ائمه (ع) می خوانیم (شما سیاستمداران خلق و ارکان مملکت هستید). آری، دین اسلام در اصل و نهاد خویش، دینی سیاسی و نهادی اجتماعی است. به طوری که در احکام اسلام همه ی مسایل سیاسی و اجتماعی و عبادی به هم آمیخته می باشند و لذا دین اسلام بر پایه ها و مبانی اجتماعی و سیاسی قرار داده شده است.

بدین گونه، نمی توان اسلام را دینی معرفی کرد غیر اجتماعی و غیر سیاسی و غیر نظامی و چنین معرفی از اسلام یا از سر نشناختن اسلام و جهل به آن است، یا از سر عناد و زیرکی و مأموریت و دشمنی با اسلام و مسلمانان به دلیل نوعی غرض و هدف خاص تا جامعه ی اسلامی فاقد هر گونه تشکیلات و فعالیت سیاسی و نیرو و قدرت گردد، و کار به دست دیگران افتد و سرانجام مسلمانان منزوی شوند و اندک اندک، اسلام کنار گذاشته شود. (2)

امر دیگری که در تاریخ اسلام مشهور است نیز، به وضوح، حاکی از حضور تام و فعال جوهر سیاسی است در دین اسلام. این امر، عبارت است از مخالفت پیوسته ی ائمه طاهرین با حکومت ها و خلافت های معروف. این مخالفت، به

ص: 143

1- جامعه شناسی غربگرایی اثر دکتر علی محمد تقوی / ص 112-113.

2- تفسیر آفتاب اثر محمد رضا حکیمی / ص 38-40.

صورت‌های گوناگون عملی شده است. (1) این است که در اندیشه‌ی سیاسی شیعه (اولی الامر) دارای قداست است. زیرا او باید منتخب خدا و معرفی شده به وسیله‌ی پیامبر و پاک و معصوم باشد و در غیاب امام معصوم بنا به دستور خود آن بزرگواران این مقام به فقیه جامع شرایط واگذار شده است.

بنابراین (آن چه باید مورد بررسی خرد، که فرستاده نزدیک خداست قرار دهیم آن است که این (اولی الامر) چه کسانی هستند و باید چه اشخاصی باشند. بعضی می‌گویند که آن‌ها پادشاهان و امرا هستند. خدا واجب کرده بر مردم که اطاعت و پیروی کنند از سلاطین و پادشاهان خود چنان که از زمان «مصطفی کمال پاشا» رئیس جمهور ترکیه و رضاخان شاه ایران آن‌ها را اولی الامر می‌دانستند و می‌گفتند خدا واجب کرده اطاعت آن‌ها را. (2)

پس کلیه‌ی سلاطین و کلیه‌ی خلفایی که برخلاف گفته‌ی خدا چیزی گفته‌اند، لایق منصب اولی الامر به حکم عقل نیستند. و فقط کسی می‌تواند اولی الامر باشد که در تمام دوره‌ی مأموریت هیچ حکمی برخلاف گفته‌ی خدا و پیامبر نکند. (3)

این است که شیعه در طول حیات پر برکت اسلام همواره با حاکمان غاصب و ستم پیشه مبارزه‌ای پیگیر و مستمر داشته و تا کنون هرگز از پای نشسته است. زیرا بر اساس فرمان رهبرش امام حسین (ع) که معتقد است که (به خدا سوگند پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط و عدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده، وجود خویش را فدای فرمان

ص: 144

1- رجوع شود به کتاب (امام در عینیت جامعه) و تفسیر آفتاب / ص 42-43.

2- کشف الاسرار اثر امام خمینی / ص 109.

3- کشف الاسرار اثر امام خمینی / ص 285.

عدم ارتباط و ضدیت دین و علم، به جای ارتباط دین و علم

با پایان یافتن قرون وسطی، بنیان و اساس تمدن غربی نیز تغییر کرده، علاقه به دین و حیات اخروی ضعیف یافت و ستایش بی حد و حصر ارزشهای بشری و اعتقادی به این که بشر معیار حقیقت است نفرت شدیدی در دل مردم رنسانس نسبت به تمدن قرون وسطی به وجود آورد. یعنی قرونی که تمام حیات آدمی را در این عالم با نسبت به عالم روح می سنجد و خداوند احکام دینی او را ملاک حقیقت می شمرد.

بنابراین نباید فراموش کرد که کلمه ی رنسانس که همان فرهنگ حاکم بر غرب و اروپا در عصر حاضر است، در واقع به معنی احیای روح یونانی و رومی در مقابل تمدن مسیحی قرون وسطی وضع گردیده است. که یکی از مشخص ترین اثرات این فرهنگ جدید بینشی است که منتهی به جانیشینی (علم تجربی) به جای فلسفه و مذهب شد.

به طوری که این بینش جدید روح حاکم بر فرهنگ و تمدن دنیای غرب در حال حاضر است. علم و معرفت و دانش که روزگاری دارای قداست بود و رسالتش در راستای رسالت دیانت الهی هدایت و راهنمایی بشر بود، در عصر جدید به تدریج جای گزین دیانت الهی گردید. و چنین اعلام کرد که هیچ چیز حقیقت ندارد جز آن که علم بفهمد و نشان دهد.

در نتیجه با چنین اعلامی دیانت و معنویت و اخلاق و تقوا اموری موهوم معرفی

ص: 145

شدند و تنها عالم حس و ماده به عنوان حقیقت معرفی شد.

حتی پا را از این فراتر گذاشته، اعلام کردند جستجوی حقیقت جستجویی بی نتیجه است، پس علم باید در جستجوی امری ممکن و مفید باشد و آن امر مفید و ممکن سلطه بر طبیعت و به دست آوردن قدرت و ثروت است. و بدین سان علم نه تنها در تقابل با دیانت و معنویت و اخلاق قرار گرفت بلکه خود هدف شد (علم برای علم) و بهتر بگوییم ابزاری شد در دست قدرتمندان و ثروتمندان دنیا، به طوری که امروزه (علم و پول) یک معنا دارند، همان طور که (علم و قدرت) و (علم و رفاه و تجملات) یک معنا دارند. آری، علمی که شعارش نفی دیانت و معنویت است، دیگر نمی تواند روح بشری را سیراب کند، نمی تواند به انسان اقتدار معنوی ببخشد، نمی تواند برای او انسان، آزادی، جهان بینی، هدفداری را معنا کند، این است که چنین علمی هر چند انسان را بر طبیعت مسلط کرد اما او را در برابر شهوات، و خواهش های نفسانیش به زانو درآورده است.

علمی که بدون هدف متعالی باشد و برای عالمش خضوع و خشوع در برابر ذات مقدس خدای تعالی را به وجود نیاورد مسلماً در جنگ با معنویت و قداست و خدای متعال وارد خواهد شد که شده است و چنین علمی جز در جهت مستکبران زورگو و قدرتمندان چپاولگر مقصد دیگری نخواهد داشت.

هم چنان که بارها گفته ایم چنین اندیشه هایی در فرهنگ جدید غرب معلول حاکمیت مطلق کلیسای کاتولیک و دستگاه تفتیش عقایدش می باشد که با هر نوع علم و دانشی به نام کفر و الحاد سرسخت مبارزه کرد.

و در تاریخ جنایاتی آفرید که عکس العمل طبیعی آن پس از پیروزی رنسانس نفی فرهنگ دینی بوده است.

و همه ی دانشمندانی که از آن پس به عنوان مدّعیان رنسانس ظهور کردند همه ی تلاش خود را در جهت مسخ و تحریف و تهمت و نفی دین الهی به کار بردند.

کسانی چون فرانسیس بیکن و آگوست کنت از معروف ترین این دانشمندان هستند.⁽¹⁾ فرهنگ و تمدن مادّی امروز غرب به موازات رشد کمّی و لحظه ای خودش لحظه به لحظه انسان ها را نیز از انسانیت غافل و از خدا و معنویّت دور ساخته و در نهایت او را در بند امیال و هوس هایی چون (اصالت قدرت، اصالت سرمایه و ثروت، اصالت مصرف، آن هم مصرف هایی کاذب، اصالت تجملات و غیره) قرار داده است.

اصالت قدرتی که در ششم اوت 1945 حیات صدها هزار نفر انسان را بر باد داد. اصالت قدرتی که دو جنگ جهانی بی رحمانه و جنایت بار بر بشریت تحمیل کرد. اصالت قدرتی که هر روز در گوشه و کنار، جنگ های منطقه ای برپا می کند. بدیهی است که چنین اندیشه ای با دیانت الهی و معنویّت و اخلاق مذهبی، منافات دارد و به ناچار به جای این ها باید به دیانت علمی! معنویّت علمی! اخلاق علمی! قدرت و جنایت علمی متوسل شود.

اصالت ثروتی که نتیجه اش رشد روحیه ی کنز و زراندوزی و سرمایه داری است آن چنان که تمرکز تولید و انحصارهای بین المللی و دولتی به وجود آورد الیگارشسی مالی و پلوتوکراسی را به وجود آورد. یعنی موجب به حکومت رسیدن سرمایه داران زالو صفت بر مقدّرات بشریت شده است. یعنی موجب تمرکز قدرت دولتی در دست صاحبان سرمایه شده است. یعنی اقلیت های متنفذ مالی و سرمایه داری وابسته به صهیونیسم بین المللی همه کاره ی بشریت شده

ص: 147

1- رجوع شود به کتاب علل گرایش به مادپگری فصل نقش کلیسا در گرایشهای مادّی و کتاب دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و آمریکا / نوشته ی تستاوژان / تستا ترجمه غلامرضا افشارنادری.

است.

اصالت ثروتی که بر اساس (اومانیزم و فردگرایی) افرادی نظیر (مورگان، دوپن، راکفلر) و صاحبان کارتل ها و تراست ها و شرکت های چند ملیتی و کنسرسیوم ها را بر سرنوشت اقتصادی جهان حاکمیت بخشیده است.

اصالت مصرفی که به نام (ترقی، تمدن، و تجدد) بشر را از حقیقت وجودی و الهی خویش غافل و به وجودی مسخ شده و بزک شده تبدیل می کند.

بیگانه پرست و مصرف زده دلشاد ساخته است. اصالت مصرفی که بشر را تنبل و بیکاره، بدون علم و تکنولوژی و صنعت و بدون تولید و ابتکار و در یک کلام بدون استقلال شخصیت هم چون عروسکی کوکی بی اراده ساخته و تنها پیشرفت او پیشرفت در مصرف و تجمل پرستی است. آن هم مصرفی غیر اصیل، غیر حقیقی، کاذب و تقلیدی.

آری، علم پرستی و حاکمیت علم به جای دین به مرتبه ای از سقوط و انحطاط رسیده است که نتیجه اش ضلالت، خفت، سقوط آدمیت، و از دست رفتن همه ی امیدهای آدمی در غرب و اروپای علم پرست است.

علم افسار گسیخته و بی تقوا، علم بدون دیانت و معنویت خود به خود ابزاری است در دست قدرتمندان و مستکبران که رسالتش پاسداری از قدرت و استکبار آنان است.

چنین علمی نه کمال دهنده است نه نجات بخش و نه مورد قبول اسلام و قرآن و بی شک چنین علمی متناقض با اسلام و قرآن است زیرا اسلام علم و معرفت را نه تنها نفی نکرده بلکه آن را یکی از نیازهای اصیل انسان دانسته و توصیه مؤکد بر آن دارد، و آن را پشتوانه ی دیانت و ایمان و تقوا می داند. چنین علمی از نظر اسلام صرفاً محدود به یک عده آگاهی ها درباره ی حقایق مادی نمی شود. بلکه

معنایی عمیق و وسیع دارد به طوری که شامل تمام معارف و آگاهی های لازم برای سیر و حرکت آگاهانه و تکاملی انسان در جهت قرب به خدا است. (1)

استکبار جهانی با مطرح کردن تضاد میان علم و دین سخنش این است که باید یا اهل دین بود یا اهل علم. و با همین شیوه ی مزدورانه ی خود علوم اسلامی را علوم قدیمه معرفی کرده اند حال آن که علم قدیم و جدید ندارد. تضاد میان دین و علم از یک سوی و میان دین و سیاست از سوی دیگر گاهی به شکل مسأله تخصص مطرح می شود که در تقابل با تقوا آن را مطرح می کنند و این گونه مطرح می کنند که علم و تخصصی در یک سو است و دین و تقوا در سوی دیگر. اما می دانیم که در اسلام علم تخصص با دیانت و تقوا هیچ گونه تضاد و تنافی نداشته و ندارند. به طوری که مثلاً در فقه ما وارد شده است که مرجع هم باید اعلم باشد و هم اعدل.

یعنی هم عالم و متخصص باشد و هم دین دار عادل با تقوا، یعنی اعدل و اتقی از دیگر مجتهدان باشد تا مورد تقلید واقع شود. به هر حال اسلام به هیچ وجه با علم و تخصص و تحقیق ضدیتی ندارد، بلکه برعکس (خداوند مقام کسانی را که ایمان آورده اند بالا می برد و مقام کسانی را که صاحب علم اند به درجاتی بالا می برد). (2)

در مورد اهمیت و جایگاه علم و دانش در اسلام جای هیچ شکی نیست آن چه هست این است که به قول حضرت امام (ره): «ما با تربیت و فرهنگ استعماری مخالفیم نه با علوم و مظاهر تمدن». (3)

اسلام با دانشمند جاهل بودن مخالف است با علمی که عین جهل است مخالف

ص: 149

1- رجوع شود به اصول کافی جلد اول باب فضل علم و کتاب آداب تعلیم و تربیت در اسلام اثر شهید ثانی.

2- سوره مجادله / آیه 11.

3- صحیفه نور / جلد 9 / ص 158.

است. با غرور علمی و فریب علمی و خودباختگی علمی مخالف است. زیرا چه بسیار دانشمندانی که در تار دانش خویش اسیرند و از جامعه و نیازها و دردها و آمال جامعه بی خبر و غافلند این است خطر عالم شدن و جاهل ماندن.

جهان استکباری امروز با داشتن قدرتهای تکنیکی و علمی و ثروت بادآورده و به یغما برده از ملل محروم دانش و دانشمندان را نیز هم چون کالایی خرید و فروش می کند. این است که در چنین فرهنگی (پول) برتر از علم و دانش بوده و اسیر (پول) است. و معنی فرار مغزها هم همین است یعنی تجارت دانشمندان برده و برده های دانشمند.

در تفکر جدید غرب از آن جایی که انسان ذاتاً غایت است، بنابراین همه چیز حول محور انسان می چرخد و در او خلاصه می شود و به عبارت دیگر در قدرت او خلاصه می شود این است که علم هم نه برای رسیدن به حقیقت بلکه در جهت بسط و توسعه دامنه ی قدرت انسان به کار می رود. چیزی که آن را در اصطلاح (ترقی یا تکامل) نام نهاده اند.

ترقی و تکاملی که خود به خودی است و توقف ناپذیر است. به طوری که هیچ چیز نمی تواند این ترقی و تکامل را سد نماید. در این دیدگاه تلاش انسان برای هر چه بیشتر و بهتر برآورده کردن خواست ها و تمنیات جسمانی و دنیوی است. همه چیز در تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و برآوردن تمنیات جسمانی خلاصه می شود زیرا انسان چیزی جز یک حیوان تکامل یافته نیست.

با این بیان به خوبی نقش (دارونیسیم) در فرهنگ جدید و روان شناسی و انسان شناسی غرب، آشکار می شود. یعنی اومانیسیم در عصر جدید با تکیه بر دستاوردهای علوم تجربی جایگاه خویش را در نفی (خدایمحوری) هرچه مستحکم تر ساخته است.

به طوری که با نفی کامل قیود دینی و الهی از زندگی بشر او را در نفس امّاره اش اسیر و نفس امّاره اش را از همه ی قیودها رها ساخته است.

چنین بشری برای این که در خود احساس تعفن نکند به سراغ تجدد و نوگرایی روی آورده و هر چیز را (مدّ روز) برای خود مترقی جلوه می دهد، تا بر احساس پوسیدگی روانش سرپوش بگذارد. اما سرانجام چنین تفکری جز نفی گذشته و تاریخ و هویت اصیل انسانی چیز دیگری نیست.

زیرا هرگاه قرار باشد همه چیز را با مارک تجدد بپذیریم آن وقت باید با گذشته خویش وداع کنیم با ارزش ها و اصالت‌های کهن فطری و الهی و قومی و ملی خویش وداع کنیم و خلاصه آن گاه باید با ریشه خویش قطع رابطه کنیم و این چیزی است که غایت و مطلوب استعمار از تهاجم فرهنگی است.

آزادی حیوانی به جای آزادی انسانی

شهید مطهری (ره) می فرماید: «معمولاً دو گونه آزادی برای انسان در نظر گرفته می شود، یکی آزادی به اصطلاح انسانی و دیگری آزادی حیوانی، یعنی آزادی شهوات، آزادی هوی و هوس ها، و اگر به زمان قدما بخواهیم بحث کنیم باید آزادی نوع دوم را آزادی قوه ی غضبیه و قوه ی شهویه بنامیم. واضح است که کسانی که درباره ی آزادی بحث می کنند منظورشان آزادی حیوانی نیست. بلکه آن واقعیت مقدسی است که آزادی انسانی نام دارد. انسان استعدادهایی دارد، برتر و بالاتر از استعدادهای حیوانی.

این استعدادها یا از مقوله ی عواطف و گرایش ها و تمایلات عالی انسانی است و یا از مقوله ی ادراک ها و دریافت ها و اندیشه هاست. به هر حال همین

در این جا تذکر یک نکته ضروری است و آن این است که بسیاری الفاظ به اصطلاح (مشترک لفظی) هستند.

یعنی در فرهنگ ها و حتی دوره های مختلف یک فرهنگ ممکن است معنای مختلف و حتی متضاد داشته باشند. کلمه ی آزادی که مورد بحث ما است از همین قبیل می باشد.

لذا لفظ آزادی در فرهنگ اومانیستی غرب با لفظ آزادی در فرهنگ اسلام صرفاً در لفظ مشترک هستند و از نظر معنی و مفهوم کاملاً با هم مغایر و مباین می باشند. آزادی در فرهنگ اومانیستی غرب که در اصطلاح (لیبرالیسم) متجلی می گردد عبارت است از آزادی حیوانیت و نفس اماره ی انسان.

لیبرالیسم یعنی آزادی انسان از عهد و پیمان های الهی و معنوی و انسانی. و هم پیمان شدن با نفس اماره ی خویشتن.

لیبرالیسم اندیشه ای است مبتنی بر فردگرایی و معتقد به آزادی های مطلق فردی. این اندیشه پس از قرون وسطی به وسیله ی (پروتستان ها) به رهبری لوئر آلمانی و کالون فرانسوی با شعار رهایی فرد از قیود سنگین کلیسای کاتولیک مطرح گردید.

به همین دلیل نهضت آنان به (نهضت اصلاح دین مسیحی) نامیده شد. آنان تأکید فراوان بر آزادی و استقلال فرد در امور عبادی و مذهبی کردند، و سرسخت به مبارزه با کلیسای کاتولیک برخاستند.

دانشمندانی چون جان لاک انگلیسی و ژان ژاک روسو فرانسوی در بسط و

ص: 152

توسعه ی لیبرالیسم تلاش فراوانی کردند.

مونتسکیو نیز در جهت تأیید آزادی فردی دیدگاه ها و نظریات سیاسی و اجتماعی خاصی را مطرح کرد. به طوری که در مجموع می توان نظریات ژان ژاک روسو، و مونتسکیو که از نظریه حقوق طبیعی جان لاک سرچشمه گرفته اساس انقلاب کبیر فرانسه و حتی اساس نظریات حقوقی سازمان ملل متحد تلقی کرد.⁽¹⁾

شعار سه پایه (برابری، مساوی، آزادی) اساس افکار لیبرالیست ها بوده و هست. به طوری که در همه ی شئون این شعار را مطرح می کنند و بدین وسیله سودگرایی و نفع طلبی و سرمایه داری را نیز توجیح می کنند. زیرا اساس این سه شعار فریبنده و دروغین که بعداً تحلیل خواهد شد بر فرد و منافع فردی تأکید دارد.

لیبرالیست ها معتقدند انسان ذاتاً پاک و به دور از هر گونه شر و پلیدی است. این عوامل (غیرطبیعی) چون قانون، دولت، دین، نظام تعلیم و تربیت) است که چون آزادی افراد را سلب می کنند، لذا او را به فساد می کشانند. بنابراین انسان برای حفظ سرشت پاک و نیک خود باید (از هر قید و بندی رها باشد).

تذکره معروف لیبرالیست ها (لسه فر) است، که حکم شعار اساسی آن ها را نیز دارد و معنی آن این است که (بگذار هر کسی هر چه می خواهد بکند). این است که امروزه غرب مفاصد اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و جنایات و وحشیگری های خود را تحت عنوان (آزادی و حقوق بشر) توجیح میکند.⁽²⁾ بدیهی است که چنین اندیشه ای دین و مذهب را مسخ کرده و در خدمت

ص: 153

1- رجوع شود به کتاب خداوندان اندیشه سیاسی / جلد 2 / ص 249-376.

2- تاریخ فلسفه سیاسی / ص 472 و 550 و 578 و 579 و 672 و 707.

یعنی لیبرالیسم دینی را می پذیرد که تنها در خدمت آزادی های فرد باشد. نه محدود کننده و محصور کننده ی او باشد و مسلماً دین در بینش لیبرالیسم عنصری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نیست، بلکه صرفاً وظیفه ی دین توصیه های اخلاقی است نه دخالت در امور و کارها، بنابراین در لیبرالیسم نیز دین و سیاست بیگانه و جدا هستند. همان گونه که علم و دین، اقتصاد و دین، اجتماع و دین. و این همان معنی اسلام آمریکایی است. اسلام رفاه طلبی و تجملات، اسلام راحت طلبی و سازشکار. اما می دانیم که اسلام ناب محمد(ص) دینی است که عبادتش عین سیاست، دنیایش مقدمه ی آخرت، اقتصادش عین معنویت و ولایتش عین خدمت و وظیفه است.

و مسلماً چنین اسلامی در تضاد آشتی ناپذیر با فرهنگ لیبرالیسم اومانستی غرب می باشد. آزادی فردی در حقیقت عامل مخدوری است برای جلوگیری از آزادی الهی، برای سد کردن آزادی اجتماعی، عامل مخدوری است برای غافل شدن انسان از من الهی خویشتن، برای اغفال از مسئولیت های اجتماعی، آزادی غربی در حقیقت آزادی در شهوت جنسی است. که آن را تحت عنوان فریبنده ی (آزادی زن) با وسایل مختلف تبلیغاتی به وسیله عمّال شرقی و غربی خودفروخته ی خویش از جمله هنرمندان، نویسندگان، رادیو و تلویزیون ها، مطبوعات و با مارک علم جدید روان شناسی و روان کاوی و در یک کلمه (فرویدیسم) تبلیغ و ترویج می کند. (1)

این که مدهای فصل به فصل لباس و کفش و کلاه و آرایش، صور مختلف

ص: 154

دکورهای منزل و ویلا- و پلاژ و باغ و گلخانه، سیستم های گوناگون ماشینهای غربی در کشورهای زیر سلطه این همه جاذبه دارد. و این اندازه خواهان، به خاطر همین حقیقت است که فرهنگ غرب راه ورود این نوع اجناس لوکس و تجملی و غیر لازم را به وسیله کتاب و مجله و روزنامه و فرهنگی باز کرده و چنان کوشیده که آمال و آرزوهای هزاران پیر و جوان و زن و مرد شرقی را شکل داده است. تا آن جا که شرقی چشم و دهان و دست را به سوی کالاهای غربی باز و دراز کرده است و به دست آوردن ویلایی به شکل صددرصد اروپایی و ماشین لوکس و زیبا و پوشیدن یک لباس خریداری شده از بوتیک های لندن و سایر مخلفات این ها را نهایت آرزوی خویش دانسته و بهشت موعود خود شناخته است.

براساس این تفکر و فرهنگ تحمیلی، یک زن آن گاه زیبا محسوب می شود که سر تا پا در آرایش غربی غرق باشد و در این جاست که چادر شرقی هم امّلی خواهد بود و هم زشت، اگر چه در پشت خویش جمالی فائق و فکر و هوش و دانشی سرشار را پنهان داشته باشد. یک ساختمان آن گاه کامل است که دقیقاً با یک مهندس غربی ساخته شده باشد.

اگر چه سخت دست و پاگیر و محدودیت آور هم هست. شخص آداب دان و متمدّن آن کسی است که به خوبی بتواند راه و رسم معاشرت و غذا خوردن، صحبت کردن اروپایی را تقلید نماید گرچه یک ذره انسانیت و اخلاق بزرگوارانه شرقی هم لمس نکرده است.

یک درس خوانده و صاحب فکر و نظر آن گاه روشن فکر محسوب می شود که یک یا دو زبان اروپایی بداند، و با ادبیات و فلسفه ی غربی و آثار کامو و سارتر و یونسکو و برشت و هگل و مارکس و مارکوز آشنا باشد اگر چه زبان

مردم خویش را نمی فهمد و دردهای آن ها را لمس نکرده و اصولاً جز در نشر فرهنگ استعمارگران کاری نداشته است. (1)

حقیقت این است که آن چه در غرب است نه تنها آزادی نیست بلکه عین اسارت و حقارت و بردگی و ابتذال انسان و انسانیت است. زیرا حریت و آزادی و آزادی بدون دیانت و معنویت مفهومی ندارد. این اسلام است که روح آزادی خواهی و حریت را به بشریت تحت ستم بردگی عنایت فرموده است.

چنان که علی بن ابوطالب (ع) خطاب به امام حسن (ع) می فرماید: (پسرم هرگز بنده ی دیگری نباش زیرا که خدا تو را آزاد آفریده است) هم چنین علی (ع) به مالک اشتر می فرماید: (دل را سراپرده ی محبت توده ی مردم کن، بر آنان مهر ورز و با آنان نرم باش. مباد که چون درنده ی شکار افکن به خون ریختن آنان پردازی. چه آنان بر دو گروهند: یا در دین با تو برادرند، یا در آفرینش با تو برابر).

هم چنین وقتی مجاهدان صدر اسلام در قادیسیه با لشکر رستم فرخزاد فرمانده ی سپاه ایران روبرو می شوند، رستم، زهره بن عبدالله سرکرده سپاه اسلام را به نزد خود می طلبد و از او می خواهد که در اطراف اهداف و دین خودشان (یعنی اسلام) توضیحاتی بدهد. زهره بن عبدالله در پاسخ می گوید: «اساس و پایه و رکن دین اسلام دو چیز است؛ شهادت به یگانگی خدا و شهادت به رسالت محمد (ص) و این که آن چه او گفته است از جانب خدا است».

رستم می گوید این که عیب ندارد و دیگر چه؟ پاسخ می دهد: «دیگر آزاد

ص: 156

ساختن بندگان خدا از بندگی انسان هایی مانند خود، و دیگر این که مردم همه از یک پدر و مادر زاده شده اند، همه فرزندان آدم و حوا هستند، بنابراین همه برادر و خواهر یکدیگرند.»(1)

آری، اسلام دین حریت و آزادی است دین عدالت و معنویت است. دینی است که (غل و زنجیرهای اسارت را از گردن بشریت برمی دارد)(2). دینی است که علاوه بر آزادی اجتماعی، آزادی معنوی را نیز به بشریت هدیه فرموده است.

دینی است که دستور می دهد: «ای اهل کتاب بیایید تا همه ی ما جمع شویم دور یک کلمه زیر یک پرچم و آن این که به خدای یگانه شرک نورزیم و دیگر این که هیچ کدام از ما دیگری را بنده و برده ی خودش نداند و هیچ کس یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند»(3).

این آیه ی شریفه هم مشتمل بر توحید نظری است و هم مشتمل بر توحید عملی فردی و هم شامل توحید عملی اجتماعی است که مساوی با آزادی در اصیل ترین شکلش می باشد.

به هر حال از نظر اسلام آزادی حق انسان است و این حق نه ناشی از طبیعت او و نه ناشی از امیال و تمایلات و هوا و هوس اوست بلکه ناشی از استعدادهای فطری و انسانی انسان است. و لذا هر انسان آزاده ای باید با موانع رشد و تعالیش چه در درون و چه در برون مبارزه کند.

در برون مبارزه کند تا به آزادی اجتماعی و عدل و قسط اجتماعی قیام کند چنان که انبیاء یکی از اهداف بعثشان همین بوده است.(4)

و در درون مبارزه کند تا به آزادی معنوی یعنی حاکمیت بر شهوت و غضب

ص: 157

1- پیرامون انقلاب اسلامی / ص 33-34-35 / متن و پاورقی.

2- سوره ی اعراف / آیه ی 156.

3- سوره ی آل عمران / آیه ی 64.

4- سوره ی حدید / آیه 20.

و حرص و طمع و جاه طلبی و افزون طلبی خود برسد. که در زبان دین به آن تزکیه ی نفس و تقوی گفته می شود. زیرا انسان بدون تزکیه ی نفس و بدون تقوی آزادی ندارد، این است که علی (ع) می فرماید: «تقوی الهی کلید هر راه راستی است، انسان بدون تقوا به راه راست نمی رود، راه خود را کج می کند بدون تقوا انسان اندوخته ای برای آخرت ندارد، بدون تقوا بشر آزادی ندارد، تقوا است که بشر را از هر رقیبتی آزاد می کند، بشر باید در ناحیه ی وجود خودش، در ناحیه ی روح خودش آزاد بشود تا بتواند به دیگران آزادی بدهد» (1).

مسئولیت در برابر وجدان به جای مسئولیت در برابر خدا

یکی از خصوصیات بارز اندیشه اومانیستی اصالت دادن به وجدان انسان و مسئول بودن در برابر وجدان است. این جریان فکری از آن جا که منکر خدا و احکام و اخلاق الهی و دینی است لذا به جای آن وجدان انسان را محور و اساس همه ی احکام اخلاقی قرار داده است.

به این معنی که هر چه (وجدان فرد) یا (وجدان جامعه) بپسندد خیر و نیک و حق است. و آن چه را (وجدان فرد) یا (وجدان جامعه) نپسندد بد و باطل است.

این است که نظام اخلاقی و ارزشی اومانیسم غربی که ادعای جانشینی نظام اخلاقی و ارزشی مذهبی را دارد، سخت بی بنیاد و متزلزل است، زیرا وجدان بریده از خدا و مذهب عاملی است مخدر و شیطانی به طوری که در برابر هیچ جنایتی حساس نیست.

به عبارت دیگر وجدان بریده از خدا و مذهب همان (نفس اماره) است که

ص: 158

1- گفتارهای معنوی شهید مطهری / ص 22-23 / اقتباس از خطبه 221 نهج البلاغه.

آدمی را به سوء و بدی و پلیدی فرمان می دهد، مگر این که خدا انسان را مورد رحم خود قرار دهد. (1)

آری، در بینش مذهبی و بر اساس تعالیم دین الهی اسلام وجدان به طور مطلق و کامل و همیشه و در هر شرایطی قادر به تشخیص خیر و شر امور نیست. این است که مسئول بودن در برابر وجدان ادعایی پوچ و در حقیقت راهی برای فرار از مسئولیت است. (2)

از نظر فرهنگ الهی اسلام محور و مبنای همه ی احکام اخلاقی و ارزشی خداوند تبارک و تعالی است و انسان فقط در برابر آن ذات مقدّس مسئول است.

البته مجموعه ی احکام اخلاقی و ارزشی که از طریق وحی و نبوت در اختیار بشر قرار گرفته دقیقاً منطبق بر فطرت الهی انسان و همه ی نیازهای واقعی اوست به همین دلیل مسئولیت در برابر خدا محور و پایه ی همه ی مسئولیت های فردی، اجتماعی و غیره می باشد. یعنی همه ی انواع مسئولیت ها نهایتاً به مسئولیت در برابر خدا منتهی می گردند.

این است که در چنین نظامی به هیچ دلیلی نمی توان از مسئولیت فرار کرد یا آن را توجیه کرد. زیرا هر گونه فرار از مسئولیت و هر گونه توجیه مسئولیت در نهایت موجب نادیده گرفتن یا نفی خدا است که بدیهی است، این امر موجب خروج از دین است.

اما وجدان اومانیستی آن چنان توجیه پذیر و فریبنده است که در عصر ما بزرگ ترین مجامع حقوقی بشر تحت عناوین پوچ و فریبنده ی (آزادی، حقوق بشر، سازمان ملل و...) در برابر انواع جنایات کاملاً احساس رضایت نموده و

ص: 159

1- سوره ی یوسف / آیه 53.

2- رجوع شود به کتاب وجدان اثر استاد محمد تقی جعفری.

حتی انواع جنایت ها و خیانت ها را خودشان برنامه ریزی کرده و به اجرا در می آورند.

این است که هر چه را خوششان بیاید (وجدانی، بشری، آزادی خواهانه، و غیره) نام گذاری کرده و به اجرا در می آورند و آن چه را ناخوش بدانند (غیروجدانی، ضدبشری، استبدادی و غیره) نام گذاری کرده با آن مبارزه می کنند.

به هر حال همه مکاتب اومانیستی و کامل ترین نشان یعنی آگزیستانسیالیسم معتقدند که (انسان باید تنها تابع حکم خودش باشد). از نظر اسلام وجدان چه فردی باشد و چه جمعی منهای حکم خدا و شریعت اصالت و اعتباری ندارد.

انسان در اسلام تنها در برابر خدا مسئول است، خدایی که با انسان عهد و پیمان بسته که ای انسان ها، شیطان را نپرستید، که او دشمن بزرگ شما است و تنها مرا اطاعت کنید که این راه مستقیم است. (1) و اتفاقاً یکی از مظاهر شیطان (نفس اماره) یعنی وجدان اومانیستی است. پس مسئولیت دینی انسان عدم پیروی از وجدان اومانیستی است.

آری، در بینش دینی خیر و شر، معروف و منکر، نیک و بد، عدل و ظلم و همه ی مفاهیم اخلاقی و ارزشی امور تشریحی هستند که از سوی شارع مقدس تعیین و به وسیله ی پیامبران خدا و اولیاء او در میان مردم تبلیغ و ترویج و استقرار یافته اند. بنابراین رسیدن به این امور جز از طریق قرآن و روایات و سیره و سنت معصومین (ع) امکان پذیر نیست.

در بینش الهی اسلام یکی از نشانه های ایمان این است که فرد مؤمن با تمام

ص: 160

وجود خود را در پیشگاه مقدّس خداوند متعال مسئول می‌داند. به طوری که در نظر یک مؤمن واقعی هیچ چیز مهم‌تر از مسئولیت در پیشگاه مقدّس خداوندی نیست.

این احساس مسئولیت حتی در جزئی‌ترین امور فرد مؤمن وجود دارد زیرا او معتقد است که خداوند در همه جا حاضر و ناظر است (1). و هیچ‌جا از خدا خالی نیست. و به قول امام امت خمینی کبیر (ره): «عالم محضر حق تعالی است».

چنین اعتقادی از خدا به ضمیمه‌ی اعتقاد به حیات ابدی و معاد مستحکم‌ترین پشتوانه‌ی احکام اخلاقی و ارزشی و احساس مسئولیت یک فرد معتقد به مبدأ و معاد در برابر خود و دیگران و جهان و خدا است.

دموکراسی به جای تئوکراسی!

دموکراسی که گاهی به غلط آن را مترادف آزادی، عدالت و شورا به کار می‌برند، به معنی حاکمیت انسان بر خودش و یا به معنی حاکمیت گروه‌های انسانی بر جامعه می‌باشد. در فرهنگ‌های سیاسی معمولاً دموکراسی را نقطه مقابل دیکتاتوری به کار می‌برند. اما این یک کاربرد ظاهری و صوری است زیرا در حقیقت دموکراسی نقطه مقابل (تئوکراسی) یعنی حاکمیت خدا بر انسان می‌باشد.

زیرا حکومت تئوکراسی عبارت است از حکومت مطلقه‌ی الله که همان شکل واقعی حکومت اسلامی می‌باشد. در حکومت تئوکراسی همه‌ی قوانین از قانون و حکم خدا سرچشمه می‌گیرد اما در حکومت دموکراسی همه‌ی قوانین

ص: 161

از قانون و حکم انسان سرچشمه می گیرد.

این جاست که به یاد سخن حکیمانه ی امام اَمّت خمینی کبیر(ره) می افتیم که فرمود: (ما جمهوری اسلامی می خواهیم نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم). آری، این سخن حکیمانه تفاوت بنیادی و اساسی میان دموکراسی و تئوکراسی را آشکارا بیان می کند. زیرا در اندیشه ی دموکراسی چه فردی (دموکراسی بورژوائی) و چه جمعی (دموکراسی خلقی) حاکمیت به طور مطلق از آن انسان است.

یعنی در این اندیشه جایی برای حاکمیت احکام الله نیست، بلکه در همه ی مکاتب فلسفی که دربرگیرنده ی فلسفه سیاسی باشد، دموکراسی را بشری در برابر حاکمیت الهی دانسته اند. و اصولاً در تفکر جدید غرب در همه ی امور پس از حذف خدا انسان را به عنوان صاحب اراده ای مطلق و آزاد جانشین خدا ساخته اند و در امور سیاسی و اداری جامعه نیز سیاست گذاری و مدیریت مطلق و آزاد را که جهش و وصول به قدرت است به انسان داده اند.

در چنین اندیشه ای اصالت از آن قدرت و قدرتمند است. یعنی هر جا که زور هست حق هم هست و هر جا که قدرت است حق همان قدرت است و ضعف مساوی است با بی حقی و ناحقی. این نظریه که به اصالت قدرت معروف است در میان سوفسطائیان یونان باستان رایج بوده است.

و در عصر جدید بار دیگر این نظریه به وسیله ی (نیچه) فیلسوف آلمان احیاء و در کمال صراحت بیان گردید به طوری که وی معتقد است دین اختراع ضعیفان است، نظریه ای که دقیقاً نقطه مقابل نظریه مارکس است. به نظر نیچه دین را ضعفا اختراع کردند برای این که قدرت اقویا را محدود کنند. این نظریه در سیاست جهانی امروز گرایشات نژادپرستانه را تقویت کرده و خط بطلانی بر تمام

ارزش های اخلاقی و انسانی کشیده است. (1) به هر حال سیاست اومانیستی امروز به نام دموکراسی در حقیقت مجری نظریات (داروین) و (نیچه) است نظریاتی چون: (اصل تنازع در بقاء، اصل حبّ ذات، اصل تحوّل و تکامل انواع، اصل برتری قدرتمند و ضد تکاملی بودن ضعیف). آری، در تفکر جدید چون انسان محور همه چیز است پس تنها چیزی که مدّ نظر او قرار گرفته توسعه و تعمیم دامنه ی قدرت خدایی خویش است. به طوری که امروزه علم، سیاست، هنر، فلسفه و اقتصاد همه در جهت بسط قدرت انسان و ارضاء حس قدرت طلبی او به کار می رود.

بدیهی است که همه ی این ها با خداباوری و ایمان و اعتقادات مذهبی و اخلاق الهی سخت متضاد است. به قول شهید مظلوم دکتر سیدمحمد بهشتی: «مسأله اساسی در دموکراسی این است که در تعیین هیئت حاکمه و حدود اختیارات و طرز کار آن ها باید فقط اراده ی مردم دخالت داشته باشد و دستگاه های حکومتی خود را موظف به پیروی از خواسته های عمومی بدانند.» (2)

در همه ی انواع حکومت فقط پای مردم و طبقات مختلف آن ها در میان است و روی روابط مردم با حکومت حساب می شود. ولی در تئوکراسی یک عامل دیگر به میان می آید و آن خدا است حساب در درجه ی اول روی روابط خدا و بندگان است. این جا سخن از تأمین مصالح مردم به وسیله ی خالق آن ها و حکومت برگزیده ی خدای متعال است و ضامن اراده ی خداست که از جانب خود حکومتی بر مردم فرستاد. (3)

در حکومت تئوکراسی اراده و مشیّت شخص حاکم (پیامبر(ص)، امام

ص: 163

1- رجوع شود به کتاب انسان کامل / اثر شهید مطهری نظریه اصالت قدرت نیچه.

2- حکومت در اسلام / ص 48.

3- حکومت در اسلام / صص 49-50.

معصوم(ع)، ولی فقیه) نشأت گرفته از اراده و مشیت ذات مقدس خداوند متعال است. و لذا به هیچ وجه جنبه‌ی دموکراسی یعنی اعمال نظر مردم و دخالت مردم در امر حاکمیت شامل نمی‌شود.

در عین حال به هیچ وجه جنبه‌ی دیکتاتوری و استبدادی هم ندارد زیرا در نظام حکومت الهی یعنی تئوکراسی اراده و خواست و رأی مردم در تحقق و عینیت یافتن این شکل از حکومت کاملاً مؤثر و دخیل است زیرا مسلم است که یک حکومت آن گاه جنبه‌ی تحقق عینی و خارجی به خود می‌گیرد که مردم یک جامعه خواهان آن حکومت باشند و به امام و رهبر جامعه‌ی خود دلبستگی داشته و در عمل مطیع او باشند و به اصطلاح او را (مبسوط‌الید) بگذارند، در غیر این صورت هیچ حکومتی عملاً تحقق خارجی پیدا نخواهد کرد.

تفرقه به جای اتحاد

پس از پیروزی مرحله اول انقلاب کارشناسان و جاسوسان جهانی در پی یافتن راه حلی مناسب جهت مقابله با انقلاب اسلامی برآمدند. اتخاذ یک روش فوری و مطمئن جهت سرکوبی انقلاب به دلیل زودرس بودن و پیروزی ناگهانی انقلاب و مشخص نبودن همه عوامل پیروزی ممکن نبود.

به دنبال این زمینه همه سازمان‌های استعماری و جاسوسی شرق و غرب به خصوص «سیا و موساد» شروع به ارزیابی دوباره برای شناخت عینی نهضت نمودند چرا که موقعیت نهضت به عنوان یک آزمایشگاه عینی می‌توانست احتمالات قبلی آنان را تأیید و یا رد نماید.

سیا و موساد در ارزیابی مجدد خویش به عوامل زیر رسیده‌اند:

1. نهاد معنوی موجود در جامعه یعنی مکتب تشیع و خط شهادت.

2. روحانیت به عنوان تنها پایه و تکیه گاه توده های مردم.

3. شخصیتی مقدس و رهبری آگاه و نافذ چون امام خمینی. (به عنوان ولی امر مسلمین جهان).

سیا و موساد عوامل سه گانه فوق را قبلاً هم یافته بودند، لکن تصوّر نمی کردند که این مجموعه بتواند باعث سقوط رژیم شود.

پس از پیروزی بلافاصله شروع به ارزیابی مجدد نموده و با اطمینان کامل از میزان اهمیت عوامل فوق آغاز به توطئه نمودند. تخریب در زمینه های فوق به صورت های مختلف آغاز شد. مثلاً در طی ماه های اوایل سال 1358 کارشناسان متخصص (جنگ روانی بین روحانیان و مراجع) از طریق مرزهای شمالی یعنی روسیه (سابق) وارد کشور شده و چندین بار در آذربایجان دیده شده اند.

بدیهی است هدف این کارشناسان متخصص، از همان آغاز ایجاد تفرقه و جدایی میان روحانیت به عنوان تکیه گاه مورد اعتماد مردم بوده است. دیگر این که در مناطق سنی نشین شروع به طرح مسأله شیعه و سنی نمودند تا میان قاطبه ی ملت مسلمان ایران جنگ فرقه ای و تفرقه ی مذهبی راه بیندازند.

هم چنین سم پاشی عظیمی در مقابله با روحانیت، از همان اوایل آغاز نمودند. این روش تحت عناوین مختلفی صورت می گرفت از جمله این عناوین عبارت بودند از: (دیکتاتوری آخوندیسم، وارد نبودن روحانیت به امور کشور، بهتر است روحانیت در امور معنوی فعالیت نمایند و غیره).

دیگر استفاده از ترور فیزیکی شخصیت های برجسته و وحدت آفرین میان امت بوده است. ترور کسانی چون شهید مفتاح، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید

مطهری، شهید محراب... همه در همین راستا صورت گرفت. از دیگر شیوه های دشمنان انقلاب ترور فکری و ایجاد شایعات بوده است. به طوری که از همان اوایل انقلاب عوامل سیا و موساد و صهیونیسم یعنی منافقین، ساواکی ها و چپی ها در کنار مقابله با شخصیت امام(ره) به عنوان ولیّ فقیه و ایجاد ابهاماتی در مورد شخصیت ملکوتی آن بزرگوار به حربه ی دیگری متوسل شدند و آن ترور شخصیت یاران و هم فکران نزدیک رهبری بود. (1)

بدیهی است که ایجاد جوّ ترور فکری و پخش شایعات، پیوسته در عده ای از روشن فکران نمایان مؤثر می باشد و همین ها خود یکی از عوامل ایجاد دلسردی، یأس، ناامیدی و نهایتاً بی خیالی و تفرقه میان صفوف متحد امت هستند.

به طور کلی اصل (تفرقه بینداز و حکومت کن) اصلی است که استکبار جهانی قرن ها در این زمینه کار کرده و تجربه اندوخته و لذا هرگونه اتحاد و یک پارچگی را در هر گوشه ی جهان که باشد با شیوه های مختلف مورد تهاجم قرار داده و آن را به تفرقه تبدیل می کند.

آنان بین ملت های مختلف از طریق ایجاد اختلاف قومی و مذهبی مانند تفرقه میان شیعه و سنی، گرد و فارس، عرب و بلوچ این برنامه ی اختلاف انگیز و تفرقه زای خود را اجرا می کند. ما از قرن نوزدهم میلادی شاهد به وجود آمدن احزاب سیاسی در لباس مذهب هستیم.

ایجاد گروه های سیاسی شبه مذهبی یکی از خطرناک ترین کارهایی می باشد که استعمار جهانی تا کنون انجام داده است. زیرا علاوه بر انحراف افکار مردم از مذاهب وحی و القاء ایدئولوژی های پست مادی، بزرگ ترین پایگاه جاسوسی

ص: 166

و نفوذ در دستگاه حاکمه ی کشورهای دیگر بوده است. (1) به هر حال استکبار جهانی برای تسلط بر یک ملت بهترین راه را این می داند که اقشار و گروه های مختلف آن ملت را از هم جدا کند و رو در روی هم قرار دهد، مثلاً ملت را از رهبری، دانشجورا از روحانی، اداری را از غیراداری، باسواد را از بی سواد، شیعه را از سنی، عرب را از عجم.

با نگاهی به قرآن کریم این نکته به خوبی روشن می شود که نظریه ی تفرقه افکنی از روش های استکباری فرعون برای به استضعاف کشاندن قوم خود بوده است.

چنان که قرآن می فرماید: «و فرعون مردم را به صورت گروه های متفرق درآورده گروهی از آنان را ضعیف می کرد...» (2) ایجاد تفرقه و نفاق همیشه یکی از مهم ترین اصول ثابت استکبار جهانی برای اعمال سلطه ی خویش بر کشورهای مستضعف بوده است. استکبار از راه القاء اختلاف و تفرقه افکنی در حقیقت سد راه اراده ی متحد و یکدلی و هم جہتی ملت ها می شود تا بر او نشورند و علیه او قیام نکنند. همه ی قدرتمندان مستکبر تاریخ برای این که قدرت و سیطره ی خود را گسترش دهند از نقشه ی تفرقه افکنانه بهره گرفته اند. مسأله تفرقه افکنی سلاحی است قاطع و برنده، در دست استکبار برای ادامه ی سلطه و قلدری جابرانه خود بر ملل محروم و مظلوم.

این است که قرآن کریم مسلمانان را از متفرق شدن سخت هشدار می دهد و می فرماید: «همه ی شما مسلمانان به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید» (3) از نظر قرآن و اسلام همه ی اختلافات و تفرقه ها از هوای نفس است، از

ص: 167

1- ویژگی هاتی امپریالیسم اثر جواد منصوری / ص 144-145.

2- سوره ی قصص / آیه 3.

3- سوره ی آل عمران / آیه 103.

عدم ایمان به خدا و عدم تقوای الهی است. قرآن کریم بر روی همه ی تفرقه ها و اختلافات قومی و زبانی و نژادی و قبیله ای خط بطلان کشیده است.

و همه ی مؤمنین را در هر جای دنیا که باشند برادر خوانده است. (1) و تنها معیار برتری را تقوای الهی معرفی کرده است. (2) بنابراین هر گونه تفرقه و اختلاف معلول نفوذ افکار شیطانی و پلید استکبار جهانی و ایادی استعمار است.

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید: «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با یکدیگر اختلاف کردند پس از آن که برایشان احکام روشن نازل شد.» (3)

همان طور که قبلاً گفتیم اروپاییان چون اعتقاد دینی مسلمانان را استوارترین پیوند میان آنان می بینند می کوشند تا با نام مخالفت با تعصّب این پیوند را سست کنند، ولی خود بیش از هر گروه و کیش به تعصّب دینی گرفتارند. گلدستون ترجمانی است از روح پطرس راهب، یعنی بازنمای جنگ های صلیبی. (4)

اما تعصّب دینی اگر آگاهانه باشد مایه اتحاد و یکپارچگی مسلمین خواهد بود. غرب استعمارگر به وسیله ی رواج اندیشه، قومیت پرستی و ملیت پرستی و به اصطلاح ناسیونالیسم که به صورت های پان عربیسم و پان ایرانیسم، پان ترکسیم، پان هندوئیسم و غیره در کشورهای اسلامی با وسوسه ی استعمار تبلیغ شد، و هم چنین سیاست تشدید نزاع های مذهبی شیعه و سنی، و هم چنین قطعه قطعه کردن سرزمین اسلامی به صورت کشورهای کوچک و قهراً رقیب، همه برای مبارزه با آن اندیشه ی ریشه کن کننده ی استعمار یعنی «اتحاد اسلام» بوده و هست. (5) حربه ی ملیت و ناسیونالیسم حربه ای است برای به هم زدن وحدت

ص: 168

1- سوره حجرات / آیه 10.

2- سوره حجرات / آیه 13.

3- سوره آل عمران / آیه 105.

4- سیر در اندیشه ی سیاسی عرب / ص 103.

5- نهضت های اسلامی در صد ساله ی اخیر / ص 28.

ایمانی مسلمین جهان و سدی است در مقابل شیوع و گسترش انقلاب اسلامی به سایر ممالک مسلمان.

حال آن که محوری ترین شعار انقلاب اسلامی ما شعار (نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی) است. و این بدان معناست که اسلام مرزهای جغرافیایی را به رسمیت نمی شناسد. هر مسلمان در هر نقطه ی دنیا نسبت به همه ی مسلمین احساس مسئولیت می کند.

زیرا در اعتقادات، آرمان ها، ارزش ها، همه مسلمین با هم پیوند قلبی دارند. اتفاقاً به همین دلیل است که جهان خواران مستکبر از این انقلاب یعنی از اسلام وحشت دارند، اسلامی که بُعد جهانی دارد، مخاطبش همه ی ناس است و معتقدینش در هر کجای جهان که باشند با هم وحدت ایمانی و اخوت دینی دارند.

اصولاً نظریه ی ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی اول به اوج خود رسید و از جنگ جهانی اول به بعد این نظریه در اروپا به عنوان یک مذهب و مسلک مطرح شد. هیتلر و موسولینی به عنوان منادیان این مسلک ظهور کردند. هیتلر که می خواست بر روی ویرانه های آلمان پس از جنگ یک دولت مقتدر بنا کند، ملیت و نژادپرستی را وسیله قرار داد.

وی برتری نژاد ژرمن و خلوص آن را مطرح کرد و بی پروا عقیده ی خود را دایر بر این که حکومت دنیا باید به دست این نژاد برتر اداره شود عنوان ساخت.

اصولاً در کشورهای مستعمره ناسیونالیسم برای ثبات و استقرار حکومت در آن کشورها مطرح می شود، اما وقتی که جریان های نهضت های انقلابی و استقلال طلبانه شروع می شود و رشد می کند حربه ی ملیت برای جلوگیری از گسترش آن انقلاب به کشورهای دیگر به کار می رود.

تمام توطئه‌ها و مخالفت‌های استکبار با انقلاب اسلامی به خاطر ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران و به خاطر ایدئولوژی خاص اسلامی آن است. زیرا اسلام در برخورد با مسایل جامعه و امت اسلامی مرزهای جغرافیایی را به رسمیت نمی‌شناسد، هر مسلمان در هر نقطه‌ی دنیا باید نسبت به همه‌ی مسلمین احساس مسئولیت کند، تنها به این ترتیب است که امکان برقراری پیوند و ارتباط ناگسستی میان بیش از یک میلیارد انسان روی کره‌ی زمین به وجود خواهد آمد.

مسلمانان حتی بایستی نسبت به همه‌ی انسان‌ها نیز خود را مسئول بدانند، زیرا معلم اسلام، این گونه درس می‌دهد که بندگان خدا باید از هرگونه قید و بند بردگی و اسارت آزاد باشد و در نهایت قوانین الله باید بر زمین حاکمیت بیابد. (1)

از دیگر روش‌های تفرقه‌انگیز استکبار جهانی فرقه‌سازی می‌باشد، تجربه‌های تاریخی به آنان نشان داد که کشیش‌ها و موسیونرهای مذهبی مسیحی، یعنی قوی‌ترین عوامل تهاجم فرهنگی غرب، در ممالک اسلامی نتوانسته بودند موفقیتی به دست آورند، لذا می‌بایستی به نام خود اسلام و نه با تکیه بر مذهب دیگری، اسلام را شعبه‌شعبه کرد. آنان با تبلیغات در باب تساهل و تسامح روح تعصب مذهبی را از مردم گرفته و با طرد کردن علمای دین (مساجد را به تعطیلی کشاندند، و خانقاه‌ها را رونق بخشیدند) این امر از اواخر سلطنت صفویه آغاز گردید. اما مرحوم علامه‌ی مجلسی مقاومتی ثمربخش کرد تا این که در زمان فتحعلی شاه قاجار مجدداً انگلستان عدّه‌ای از صفوفه‌ی هندوستان را به ایران گسیل داشت و آنان پیروانی به تعداد دویست هزار نفر فراهم کردند، آقا محمد

ص: 170

علی کرمانشاهی مرجع تقلید وقت حکم دستگیری آن‌ها را صادر کرد و پس از بازداشت ایشان را محاکمه و اعدام نمود. (1)

به هر حال فرقه‌های متعدّد صوفیه و دراویش یکی از پایگاه‌های مهم استعمار بوده و جالب است که بسیاری از سران رژیم گذشته با دستگاه‌های خانقاه ارتباط مستقیم داشتند. (2) استعمار انگلیس دو جریان فکری و فرقه‌ای مخالف را به راه می‌اندازد، یکی شیعه‌ی افراطی به نام شیخیه توسط شیخ احمد احسانی و شاگردش سید کاظم رشتی. این‌ها در مقام ائمه (ع) آن قدر مسایل غلوآمیز مطرح کردند و آن بزرگواران را تا پایه‌ی خدایی بالا بردند. و دیگری جریان سنّی افراطی به نام وهابیه به توسط محمد بن عبدالوهاب اصفهانی بود که معتقد بود زیارت زوار شیعه در حرم‌های ائمه (ع) شرک است و سب با کمک یکی از مزدوران و سرسپردگان معروف انگلیس در عربستان، به نام سعود بن عبدالعزیز متحد می‌شود و با امکانات فراهم شده اقدام به جمع‌آوری مرید می‌کند، کاروان‌های حجاج شیعه را مورد تجاوز و قتل و غارت قرار می‌دهد و سرانجام وهابی‌ها فتوای قتل شیعیان را از سایر علمای اهل تسنن گرفتند، این گروه امروزه یکی از بزرگ‌ترین عوامل استعمار در صفوف متحد مسلمین است.

استعمار برای متلاشی کردن مرکزیت شیعه فرقه‌ای به نام اسماعیلیه‌ی جدید را توسط فردی به نام آقاخان محلاتی که از خود فروختگان و حقوق‌بگیران انگلیس بود ایجاد کرد. پس از آن استعمار به دنبال آن شد که قلب اعتقادات شیعه را مورد هدف قرار دهد، لذا مدعیان دروغینی را در مورد مهدویت که اعتقاد بدان قلب‌تپنده‌ی شیعه است تراشیدند و به وسیله شخصی به نام سید علی

ص: 171

1- سیر تفکر جدید در جهان و ایران نشریه شماره 6 اداره کل آموزش ضمن خدمت وزارت آموزش و پرورش.

2- ویژگی‌های امپریالیسم / ص 145.

محمد شیرازی که ادعا می کرد واسطه و باب امام عصر(ع) است فرقه ی کثیف بابت را بنیان نهاد و سپس به وسیله ی میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل و برادر او میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله آن فرقه را تحت عنوان بهائیت استمرار بخشید.

لازم به ذکر است که تمام این افراد کثیف و ملحد و جانشینانشان همه مهره های استعمار خبیث انگلستان هستند. که در جهت مقابله ی با اسلام ناب محمدی(ص) در طی سالیان دراز به وجود آمده اند.

استعماری که با به وجود آوردن فراماسونری، صهیونیسم و بهائیت در جهت دین زدایی و اسلام زدایی سخت در تلاش و تکاپو است، تلاشی در جهت جدایی دین از سیاست، نفی ملیت ملل مستقل با شعار حکومت واحد جهانی، جایگزینی عقل گرایی و علم گرایی به جای دین باوری و خداگرایی و نهایتاً تلاشی در جهت تساهل و تسامح و زدودن تعصبات بر حق دینی از اندیشه دین باوران و مسخ ارزش ها و اخلاقیات با رواج ضد ارزش ها و فحشا و بی بندوباری که ما انشاءالله در مباحث آینده در حد امکان و توان خویش نکته نکته این موارد را می شکافیم.

در این جا تنها به این موارد مختصر اکتفا می کنیم که:

اولاً: فراماسونری یک سازمان و تشکیلات بسیار پیچیده و عظیمی است که چه بسا گرداننده ی صهیونیسم هم در نهایت همین سازمان و تشکیلات جهانی باشد.

ثانیاً: بهائیت، فراماسونری و صهیونیسم تشکیل مثلی را می دهند که یک خصلت مشترک ضد مردمی، تجاوزطلبانه و استثمار داری دارند و در بسیاری از جریانات مشروطه و پس از مشروطه نقش مهمی را به نفع استعمار جهانی ایفا

کرده اند. به طوری که در رژیم وابسته پهلوی با این که بهائی ها، اقلیت بسیار کوچکی را در ایران تشکیل می دادند. عملاً بسیاری از پست های حساس و کلیدی کشور در دست آن ها و یا افراد تحت نفوذ آن ها بود.

ثالثاً: در اویش یکی از طرفداران سرسخت رژیم های وابسته در ایران و دشمنان سرسخت روحانیت شیعه بودند. و جالب است که بسیاری از سران رژیم گذشته با دستگاه های خانقاه ارتباط مستقیم داشتند. مثلاً نصیری جلاد معروف ساواک و یکی از مهره های امپریالیسم جهانی، و دکتر منوچهر اقبال فراماسون کهنه کار و از چهره های مشهور و مورد اعتماد استعمار و ده ها نفر امثال آن ها از مریدان پروپا قرص خانقاه صفی علیشاه، این پایگاه جاسوسی بهائیت، فراماسونری و صهیونیسم بودند.⁽¹⁾

این بحث را با فرازهایی از فرمایشات بنیان گذار جمهوری مبارک اسلامی حضرت امام خمینی(ع) پایان می بخشیم.

(باید سران دول اسلامی توجه داشته باشند به این معنا که این اختلافات، اختلافاتی است که هستی آن ها را به باد می دهد. باید با عقل و تدبیر توجه داشته باشند به این معنا که به اسم مذهب و به اسم اسلام می خواهند اسلام را از بین ببرند. دست های ناپاکی بین شیعه و سنی در این ممالک اختلاف می اندازند، این ها نه شیعه هستند و نه سنی.

این ها دست های ایادی استعمار هستند که می خواهند ممالک اسلامی را از دست آن ها بگیرند. ذخایر را از دست آن ها بگیرند).⁽²⁾

هم چنین حضرت امام خمینی(ره) در یکی از بیانات بسیار جامع خود

ص: 173

1- ویژگی های امپریالیسم / ص 114-145.

2- صحیفه ی نور / جلد 1 / ص 88.

پیرامون ملیّت و نژادپرستی و تأثیر سوء آن در جوامع اسلامی می فرمایند: «آن چیز مهمّی که دول اسلامی را بیچاره کرده است و از ظلّ قرآن کریم دارد دور می کند، آن قضیه ی نژادبازی است. این نژاد ترک است باید نمازش را هم ترکی بخواند! این نژاد ایران است باید الفبایش چه جور باشد! آن نژاد عرب است، عربیت باید حکومت کند نه اسلام! این نژاد پرستی که در بین آقایان حالا دارد رشد می کند و زیاد می شود و دامن می زند به آن تا ببینیم به کجا می رسد.

این نژادپرستی که مسأله بچگانه است در نظر و مثل این که بچه ها را دارند بازی می دهند، سران دول را دارند بازی می دهند، آقا تو ایرانی هستی! آقا تو ترک هستی! آقا تو نمی دانم اندونزی هستی! آقا تو چه هستی! آقا تو کجایی هستی! باید مملکت خودمان را چه بکنیم. غافل از آن نکته اتکایی که همه ی مسلمین داشتند. افسوس، افسوس که این نکته، این نقطه اتکاء را از مسلمین گرفتند و دارند می گیرند و نمی دانم به کجا منتهی خواهد شد. همین نژادبازی که اسلام آمد و قلم سرخ روی آن کشید و مابین سیاه و مابین سفید، مابین ترک و مابین عجم، مابین عرب و مابین غیر عرب هیچ فرقی نگذاشت. و فقط میزان را تقوا، میزان را از خدا ترسیدن، تقوای واقعی، تقوای سیاسی، تقوای مادی، تقوای معنوی، میزان را این طور قرار داد. «ان اکرمکم عند اللّٰه اتقیکم» ترک و فارس ندارد، عرب و عجم ندارد، اسلام نقطه ی اتکاء است، قضیه ی نژادبازی ارتجاعی است. آقایان ماها را مرتجع می دانند، لکن دارند به 2500 سال قبل قهقرا بر می گردند، ما مرتجعیم!». (1)

ص: 174

جهان بینی استعماری استکبار جهانی بر نفی میانی دینی و مذهبی استوار است به طوری که جنبه ها و ابعاد معنوی جهان و انسان را نادیده گرفته و از آن غفلت می ورزند. و این خود یکی از مهم ترین عوامل از خودبیگانگی انسان غربی و سقوط ارزشهای معنوی در غرب است، بر اساس این جهان بینی انسان را صرفاً از زاویه مادّیت و نیازهای مادّی او بررسی می کنند به طوری که هدف غایی از زیستن را صرفاً ارضاء نیازهای مادّی انسان می دانند.

و به همین جهت در اندیشه ی جهان شناسی و انسان شناسی غربی همیشه توجّه به حال مطرح است. یعنی در اندیشه ی فردا و آخرت و عاقبت حیات نیستند. به طوری که به قول قرآن: «حیات و متاع دنیوی در نظر کافران جلوه نموده و به این جهت است که آنان اهل ایمان را مسخره می کنند.»⁽¹⁾

این ها آن چه برایشان مطرح است مادّیت است نه معنویّت! ظاهر است نه باطن، دنیا است نه آخرت و قرآن چه عالی اندیشه ی مادّی گرای استکبار جهانی را تشریح کرده آن جا که فرموده است: «این ها به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت غافل و بی خبرند.»⁽²⁾

به همین دلیل است که در جهان متمدّن امروز معنویّت و ارزش های معنوی و اخلاقی جایی ندارند، و اگر سخن از ارزش و اخلاق باشد حول محور ارزش های کاذب و اخلاق علمی و اومانستی می باشد که در همه ی موارد هیچ ارزشی و حکم اخلاقی ثابت و مطلق پذیرفته نیست، بلکه همه چیز در این

ص: 175

1- سوره ی بقره / آیه 22.

2- سوره ی روم / آیه 7.

اندیشه نسبی است، گذشته از این که اصولاً در این اندیشه همه ی معیارها و ارزش ها در مادّیت خلاصه می شود یعنی در تولید و مصرف و تجملات و زندگی مدرن و لوکس و نظایر این ها. آن چه در تفکر جدید غرب به عنوان ارزش ثابت و مطلق پذیرفته شده است منفعت طلبی، سودپرستی، و سرمایه داری است که بر محور اصالت فرد و نفی حق جامعه و نفی مسئولیت اجتماعی استوار است.

در این اندیشه لیبرالیستی یک نفر می تواند تا بی نهایت ثروت بیندوزد. تا بی نهایت سود و نفع به دست آورد. این است که اسراف و تبذیر و تجملات، از لوازم چنین حیات رفاه طلبانه خواهد بود.

مردم و جامعه در این اندیشه ابزارهایی در جهت کسب منافع دنیاگرایان سودپرست است و بیش از این نه جامعه و نه مردم پیشیزی ارزش ندارند. علوم هم در خدمت کشف راه های سریع تر رسیدن به قدرت و سلطه ی مادّی و اقتصادی است. اما از نظر قرآن جذبه های قدرت مادّی و سلطه اقتصادی انسان را از حوزه ی انسانیت خارج کرده و نهایتاً از عنایات الهی دور می کند.

از نظر اسلام قدرت و امکانات مادّی صرف رفته رفته بی دینی و بی ایمانی را رشد می دهد. چنان که قرآن می فرماید: «هر آینه انسان راه طغیان را در پیش می گیرد و سرکش و مغرور می شود چون به ثروت و غنا و دارایی می رسد. (1)

بنابراین یکی از علل کفر و الحاد و رواج ظلم و ستم و فسق و فجور در جهان غرب غلبه ی مادّیت بر معنویت است. و این در حالی است که در دنیای استعماری غرب مذهب در ظاهر وجود دارد، کلیساها دایر و رایج هستند، مردم

ص: 176

1- سوره ی علق / آیات 8 تا 6.

در اعمال و فرایض دینی خود آزادند، اما آن چه اصالت دارد، مذهب نیست، کلیسا نیست، اعمال و فرایض دینی نیست بلکه منفعت طلبی و سودپرستی و دنیاگرایی است. و چنین است که آنان همه ی فسادهای دنیا را مرتکب می شوند و نه تنها خود بلکه همه ی جهان را به فساد می کشانند اما در عین حال خود را اسوه و الگو و صالح و حامی آزادی و حقوق بشر و صلاح همگان می دانند. آری، به حق اینان مفسد هستند گر چه نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند.

یکی از علل غلبه و حاکمیت مادیت بر معنویت محیط اخلاقی و اجتماعی نامساعد است و به قول استاد شهید علامه مطهری (ره): «اگر انسان در عمل، شهوتران و ماده پرست و اسیر شهوات گردد، تدریجاً افکار و اندیشه هایش به حکم اصل انطباق با محیط، خود را با محیط روحی و اخلاقی، او سازگار می کنند یعنی اندیشه های متعالی خدانشناسی و خداپرستی و خدادوستی جای خود را به افکار پست مادی گری و این که هستی لغو و بیهوده است، حساب و کتابی در کار عالم نیست. دم غنیمت است و امثال این ها می دهد».⁽¹⁾

جو فاسد اجتماعی جو روحی را فاسد می کند و جو فاسد روحی زمینه ی رشد اندیشه های متعالی را ضعیف و زمینه ی رشد اندیشه های پست را تقویت می کند. در آثار اسلامی ما این مطلب به این صورت طرح شده که گناه، سیاه دلی می آورد و سیاه دلی، بی ایمانی.

به عبارت دیگر سیاه کاری، سیاه دلی می آورد و سیاه دلی سیاه فکری. چنان که قرآن کریم می فرماید: «آخر سرانجام کار آنان که به آن اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».⁽²⁾

ص: 177

1- کتاب علل گرایش به مادیگری بخش محیط اخلاقی و اجتماعی نامساعد.

2- سوره ی روم / آیه 10.

سرمایه داری به جای عدالت اجتماعی!

با کشف قازّه ی آمریکا طبقه ی متوسط و نوظهوری به وجود آمد که به هیچ وجه سابقه ی اشرافیت نداشت بلکه آن چه را داشت خود کسب کرده بود. این طبقه در حقیقت روستاییان بودند که به شهرها آمده و به تجارت و صنعتگری و کاسب کاری پرداختند و لذا به سرعت صاحب قدرت و اعتبار اقتصادی شدند.

این طبقه را در اصطلاح (بورژوا) نامیده اند که بعضی معتقدند ظهور این طبقه معلول اصلاح دینی کلیسا و پیدایش فرقه ی پروتستان است. و بعضی دیگر ظهور بورژوازی را علت اصلاح دینی کلیسا و پیدایش فرقه ی پروتستان می دانند.

به هر حال در این دوران مسیحیت را مطابق با منافع و امیال بورژوازی تفسیر کردند. در اندیشه ی شخص بورژوا هیچ امر مقدّسی وجود ندارد جز (پول و سرمایه) و به خاطر این که اندیشه خود را جنبه ی دینی بدهند به مخالفت با روحانیت کلیسا پرداختند. و این شد که تفسیر مسیحیت به گونه ای صورت گرفت که مطابق با امیال و منافع مادی بورژوازی باشد.

آنان این عمل را با (حذف روحانیت مسیحی) و به نام (مسیحیت اصیل) و (مسیحیت منهای روحانیت) انجام دادند. به هر حال از مشخصات ذاتی اومانیسم اصالت سود و سرمایه می باشد. یعنی فرهنگ ضد عدالت سرمایه داری و سودگرایانه در دامن اومانیسم غربی به وجود آمد.

مکتب اصالت سود و سرمایه که تنها مکتب فکری و فلسفی آمریکا است در تفکر جدید غرب جایگاهی ویژه دارد آن چه را این مکتب مطرح می کند این است که حقیقت یعنی (آن چه در عمل مفید و سودآور است) و به قول ویلیام جیمز برجسته ترین شخصیت مکتب (پراگماتیسم): پیامبران و متفکرانی که برای

مردم میسر بوده اند و آنان را به جستجوی حقیقت می خواندند، غافل از این بوده اند که حقیقتی به جز سود و فایده وجود ندارد. (1)

در پرتو همین اندیشه ی ضد بشری و ظالمانه امروزه سیستم بانکی و نظام رباخواری جهانی عملاً حاصل زحمات بسیاری از مردم کشورهای تحت سلطه را چپاول می کند. و روز به روز بر فاصله ی طبقاتی و فقر ملل محروم می افزاید. امروزه جهان استکباری بر این باور است که ثروت قدرت می آورد، و لذا از طریق شبکه ی بین المللی بانک ها قدرت و نفوذ خود را در همه ی جهان گسترش داده است و جالب این است که بدانیم یهودی ها و صهیونیسم بین المللی به طور عمده در سطح جهانی فعالیت اقتصادی خود را روی سیستم بانکی و بیمه متمرکز کرده اند.

و با همین شیوه اقتصاد جهان را در قبضه ی خویش گرفته اند. و از سوی دیگر تمام افکار عمومی جهان را نیز زیر نفوذ تبلیغاتی و بمباران فکری خودشان قرار داده اند. امروزه بزرگ ترین سازندگان فیلم در دنیا کمپانی هایی هستند که متعلق به سرمایه داری بین المللی و صهیونیسم جهانی هستند.

مطبوعات جهانی، شبکه های رادیو و تلویزیونی جهانی سرنخس تماماً در دست آن هاست. و به این ترتیب هم ذخایر ملل را چپاول می کنند و روز به روز بر فقر و محرومیت آنان می افزایند و هم افکار عمومی جهان را فریب می دهند به طوری که غارت و چپاول بین المللی خود را عدالت و حقوق بشر می نامند و جهان سرمایه داری را (دنیای آزاد) می گویند.

یعنی عدالت، آزادی نیست بلکه سرمایه داری و چپاول و غارت ذخایر ملل

ص: 179

محروم جهان آزادی است. این است که به نام آزادی، عدالت را ذبح می کنند. (1)

استکبار جهانی فرعون وار بر سر جهانیان فریاد می زند: «ای مردم آیا کشور با عظمت مصر از من نیست و چنین نه‌ها از زیر قصر من جاری نیست؟ آیا عزت و جلال مرا در عالم به چشم مشاهده نمی کنید؟ آیا من «به ریاست و سلطنت بهترم» یا این چنین مرد فقیر و خواری که هیچ منطق و بیان روشنی ندارد «و اگر موسی (ع) رسول خداست» چرا او را «دستگاهی نیست» و طوق های زرین بر دست ندارد؟ یا چرا فرشتگان آسمان همراه او نیستند؟ و به این تبلیغات دروغ و باطل قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شوند که آن ها مردمی فاسق و نابکار بودند. (2)

اصولاً استکبار جهانی قبل از استثمار و استضعاف دیگران، ابتدا آن ها را تحقیر می کند و از این طریق آن ها را به دامان خود می کشاند و نهایتاً افرادی لیبرال و غرب زده چون تقی زاده می سازد که مرعوب و فریفته ی فرهنگ غرب و خودباخته و بیگانه ی از فرهنگ خودی فریاد می زند: «ما باید از فرق سر تا کف پا غربی بشویم تا همه ی مشکلاتمان حل شود» (3).

به هر حال نتیجه ی پیدایش و رشد روحیه منفعت طلبی و سرمایه داری آن شد که جنبه های معنوی و اخلاقی از فعالیت های اقتصادی جدا گردد. و انسان عملاً به صورت ابزار و وسیله ای برای تحصیل ثروت بیشتر و کسب منافع انبوه تر در آید.

و در چنین جوّی شخصیت هر انسانی وابسته به منافع و سرمایه او گشت. ارزش ها همه رنگ اقتصادی و مادی محض پیدا کرد و چنین شد که انسان از

ص: 180

1- ویژگی های امپریالیسم بخش سیاستهای مالی امپریالیسم.

2- سوره زخرف / آیه 51.

3- ویژگی های امپریالیسم / ص 50 پاورقی.

خود بیگانه گشت و خویشتن حقیقی خود را فراموش کرد.

سرمایه داری بین المللی و استکبار جهانی با سیاستهای ظالمانه ی مالی و اقتصادی خود می خواهد:

1. بر ملل تحت سلطه ی خود اقتصاد تک پایه ای و تک محصولی را تحمیل کند تا بهتر بتواند به غارت منابع و ذخایر آنان پردازد.
2. اقتصاد ملی و سنتی و بومی محروم را متلاشی کند تا هرچه بیشتر به آستان استکبار جبین عبودیت بسایند.
3. انحصارات بین المللی و کارتل ها و تراست ها را در قبضه ی کنترل خویش درآورد تا بدین وسیله، تولید، توزیع، نرخ گذاری را بر اصل رقابت آزاد قرار دهد و با تقسیم بازار و کنترل قیمت هرچه بیشتر منافعش را افزایش داده، به منابع و مواد خام هرچه ارزان تری برسد.
4. صنایع مونتاژ و وابسته را در کشورهای تحت سلطه تقویت کند تا از بازار مصرف مطمئن بر خوردار شود و وابستگی ممالک وابسته را افزایش دهد و از دست مزدهای ارزان و هزینه های کمتر آن کشورها بهره ور شود.
5. ذخایر و منابع طبیعی و نیروی کار انسانی کشورهای محروم را تاراج کرده و به یغما ببرد.
6. سیستم بانکی و نظام ظالمانه رباخواری جهانی خود را گسترش داده، با دادن وام به کشورهای نیازمند، برای همیشه آن ها را مدیون و بدهکار و محتاج و مطیع نگهدارد.
7. و نهایتاً به شیوه های مختلفی چون ترور، اعمال زور، رشوه و باج خواهی مالی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی و سیاسی، چنگال پلید خود را هرچه بیشتر

به گلوی ملل مظلوم و محروم جهان بفشارد. (1) و به قول قرآن کریم: «حاصل خلق را به باد فنا دهد و نسل بشر را هلاک نماید». (2)

حال آن که خدا مفسدین و ستمگران و استثمارگران و چپاولگران غارتگر را دوست ندارد. و اسلام عدالت اجتماعی را هدف اجتماعی بعثت انبیاء می داند. (3) در اسلام، معنویت جزء لاینفک عدالت اجتماعی است یعنی بدون معنویت عدالت اجتماعی تحقق پیدا نمی کند و به عبارت دیگر معنویت پایه و اساس عدالت اجتماعی است.

از نظر قرآن در آن واحد هم باید نظام روحی و فکری و اخلاقی و معنوی خودمان را درست کنیم و هم نظام اجتماعی و روابط بیرونی را. (4) این است که از نظر قرآن انسان وقتی خود را مستغنی و دارای همه چیز می بیند، این امر در درونش اثر می گذارد و آن را نیز خراب می کند یعنی همین قدر که مال و ثروت جنبه ی سودجویی به خود گرفت و به شکل وسیله ای درآمد برای آن که انسان به کمک آن خود را بزرگ و با اهمیت جلوه دهد، دیگر روابط درونی نمی توانند از تأثیر این عامل بیرونی قوی برکنار و مبرا باقی بمانند و تحت فشار آن، آن ها نیز به فساد کشیده می شوند و انسان طغیان می کند. (5)

به هر حال اگر در جامعه ای معنویت نباشد، عدالت اجتماعی برقرار نخواهد شد، و اگر عدالت اجتماعی برقرار نباشد پایه ی معنویت هم متزلزل خواهد شد و لذا هزاران هزار بیماری روانی به وجود می آید، محرومیت ها و عقده های روانی، فساد و فحشاء رشوه و دزدی و احتکار گران فروشی و نهایتاً انفجار به

ص: 182

1- شناخت استکبار جهانی، فصل چهارم شیوه های اقتصادی.

2- سوره ی بقره / آیه 205.

3- سوره حدید / آیه 25.

4- پیرامون انقلاب اسلامی / ص 136.

5- اقتباس از آیات 6-7 سوره ی علق همان کتاب.

وجود می آید. تلازم عدالت و معنویت و معنویت و عدالت یک اصل است، محرومیت جامعه از هر یک از این دو موجب نفی و محرومیت از دیگری شده و انقلاب اسلامی را متوقف یا منحرف خواهد کرد.

ضد ارزش به جای ارزش!

گفتیم که تهاجم فرهنگی یعنی ضربه زدن به عقاید، اخلاقیات و ارزش های اسلامی از طریق ترویج فساد و فحشاء و بی بندوباری، جهل و خرافات، تحمیل عقاید انحرافی و التقاطی، تشکیل گروه ها و باندهای هنری، ادبی، علمی، سیاسی و غیره، ساختن فیلم های مبتذل سینمایی و تلویزیونی، تبلیغ مدها و لباس ها و نیازهای کاذب و خلاصه از طریق استفاده از همه ی امکانات تبلیغاتی و مطبوعاتی و هنری و علمی و اقتصادی. تا از این طریق ریشه های اصیل مبانی اعتقادی و فرهنگی و اخلاقی و معنوی را به خصوص در جوانان قطع نمایند. این است که ارزشهای کاذب را رشد می دهند، ضد ارزش ها را حاکم می کنند، اومانیزم و لیبرالیسم را ترویج می کنند. سکولاریسم و لائیک (جدایی دین از دنیا، جدایی دنیا از آخرت، جدایی دین از سیاست و جدایی اخلاق از سیاست) را ترویج می کنند، نیهیلیسم و پوچ گرایی و الکی خوش بودن و بی خیال بودن و بی هدفی را حاکم می کنند. نسبت دین، نسبت اخلاق، نسبت معرفت را مطرح می کنند، قبح اعمال قبیح و حسن اعمال حسن را نفی می کنند، گاهی ناسیونالیسم و ملیت و قومیت را به صحنه می آورند و گاهی انترناسیونالیسم یعنی جهان وطنی را، و گاهی کاسموپولنیسم یعنی نفی همه قیود ملی و وابسته نبودن به یک فرهنگ خاص را مطرح می کنند تا هرچه رنگ اصالت دارد از بین برود، تا هرچه ریشه دار است نابود شود، تا همه بی اصل و بی ریشه و بی بته باشند، تا هیچ

فرهنگ و تمدن و هویت مستقل و اصیلی باقی نماند.

یکی از اهداف مشخص استکبار جهانی در تهاجم فرهنگی فسادپروری و گستردن فرهنگ فحشاء و بی بندوباری است. (برهنه‌گری، سکس‌گرایی، ارتباط‌های ناروا، افزایش طلاق، کاهش ازدواج، عروسکی شدن زن، قمار، اعتیاد، مشروبات الکلی، شب‌بیداری‌های ضداخلاقی، و... از نمودهای زندگی فروپاشیده‌ی غربی است.

امپریالیسم می‌کوشد نسل پایدار ما را با این فسادها از پایندازد. و هراس‌انگیزترین تاک تیک، در تهاجم فرهنگی غرب، گستردن بی بندوباری اخلاقی و جنسی است. آنان می‌خواهند برای فلج کردن نسل ما و ویران‌سازی بنیادهای اصیل فرهنگی و درهم‌ریزی اصالت‌ها و سنت‌هایش، فرهنگ مبتذل غرب را در بین ما بگسترانند.

ازدیاد جوراب‌های نازک نمود پیدا کردن کراوات، پس رفتن روسری‌ها، رواج نوارهای ناشایست، گسترش رمان‌های جنسی، پیدایش کلپ‌های زیرزمینی، عروسی‌های ناروا، روند عشق‌گرا و غمزه‌آلود کارهای هنری، گریز از کار پیکار و مطالعه، آرایش‌ها و خودآرایی‌های افراطی، افزایش مدپرستی، تجمل‌گرایی و مصرف‌زدگی، دلدادگی به اعتیاد، تمایل به تن‌آسایی، علاقه به میزداری، اشتغال به شغل‌های کاذب، استفاده از برنامه‌های نامطلوب رسانه‌های کشورهای همسایه و... همه نمودهای وحشت‌انگیز تهاجم فرهنگی غرب است. و این پیش‌روی غرب، اندک‌اندک ادامه دارد.

نکته قابل‌دقت این‌که نسل جوان ما از همه‌ی تاک‌تیک‌ها در برابر آلودگی‌های جنسی آسیب‌پذیرتر است. زیرا اولاً بسیاری از گناهان، کم‌لذت است و همراه با ترس و هراس، شکل می‌گیرد. اما گناهان جنسی لذت‌آلود است.

و در آن قلمرو، لامسه، سامعه و باصره با آتش درونی هم دستی می کنند.

ثانیاً بسیاری از گناهان انگیزه ای در دورن ندارد ولی گرایش های انحرافی در امور جنسی پشتوانه ای توانمند و توفنده به نام غریزه دارد. از این رو کشتش های آشناک درونی به بحران های جنسی دامن می زند. ثالثاً مسایل جنسی جاذبه های دل رُبای بیرونی قوی و متنوعی دارد. در هر کوی و برزن خانه و خیابان، در روزنامه، مجله و کتاب، در تلویزیون، سینما و تماشاخانه های دیگر، می تواند جاذبه های دل فریب فراوان چشم و دل و اندیشه ها را به گناه بکشد و در خرمن ها آتش افروزد و این همه جاذبه های تحریک آمیز و وسوسه انگیز در گناهان دیگر کمتر است. لیکن باید توجه داشت که غرب با این همه شگرد و آن همه توانائی ها خود آفت دیده، آسیب پذیر و رو به مرگ است.

ما در برابر تهاجم فرهنگی غرب، به عزم جزم ملی، رشد آگاهی و غیرت دینی نیازمندیم و اگر به پیکار عمومی دست نزنیم در مقابله با تهاجم فرهنگی غرب توفیق حاصل نمی کنیم. (1)

آری، تباه کردن نسل رو به رشد و آگاهی یافته اسلامی و دور ساختن اسلام از مدیریت اجتماعی به عنوان یک نظام تمدن پرور، انسان ساز، ستم ستیز و تربیت کننده، از اهداف تهاجم فرهنگی غرب محسوب می شود.

استکبار جهانی برای مقابله با انقلاب اسلامی از شگردهایی چون حمایت از گرایش های ارتجاعی با ظاهر اسلامی، اسلام زدایی، جداسازی سیاست از دین و ترویج اصل لائیک و دفاع فریبکارانه از لیبرالیسم و دموکراسی و حقوق بشر بهره جویی می کند.

ص: 185

1- اقتباس از مقاله بحثی پیرامون تهاجم فرهنگی عرب از حسن عرفان نقل از روزنامه جمهوری اسلامی 15/10/71.

چرا ما که صاحب تمدن دیرین، پیشینه‌ی شکوهمند تاریخی، ادبیات غنی، فرهنگ گسترده، منابع سرشار، مذهب پویا، تکامل بخش، انسان ساز و فراگیر و نجات دهنده هستیم، غرب را مورد تهاجم فرهنگی قرار نمی‌دهیم و روح‌های عطشناک غربی را با زلال چشمه سارهای ماورایی اسلام سیراب نمی‌کنیم؟ اگر بخواهیم در میان بحران‌های عصر کنونی حرکت فرهنگی بیدار کننده و انسان ساز اسلام همه‌ی ملت‌ها را مجذوب کرده و به حرکت وادارد باید به عنوان کانون روشنی بخش و قلب تپنده‌ی جهان اسلام نگذاریم این چراغ پر فروغ کم‌نور شده و خدای ناکرده عوامل منحط فرهنگ غرب از زوایا و منافذی که خود باز کرده‌ایم خنجر خود را در این قلب تپنده فرو کنند.

خوشبینی ساده لوحانه به غرب به عنوان مرکزی برای حل مشکلات جامعه (از سوی غرب زدگان و غرب باوران و عناصر لیبرال و غیره) به جای اتکاء به نیروهای خودی و استعدادهای درونی، و غلتیدن به دنیاگرایی و تجمل پرستی که عمدتاً می‌تواند از مسئولین و اساتید دانشگاه‌ها و دبیران و آموزگاران فرهنگ و همه‌ی کسانی که به نحوی نقش الگویی در این مملکت دارند، نشأت بگیرد، راه‌هایی برای نفوذ فرهنگ بیگانه به شمار می‌روند. (1)

در کتب روایی ما شیعه‌ها، نشانه‌ها و علائم آخرالزمان بسیار زیاد و متنوع است به طوری که در آن‌ها جزئیات زندگی و اعتقادات و اعمال مسلمان‌ها و رواج بدعت‌ها و سنت‌های ملل بیگانه به خصوص بنی اسرائیل (صهیونیسم جهانی) مطرح گردیده است که ما در این جا به دو حدیث در باب رواج فحشاء و منکرات و ضد ارزش‌ها اکتفا کنیم.

ص: 186

1- اقتباس از مقاله‌ی نگاهی به پیشینه‌ی تهاجم فرهنگی از ابراهیم افتخار نقل از روزنامه جمهوری اسلامی 31/6/71.

سلمان فارسی می گوید حضرت رسول اکرم(ص) در خطبه ای که در حجهالوداع بیان فرمود، در مورد آینده ی بشریت چنین فرمود: «به تحقیق از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب و ضایع کنند و از شهوات پیروی کنند و تمایلشان به سوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می شمارند و دین را به دنیا می فروشند. پس در چنین شرایطی همان طور که نمک در آب حل می شود، دل مؤمن و اندرون او حل و ذوب می گردد. به علت آن چه از منکرات می بیند و قدرت تغییر و اصلاح آن را ندارد. ای سلمان در آن زمان چیزی را از طرف مشرق و چیز دیگری را از طرف مغرب برای مردم می آورند و بدین وسیله امت مرا رنگ می کنند! پس وای بر ضعیفان امت من از دست این ستمگران و وای بر ایشان از خدا به افراد کوچک و زبردست رحم نمی کنند و احترام بزرگان را به جای نمی آورند و از خطاکار در نمی گذرند.

گفتار آنان همه دشنام و زشتی است، هیکل آنان هیکل آدمی ولی دل های آنان دل های شیاطین است. ای سلمان در آن زمان مردان خود را شبیه زنان می کنند و زنان خود را شبیه مردان».

در حدیثی دیگر اصبع بن نباته از قول حضرت امیرالمؤمنین(ع) چنین نقل می کند: «در آخرالزمان و نزدیکی های ظهور قیامت که بدترین زمان ها است، زنانی ظاهر می شوند که بی حجاب و عریان هستند و خود را زینت کرده و به نامحرم نشان می دهند، و از دین خدا خارج شده و در فتنه ها داخل می شوند، و به شهوات نفسانی متمایل شده و با سرعت به سوی لذات می روند حرام خدا را حلال می شمردند، این گونه زنان همیشه در دوزخ خواهند بود.⁽¹⁾

ص: 187

1- رجوع شود به کتاب مهدی موعود / ترجمه علی دوانی / باب 30 / علامت ظهور حضرت.

آری، پدیده‌ی بی‌حجابی آن‌هم با خصوصیات ذکر شده، تا قرن اخیر در جوامع اسلامی امری غیر قابل‌تصور و قبول بود و به هیچ وجه مصداقی نداشت. اما از وقتی که ملل اسلامی با بیگانگانی آشنا شده و احساس خودباختگی نسبت به آن‌ها کردند، این سنت و بدعت نادرست و ویرانگر در بین آنان پدیدار شده در جامعه‌ی ما نیز تا قبل از مسأله‌ی کشف حجاب توسط رضاخان و آشنایی و خوگرفتن با ملل غرب و آداب و رسوم آنان، چنین امری مطرود و غیر قابل‌پذیرش بود به طوری که خانواده‌های اصیل مسلمان سخت با آن به مقابله برخاستند، اما بنا به زمینه‌ای که رژیم وابسته برای مفاسد اخلاقی و دین‌زدایی فراهم کرده بود موج بدعت‌ها و سنت‌های نادرست و ویرانگر جامعه را فرا گرفت. و پدیده‌ی بی‌حجابی رواج و تعمیم یافت و امری عادی و مأنوس برای افکار عمومی شد، تا آن‌جا که هم‌اکنون نیز کنار گذاشتن آن برای عده‌ای فریفته و مفتون ارزش‌های کذائی فرهنگ و تمدن غربی امری سخت‌ناگوار جلوه کرده و آن را جزو شئون زندگی خود می‌پندارند!

از آن‌جایی که یکی از خصوصیات فطرت انسان مطلق‌طلبی و گریز از محدودیت است لذا حتی کسانی که در جهت انحطاط حرکت می‌کنند، هرگز به یک حد معین راضی نمی‌شوند. بلکه در هر حال در جستجوی ماورای مرزهای موجود هستند. اگر در مسیر مال‌اندوزی هستند، به ثروت معین راضی نمی‌شوند، اگر در جهت کسب قدرت و تحصیل مقام هستند، مدام چشم به قدرت بیشتر و جاه و مقام بالاتر دارند، اگر در مسیر شهوترانی هستند، روز به روز بی‌بندوباری خود می‌افزایند و سعی می‌کنند با زیاده‌روی خود را راضی و خشنود سازند اما باز هم شکست می‌خورند.

عده‌ای از این قبیل افراد وقتی اضطراب درونی‌شان بعد از رسیدن به ثروت و

مقام و شهوت و امثال آن فرو نمی نشیند دست به خودکشی می زند و این نهایت نیهیلیسم و پوچ گرایی است. آمارهای موجود نشان می دهد که بیشتر خودکشی ها در کشورهای غربی در بین طبقه ثروتمند و مرفه و بی بندوبار است که ظاهراً به همه گونه امکانات عیش و نوش دست یافته اند. اما چون ارضاء نشده اند سر از پوچگرایی و نیهیلیسم در آورده، چاره را در خودکشی دیده اند.

با تجربه ثابت شده است که اصولاً سلامتی، زیبایی، ثروت، قدرت، مقام و شهوت و تجملات و مصرف گرایی سبب تقویت خودخواهی های انسان می شود. و او را از خدا و دین و مقدّسات دور می سازد. شخص در حال برخورداری، به آن چه دارد مغرور است و بر خود می بالد و به دیگران فخر می فروشد و دچار نخوت و تفرعن می شود.

فرهنگ غربی که فرهنگ مصرف است از راه های گوناگون مردم را به زیاده روی در مصرف و تجملات و نهایتاً فحشاء و بی بندوباری و امید دارد تا بازار کالاهای خود را رواج بخشد و مکارانه جیب آن ها را خالی کند.

هرجا که فرهنگ غربی در آن رسوخ یافته اسراف و زیاده روی در مصرف نیز در آن جا جزء اصول زندگی شده و مشکلات زیادی با خود به همراه آورده است. اسراف و مصرف و حاکمیت تجملات و فحشاء و بی بندوباری و ضد ارزشهای دیگر هم چون قمار، شراب، رشوه، ربا و نظایر این ها به طور کلی سبب می شود مخارج زندگی بسیار سنگین شود و انسان برای تأمین هزینه های کمرشکن زاید حیوانی، شب و روز دوندگی کند و خود را دچار زندگی قسطی و پیش فروخته نماید و از زندگی خود از لحاظ تکامل روحی و رفاه و آسایش

اگر انسان تمامی علوم و فنون را تحصیل کند اما از تسلط بر نفس خود ناتوان باشد، از رسیدن به سعادت و کمال باز می ماند. تمامی پیشرفت های علمی و صنعتی، در صورتی که همراه با اصلاح درون نباشد مانند کاخ های سر به فلک کشیده ای است که بر فراز کوه آتشفشان بنا شده باشد.

از این رو، در مکتب اسلام تربیت روحی و اخلاقی انسان یعنی برنامه انسان سازی در رأس کلیه برنامه ها قرار دارد. نگاهی به وضع اسف بار دنیای متمدن امروزی، اهمیت و ضرورت توجه به انسان سازی را به خوبی نشان می دهد.

در جهان امروزی گر چه پیشرفت های علمی و صنعتی چشم گیری نصیب انسان شده است اما چون این پیشرفت ها در خارج از موازین انسانی و اخلاقی قرار گرفته، انسان را به سعادت لازم نرسانده بلکه حتی در مراحل زندگی را در کام او بسیار تلخ و ناگوار ساخته است.

آلبرت اینشتین در این باره می گوید: «پیشرفت های صنعتی با ماشین های عظیم الجثه خود به جای اشیاء و مواد ضروری گیوتینی برای قطع ریشه ی انسانیت می سازد». (2)

دنیای متمدن امروزی، دنیای منهای اخلاق است، دنیایی است که در آن هرکس تنها به فکر خویش است. دنیایی است که شهوترانی، بی بندوباری، تزلزل بنیاد خانواده، اعتیاد، افزایش وحشتناک جرم و جنایت، تجاوز به حقوق دیگران، از ویژگی های آشکار آن است. در این کشورها تنها مردم از دست

ص: 190

1- رجوع شود به کتاب فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی / اثر دکتر غلامعلی حدادعادل.

2- جهانی که من می شناسم / ص 108.

همدیگر در امنیت نیستند، بلکه کشورهای جهان سوم نیز از دست آن‌ها خواب راحتی ندارند.

ارمغان تمدن امروزی به کشورهای جهان سوم، فقر و بدبختی، بیماری و گرسنگی فساد اخلاق است و این است حاصل تمدن منهای اخلاق انسانی.

و هم اکنون اغلب اندیشه مندان بیدار در کشورهای پیشرفته از وضع موجود در این کشورها زبان به شکوه و شکایت گشوده اند و از فساد و تباهی و ستمگری موجود در این کشورها به ستوه آمده اند. در این کشورها سخن از بحران معنوی فراگیری است که بنیان زندگی نسل جدید را متزلزل کرده و زندگی را در نظر آنان به کابوسی دردآور تبدیل کرده است.

به طوری که بر طبق آمار رسمی، میزان خودکشی و امراض روانی و اختلالات روحی در این کشورها از همه جا دیگر دنیا بیشتر است حال آن که وسایل رفاهی موجود در این کشورها بیشتر از کشورهای دیگر است.

این مسأله نشان دهنده‌ی آن است که انسان علاوه بر نیازهای مادی، نیازهای معنوی دیگری نیز دارد که دامنه اش بسی وسیع تر از نیازهای مادی اوست و اگر این نیازها برآورده نشود هرگز روی سعادت نمی بیند و از زندگی خود سودی نمی جوید.

فرهنگ و تمدن غربی و شرقی با بینش مادی و تجارتي حاکم بر آن، هرگز قادر نیست نیازهای اصیل معنوی انسان را برآورده سازد و او را به یک زندگی سالم رهنمون شود. آمارهای تکان دهنده و وحشتناکی از سوی سازمان های بین المللی منتشر گردیده است که نشان دهنده‌ی سقوط انسانیت در جهان غرب است.

گسترش فساد و انواع انحرافات اخلاقی در کشورهای غربی نشان دهنده‌ی

این واقعیت است که اگر به موازات پیشرفت های علمی، به پرورش اخلاقی و معنوی انسان ها توجه نشود، چه سرنوشت تلخی در انتظار آن ها خواهد بود.

زیرا اصولاً نظام های غیر الهی و حکومت های طاغوتی و استعماری همواره سعی می کنند که انسان را از فطرت اصیل خود دور کنند و سرگرم امور پست و بی ارزش سازند تا بتوانند او را در خدمت خود در آورند. یکی از شیوه هایی که نظام های طاغوتی و استعماری همواره مورد استفاده قرار می دهند، ترویج بی بندوباری و شهوترانی در بین مردم و به خصوص نسل جوان است. وقتی قشر جوان در یک اجتماع به بی بندوباری و هوسرانی خو کرد و شب و روز به فکر خوشگذرانی و بوالهوسی بود، طبیعی است که فکر و روح او از توجه به ارزش های انسانی و معنوی باز می ماند و هرگز نمی تواند شرف انسانی و استقلال فکری و سیاسی خود را حفظ و نگهداری کند.

و همان طور که قبلاً اشاره کردیم یکی از زمینه های بسیار مساعد برای سوق دادن نسل جوان به سوی بی بندوباری وجود میل نیرومند جنسی است. اما اسلام برای هر یک از امیال حریمی تعیین کرده است و هیچ مسلمانی حق ندارد پا از حریم فراتر بگذارد. برای میل جنسی نیز اسلام حدودی را تعیین کرده است تا به طرز صحیح و متعادل ارضا شود و از هر نوع لجام گسیختگی جلوگیری به عمل آید.

در نظام های الهی با دقت و مراقبت کامل سعی می کنند انسان را در مسیر مستقیم انسانیت ثابت قدم نگهدارند و روز به روز او را به سوی رشد و تعالی سوق دهند. اسلام ارضای میل جنسی را از طریق ازدواج محدود کرده و پرداختن به آن را در خارج از محدوده ی ازدواج به کلی منع کرده است تا از غلتیدن انسان در ورطه ی شهوت پرستی جلوگیری به عمل آورد و از حریم

جامعه‌ی انسانی باید جامعه‌ی ای باشد که در آن زمینه برای تحریک و تهییج شهوات فراهم نباشد تا هر یک از زن و مرد بتوانند در محیطی پاک و سالم به انجام وظایف اجتماعی و انسانی خویش همت گمارند. (1)

خلاصه‌ی کلام این که باید بدانیم استکبار جهانی می‌خواهد:

1. ارزش‌های اصیل اسلامی و انسانی و اصالت‌های فرهنگی ملت مسلمان ایران را نفی کند.

2. در نظام آموزشی و تعلیم و تربیت ما نفوذ کرده آن را تحت کنترل خود درآورد.

3. فساد و فحشاء را در سطحی گسترده ترویج نماید.

4. اعتیاد به مواد افیونی و مخدر را در بین جوانان گسترش داده و قوای جسمانی و روانی آن‌ها را فلج نماید.

5. با یک طرح دقیق به اسلام زدایی در بین ملل مسلمان به خصوص مسلمان ایران بپردازد تا جامعه را به تدریج از اسلامی بودن به سوی ملی‌گرایی و یک نظام لائیک و غیر مذهبی سوق دهد.

6. غرب می‌خواهد که ما با مکتب خودمان ارتباط مستقیم نداشته باشیم تا آن چه را خود می‌خواهند به نام اسلام به خورد ما دهند.

7. ارزش‌های الهی و انسانی اسلامی را مسخ کرده و واژه‌های ارزشی و اخلاقی را با معانی غلط انحرافی، قلب شده، وارونه و مطابق دلخواه خودشان در جوامع اسلامی تبلیغ کند. (2)

ص: 193

1- برگرفته از مباحث اخلاقی کتاب بینش اسلامی سال اول دبیرستان / چاپ 1366.

2- رجوع کنید به ویژگی‌های امپریالیسم بخش سیاست‌های فکری و فرهنگی امپریالیسم و شناخت استکبار جهانی بخش روش‌های اجرایی و عملی استکبار.

ناسیونالیسم قومی و نژادی به جای انترناسیونالیسم ایمانی

پس از رنسانس و در قرن شانزدهم کسانی هم چون ماکیاولی ایتالیایی و ژان بُدِن فرانسوی به تقویت و تثبیت علمی ناسیونالیسم پرداختند و در قرون هجدهم و نوزدهم به تدریج در سراسر اروپا رواج یافت و در پرتو این اندیشه راه های نژادپرست نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا ظهور کردند. قوت این تفکر به قدری بود که دو جنگ جهانی را به وجود آورد. (1)

در جهان اسلام، اعراب، در مقابل تهاجم استعماری غرب دست به تشکیل نهضت های ناسیونالیستی زدند و از آن برای حفظ استقلال و آزادی ملت خود استفاده کردند. (2)

اما باید دانست این مذهب و فرهنگ انسانی و وحدت فکری است که همواره به وسیله ی ناسیونالیسم مورد تهاجم واقع شده است. استعمار برای جدا کردن مردم از یکدیگر با حربه ی ناسیونالیسم پیوسته اقدام کرده و تفرقه می آورد. طرح ملی گرایی و اعتقاد به اصالت ملیت همیشه از سوی استعمار برای نفی روح اسلامی و اتحاد ایمانی ارائه شده است. ناسیونالیسم حربه ایست برای جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی به ملل مسلمان دیگر و نفی شعار (نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی).

ناسیونالیسم وحدت امت اسلامی را زایل کرده، مانع اتحاد ایمانی ملل مسلمان می شود، شعارهایی چون غرور ملی، پان ایرانیسم، تفکر ایرانی، هنر

ص: 194

1- مقدمه ی کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام.

2- به کتب سیری در اندیشه سیاسی عرب و تفکر نوین سیاسی اسلام از دکتر حمید عنایت رجوع کنید.

ایرانی، ادبیات ایرانی، فرهنگ ایرانی، و صدها شعار دیگر از این قبیل. همه راه را برای درهم کوبیدن اتحاد اسلامی و اخوت ایمانی و تحقق وحدت اصیل و نیرومند میان مسلمین و مؤمنین جهان هموار می کند.

آرمان اسلام اتحاد ایمانی مسلمین جهان است، تشکیل امت واحد است. اسلام عامل پیوند و اتحاد میان انسان ها را وحدت، ایمان و اشتراک در عقاید و آرمان می داند. اعتقاد به خدا، اعتقاد به معاد و وحی الهی و رسالت پیامبر(ص) و وحدت قبله و احیای در اعمال و فرایض چون نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر همه عواملی هستند که مسلمین جهان را قلباً به هم پیوند می دهد. البته ناسیونالیسم در حد اتحاد و همدلی میان یک جمعیت محدود مشروط به رعایت ضوابط دین و شریعت مطلوب است و نباید بهانه به دست دشمن بدهیم که به نام نفی ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم ایمانی، ممالک مسلمین مورد تهاجم بیگانه قرار گیرد.

به هر حال غرض این است که اسلام در مرزهای تنگ و مصنوعی جغرافیایی نباید محصور بماند، اسلام دینی است جهانی، و به دلیل جهانی بودنش، جهان خواران از آن وحشت دارند و سعی می کنند با حربه ملیت با آن مبارزه کنند. (1)

کاسموپولیتیسیم (جهان وطنی) یا جهان ولایی: یعنی عدم توجه دولت ها و ملت ها به مصالح و منافع خویش؛ بلکه اندیشیدن به مصالح و منافع جهان و بشریت. به عبارت دیگر یعنی (بی وطنی) و نفی هرگونه معیار برای اتحاد بشری، و ترویج نوعی بی قیدی و لاقیدی نسبت به همه ی معیارها و موازین اتحاد آفرین

ص: 195

1- رجوع کنید به بخش اول خدمات متقابل ایران و اسلام و ویژگی های امپریالیسم / ص 148 به بعد.

بدیهی است که تفکر کاسموپولیتیسیم (جهان ولایی) تفکری صددرصد استعماری است که به وسیله ی فراماسونری و صهیونیسم جهانی تبلیغ می شود، تا همه ملل و دول را تحت سلطه و قیادت استعمار جهانی درآورند. و به همین جهت به موازات چنین تبلیغاتی (دنیسم و لامذهبی) یعنی نفی باور به نبوت و کتب آسمانی و معاد را هم تبلیغ می کنند تا بشریت از هرگونه تعهد و مسئولیت خود را خالی دیده به هر ابتذال و دنائت و خیانت و جنایتی تن دردهد. (1)

روشن فکری به جای عالم دینی (روحانیت)

داستان کلمه ی روشن فکر را از دوران به اصطلاح روشنایی اروپا (عصر رنسانس) تا منورالفکری مشروطیت و روشن فکری عهد خودمان همه می دانند. (2)

جالب این که این کلمه کم کم شاخ و برگ هایی هم پیدا کرد که نتیجه ی قهری تکرار آن بود، برای روشن کردن افکار عامه. حال موضوع روشن شد و بعد ترکیباتی مثل روشن دلان (نابینایان)، روشن روان، روشن ضمیر، روشنگر، و اگر دقت شود عموماً پذیرفته اند که این روشنایی ها با نور علم (علوم تجربی) به دست می آید و از آن جا که در اثر تکرار و به طور مستقیم مقصود از علم، علم غربی (آمپریسم و ساینسیسم) القاء شده بود، هر که آن علم را نداشته باشد نورش را هم ندارد و در تاریکی و ظلمت خواهد ماند.

(تضاد میان روشن فکر و عالمان دین)، در حالی که در قرآن کریم نور، نور

ص: 196

1- سیر تفکر جدید در جهان و ایران / ص 51-52.

2- رجوع شود به کتاب غریزگی و در خدمت و جنایت روشن فکران اثر جلال آل احمر.

خداست و نور ایمان، و کفر و شرک (یعنی روح حاکم بر فرهنگ غرب) ظلمت است و بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ آیا این قضایا تصادفی است؟ آیا یک یک کلمات همین آثار و نتایج را ندارند. (1)

استعمار پیوسته کوشیده است گروهی از افراد نخبه و هوشمند را در کشور خویش یا کشورهای وابسته ی به خویش آن چنان پرورش دهد که انتقال دهنده و مبلغ و پاسدار فرهنگ استعماری به کشورشان باشند، از طریق تسلط بر زبان غربی، قدرت ترجمه، هنر، و هر طریق ممکن دیگر.

به قول ژان پل سارتر (نخبگان اروپا به ساختن و پرداختن بومیان نخبه دست یازیدند، جوان هایی را برگزیدند، و داغ اصول فرهنگ و تمدن غربی را بر پیشانی آن ها زدند، و دهانشان را از حرف های گنده خمیر مانند و دندان چسب پر کردند، و پس از یک اقامت کوتاه در متروپل (وطن اصلی استعمارگر) قلب شده و روانه ی وطنشان نمودند) (2).

این روشن فکران تربیت شده ی غرب و غرب زده و غرب گرا بهترین واسطه برای انتقال اصول تفکر غرب به ممالک خود هستند. نوشته های لازم دیکته شده را ترجمه می کنند، فرضیات را علم صددرصد جا می زنند، ادبیات نوین، شعر نوین، زبان نوین در کشور خویش ابداع می کنند و به پوک کردن افکار نسل جوان مملکت خویش می پردازند و فرهنگ و تمدن کهن خویش را نفی یا تخریب و یا آلوده می سازند. همان کاری که در ترکیه کردند و با تغییر خط و الفبای این کشور به لاتین، رابطه ی نسل کنونی و نسل های آینده را با فرهنگ ملی و اسلامی خودشان قطع کردند.

ص: 197

1- فرهنگ و زبان (مجموعه مقالات) اثر شمس الدین رحمانی / ص 61.

2- ترجمه ی فارسی کتاب دوزخیان روی زمین / ص 1 / مقدمه ژان پل سارتر.

این روشن فکران وابسته مطیع و برده‌ی اندیشه‌های مسموم و قلم‌های زهرآگین (مستشرقین) هستند. عرب‌شناسان غربی، ایران‌شناسان غربی، هندشناسان غربی، اسلام‌شناسان غربی که در حقیقت عمده‌های استعمارند، آنان به تحریف حقایق و اصالت‌ها می‌پردازند.

اصول فکری خودشان را القاء می‌کنند، کسانی چون فیلیپ حتی، ادوارد برون، دوزی هلندی، و صدها تن دیگر از این قبیل آلت مستقیم استعمار بوده‌اند. به قول دکتر حمید عنایت (دوره‌ی رونق شرق شناسی یعنی قرون نوزدهم روزگار هجوم استعمار به شرق بود، حقیقت آن است که شرق شناسی در دامن استعمار پرورده شده) (1).

تهمت کتاب سوزی به مسلمین که مدّت‌ها نقل هر مجلس بود ساخته‌ی اندیشه‌ی جرجی زیدان مسیحی و هم‌فکرانش برای نفی فرهنگ در جامعه‌ی مسلمین است. (2)

اینک با کلماتی چند از کلمات روشن فکران عصر مشروطیت آشنا شویم تا بهتر بتوانیم عمق مسأله را درک کنیم. تقی زاده: «و خلاصه این که ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس».

ناظم الاسلام کرمانی: «نگارنده‌ی این تاریخ را عقیده بر این است که اصلاح ایران جز به دست خارجه متعسّر (مشکل) بل متعذّر (نشدنی و غیرممکن) است».

عباس میرزا ملک آرا شاهزاده‌ی روشن فکر: «ما هرگاه بخواهیم از خود قانونی بگذاریم سال‌ها طول خواهد کشید. آخر الامر هم پوچ خواهد شد!»

ص: 198

1- مجموعه دین و جامعه اثر دکتر حمید عنایت / ص 45-46.

2- رجوع شود به کتابسوزی در ایران و مصر اثر شهید مطهری.

فرنگی‌ها سال‌ها در این خصوص زحمت کشیده‌اند، و راهی صحیح پیش گرفته‌اند. نتیجه‌ی قانون آن‌ها هم مشهود است که چه قدر ترقی کرده‌اند. بهتر آن است که قانون آن‌ها را ترجمه نماییم»⁽¹⁾.

به طور کلی روشن‌فکران از ترجمه در جهت انحطاط فکری و فرهنگی مسلمانان ایران بسیار استفاده کرده‌اند و به موازات ترویج عقاید و افکار دیکته شده غرب به اشاعه لامذهبی و بی‌قیدی نسبت به ارزشهای اصیل فرهنگ اسلامی کمک شایانی کرده‌اند، آنان آثار فراوانی را به نگارش درآوردند تا به اهداف پلید خود برسند مثلاً نگاه کنید به (الفبای جدید و مکتوبات اثر میرزا فتحعلی آخوندزاده که مشتمل بر عقاید و افکار میرزا ملکم خان ارمنی است، اصفهان نصف جهان از صادق هدایت، پروین دختر سامان از صادق هدایت، صحرای محشر از جمال زاده، مازیار اثر مجتبی مینوی، دو قرن سکوت اثر عبدالحسین زرین کوب) که همه مبتنی بر گرایشات شدید و افراطی ناسیونالیسم ایران باستانی و بیزاری از اسلامیت و زبان و ادبیات عرب و آن چه وابسته بدانهاست می‌باشد.

اما علمای دین یعنی روحانیت: اینان وارثان انبیاء(ع) هستند، مدادشان از خون شهیدان برتر است، تنها اینان نسبت به خداوند متعال خاشعند، پیوسته بیدار و بیدارگر و استعمار ستیز بوده‌اند. و علمشان نور الهی است، حکمت غیبی است، با عملشان و اعتقادشان آمیخته است، این است که استعمار و استکبار از آنان می‌ترسد، از علمشان از عقایدشان، از قلم و سخنشان و حتی از سکوتشان می‌ترسد و در تقابل با این عالمان عابد و این بیداران بیدارگر، عده‌ای پوچ و

ص: 199

1- رجوع شود به در تحلیل استعمار فرهنگی اثر محمد علی جاودان / صص 34-35.

پوک و بی هویت را به نام روشن فکر غرب زده ی مترقی به میدان فرستاده، میدان دین فروشی، وطن فروشی، ذلت و خواری و بدبهی است که همه ی علمای راستین دین، حافظ دین و وطن و عزت مسلمین بوده و هستند.

به قول جلال آل احمد: تمام خصایص و صفاتی که ما برای روشن فکر می شناسیم اینان (علمای دین) دارا هستند: اولاً اهل تحصیل و تحقیقند، ثانیاً اهل قلم و بیان هستند، ثالثاً در سطح مختلف به ارشاد و تربیت مشغول می باشند و این ها همان خصیصه هایی است که در هر روشن فکر باید باشد تنها فرقی که این ها با سایر روشن فکران دارند این است که معمولاً از غرب زدگی و کشیدن بار فرهنگ غربی و انتقال استعمارگرانه آن به ملت خویش به دور هستند. (1)

اما آن چه که رکن اساسی کار روشن فکری است، و روشن فکران به فراوانی از آن تهی و خالی هستند، صدق و درست کرداری و خلوص و خالی بودن از اغراض است که در طبقه ی علمای دینی خیلی فراوان تر از سایر طبقات دیده می شود. تمام این جهات وجود داشته که ما در دو قرن جدید از تاریخ ایران علمای مذهبی را در کنار و همراه و همگام با مردم دیده و رهبر هر جنبش آزادی بخش ملی و حتی منطقه ای می شناسیم.

تأثیر مستقیم و نیرومند میرزای شیرازی بزرگ مرجع پرهیزکار عصر ناصری در خورد کردن کمر استعمار و جهانگیری انگلستان بی اندازه شگرف بوده است، تا آن جا که می توان گفت این اولین مقاومت منفی پیروزمندانه شرق در برابر هجوم جهان خواران غربی بوده و شاید بتوان مدعی شد که پیروزی کشورهای استعمارزده را سالیان فراوان به پیش انداخته است.

ص: 200

تأثیرات سید جمال الدین اسدآبادی در آزادی هند و انقلابات ضد بیگانه مصر و سودان و آفریقای مسلمان و ایران قابل چشم پوشی نیست. همّت والای محمدتقی شیرازی میرزای دوم و شریعت اصفهانی در استقلال عراق و انقلاب ضد استعماری آن سامان کاری بس بزرگ را در اندک زمانی و با اندک تهیّه ای ممکن ساخت.

حرکت مشروطیت برای به دست آوردن عدل اسلامی از جانب بزرگان مراجع شیعی وقت ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبداللّه مازندرانی و حاج میرزا حسین خلیلی و عالمان ایران چون سید عبداللّه بهبهانی و طباطبائی و سید عبدالحسین لاری و امثال ایشان شروع شد. اگر مجاهدان مشروطیت تفنگ به دوش گرفتند به دلگرمی فتوای عالمان مذهب و پیش قدمی ایشان بود که آن همه فداکاری را به دنبال آورد و بنیاد نهاد. بعدها نیز در برابر اوّلین نشانه های هجوم خوردکننده گرایش های غربی در ایران، شیخ فضل اللّه نوری معتبرترین عالم موجود در ایران ایستادگی کرد، و تا آن جا مقاومت و پایداری نمود که زندگی در پناه بیگانه را ارزشمند ندانسته و شرافت سردار را پذیرا گشت. (1)

آل احمد در تحلیل نقش شیخ بزرگوار نوری می گوید: «در غرب زدگی به سرعت اشاره کرده ام که اعدام شیخ فضل اللّه نوری علامت استیلاّی غرب زدگی بود بر این مملکت».

و این جا می خواهم بیفزایم که گرچه ظاهراً اعدام آن بزرگوار علامت پیروزی مشروطیت به حساب آمد اما به علّت قضایای بعد و کودتای 1299، «روی کارآمدن رضاخان» و دیگر اتفاقات چهل سال اخیر آن واقعه بزرگ ترین

ص: 201

نشانه شکست مشروطیت بود و در عین حال واضح ترین علامت شکست روشن فکران. (1)

روشن فکرانی که به عنوان عمال استعمار زمینه اصلی فعالیتشان پوک و پوچ کردن فرهنگ ها و نابود کردن و فاسد نمودن زبان و فرهنگ و دین و اعتقاد است. مثلاً در (مضحکه ی تغییر خط و الفبا) در ایران، اولین زمزمه ها را در این زمینه، میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف و امثالهم شروع کردند.

فراماسون های غرب زده ای که سالهای سال به عنوان روشن فکران مترقی تبلیغ می شدند، در حالی که، اینان مأموریتی جز نابود کردن اعتقاد مذهبی و از بین بردن روحانیت و به فساد کشاندن اخلاق و سنت نداشتند و بعداً هم کسان دیگری در این زمینه، میدان داری ها کردند.

یکی، احمد کسروی که به صورت یکی از خدمت گزاران صدیق استعمار عمل کرد. دیگری سعید نفیسی یهودی الاصل بود که جواب اباطیل او را مرحوم جلال آل احمد در یکی از مقالات «سه مقاله ای دیگر» در همین زمینه تغییر خط، به خوبی داده است. یکی از دانشمندان سرسپرده ی استعمار دکتر عیسی صدیق است، که مژده می داد اکنون الفبای تمام اروپا، جز یونان و روسیه و آلمان، الفبای تمام آمریکای شمالی و مرکزی و جنوبی، الفبای استرالیا، الفبای بخش بزرگی از آفریقا و الفبای ترکیه همان الفبای لاتین است و حدس می زند که در آینده الفبای عمومی جهان خواهد شد.

دیگر علی اکبر سلیمی است که در کتابی به نام «راهنمای فرهنگ و اصلاح تعلیمات عمومی» که در سال 1326 نوشته و چاپ و منتشر کرده است داستان

ص: 202

تغییر خط را مطرح کرده و از آن حمایت می‌کند. نام اغلب هم‌زمان و هم‌فکران خویش را در آن آورده است. که عبارتند از: جبّار باغچه بان که وی از بیخ و بن با زبان فعلی فارسی و سلطه هزار ساله ی آن یعنی از زمان مسلمان شدن ایرانیان مخالف است و از آن نفرت دارد.

دیگر آقا نور حقیق، داعی الاسلام، ذبیح الله بهروز، مصطفی فاتح، رشید یاسمی، ابوالقاسیم آزاد مراغی و معروف تر از همه فراماسون‌های معروفی مانند میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به طالب اف، سید حسن تقی زاده، پرنس ارفع الدوله، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، ادیب الممالک فراهانی و میرزا ملکم خان ارمنی را می‌توان نام برد.

جالب این که رضاخان میرپنج نقش آتاتورک را در ایران به سرپرستی و هدایت محمدعلی خان فروغی یهودی الاصل فراماسون با تأسیس فرهنگستان بازی کرد و بعدها کسان دیگری مانند هاشم رضی نویسنده ی کتاب «ادیان بزرگ جهان» و محمد پروین گنابادی کنیه و نفرت خود را نسبت به زبان عربی ظاهر کردند.

زبانی که زبان وحی، زبان قرآن، زبان فرهنگ دینی و هویت مکتبی ما است. البته این روشن فکران وابسته به غرب و بیگانه از اسلام فراوان هستند. کسانی هم چون سعید نفیسی⁽¹⁾ و احسان یارشاطر فراماسون و ایرج افشار که در آثار و نوشته هایشان تجلیل از ایران باستان و فردوسی و کورش و داریوش به عنوان منجی یهود از اسارت و دفاع از اهداف و مقاصد یهودانه ی نظام پهلوی می نمودند و به نام ایران و ایرانیت با اسلام و دینداری به مقابله بر می خواستند.

ص: 203

1- یهودی الاصل و پرچمدار تغییر خط در زمان محمد رضا خان.

و در ازای این خدمات شکوهمند خود به صهیونیست‌ها و فراماسون‌ها از شهرت و محبوبیت برخوردار می‌شدند. (1) آری، در همان روزگاری که چادر عفت و حجاب عفاف و حیاء را از سر زنان مسلمان برمی‌داشتند و عمامه را ممنوع کرده و می‌خواستند روحانیت را تحت اطاعت رضاخان و انگلستان درآورند، مؤسسه‌ی وعظ و خطابه را درست کردند تا روحانی‌نمای باب طبع پهلوی و غرب تربیت کنند و این کار را محمدعلی فروغی نخست‌وزیر آن دوره انجام داد و کتاب آیین سخنوری وی محصول همان جریان است، کتابی که در کنار آیین دوست‌یابی دیل کارنگی از خانواده‌ی آمریکایی معروف به سلطان فولاد سالها در این مملکت به عنوان اخلاق روشن‌فکری جایی داشت.

لیکن عالم مبارز و روحانی آزاده مرحوم سید حسن مدرس را می‌بینیم که قهرمان مبارزه با قلدری و استبداد رضاخان است و در دوره‌ی صدارت وثوق‌الدوله قهرمان نجات ایران اسلامی از زیر بار ننگ استعمار انگلیس، این روحانی مبارز و مسئول بود که در برابر اولتیماتوم دولت روسیه مقاومت کرد و مجلس و ملت برای بار دیگر در مقابل استکبار جهانی سرفراز کرد.

این است که استکبار از روحانیت شیعه می‌ترسد و سعی در منزوی کردن او دارد، سعی در جدا کردن ملت از او دارد، از رهبری این انقلاب می‌ترسد لذا به طرق گوناگون از ابتدای پیروزی انقلاب خطوطی را در مقابلش مطرح کرده، از ولایت فقیه و روحانیت بیدار و انقلابی وحشت دارد لذا پیوسته در پی تضعیف آن است.

ملت مسلمان و بیدار باید بدانند تا زمانی که مردم به روحانیت آگاه و متعهد

ص: 204

1- رجوع شود به کتاب فرهنگ و زبان (مجموعه مقالات) مقاله‌ی فرهنگ، زبان و تمهیدات استعمارگران / ص 74 تا 45.

وفادار و معتقدند، تا زمانی که در خط ولایت فقیه باشند، دشمن هیچ کاری نخواهد کرد زیرا توانش را ندارد. این ندای امام خمینی (ره) بیدارگر قرن است که فریاد برآورد:

«روحانیون که خودشان چیزی نیستند، روحانیون هر چه دارند از رسول الله (ص) دارند. باید قطع ید رسول الله از این مردم بشود. این ها این را می خواهند تا اسرائیل با راحتی هر کاری می خواهد بکند. تا آمریکا هر کاری می خواهد بکند. تمام گرفتاری های ما از آمریکا است. تمام گرفتاری های ما از اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکا است» (1).

تعریف به جای حقیقت

امروزه ژودائیسیم یا جودیسیم یعنی یهودیگری و ستایش و پیروی از اصول فرهنگ یهود و ترویج یهودگرایی از ارکان فرهنگ غربی حاکم بر جهان است. فرهنگی که تحت رهبری فراماسونری است. اینان به دلیل بی وطنی و اعتقاد به کاشموتولیتیسم و آوارگی همه جا هستند ولی به هیچ جا تعلق ندارند علامتشان ستاره ی داود است، تاریخشان تاریخ تورات است و ایدئولوژیشان، ایدئولوژی ارتجاعی و نژادپرستانه و فاشیستی صهیونیسم است، آرمانشان سیادت یهود بر جهان است، امروزه صهیونیسم و فراماسونری یکی هستند یعنی فراماسونری بازوی سیاسی و فرهنگی صهیونیسم است. خدایشان یهود خدای تورات است، آنان به حضرت مسیح (ع) و حضرت محمد (ص) برای این که به مقام بالای ریاست فراماسونری یعنی درجه ی 33 برسند علناً دشنام داده و اهانت می کنند. (2).

ص: 205

1- از نطق مشهور امام خمینی (ره) در چهار آبان 1343 به مناسبت اعتراض به تصویب کاپیتولاسیون در زمان دولت حسنعلی منصور.

2- سیر تفکر جدید در جهان و ایران پاورقی / ص 52.

شیوه‌ی کارشان مبتنی بر مخفی‌کاری و نپهان روشی و نفاق است، دولت‌ها پیوسته برای مخالفت با دین و روحانیت دینی از فراماسونری بهره‌گرفته‌اند. مهم‌ترین تشکیلات فراماسونری از آن انگلستان و فرانسه و آمریکا است اما به دلیل سلطه‌ی صهیونیسم جهانی بر همه‌ی تشکیلات فراماسونری جهانی امروزه همه تشکیلاتشان واحد است و حرکتشان در جهت مطامع صهیونیسم بین‌الملل و سرمایه‌داری جهانی است.

هرچند مهره‌هایشان یعنی روشن‌فکران غربزده در مملکت ما هر دسته به یک‌خور فرنگی و فرهنگی بسته‌اند. یک دسته‌ی آخور فرانسه، دسته‌ی دیگر آخور آنگلوساکسون، دسته‌ی دیگر به آخور آمریکا. (1)

امروزه دست‌تحریف و پنهان‌کردن حقایق در همه‌ی مطبوعات، رسانه‌ها، رادیو و تلویزیون در کار است. اکثراً یا وابسته به (سیا) هستند، یا وابسته به صهیونیسم و یا فراماسونری جهانی. مثلاً قبل از سقوط رژیم منحوس پهلوی، روزنامه‌ی اطلاعات، خواندنی‌ها و فراماسون بودند، کیهان وابسته به سیا بود، همان طوری که رادیو و تلویزیون ایران در کنترل سازمان سیا بود، روزنامه‌ی آیندگان وابسته به صهیونیسم بود. (2)

به دانشجویان نخبه‌بورش تحصیلی می‌دهند، به کارمندان چاپلوس و خودفروخته‌بورش علمی و تخصصی می‌دهند و تحت لوای خدمات فرهنگی جهانی، به نابودی فرهنگ‌های ملل جهان می‌پردازند. مطمئن باشید مراکز دانشجویی ما در اروپا و آمریکا فعال‌ترین مراکز (سیا) است. (3)

و از این طریق به ترتیب جاسوس مبادرت می‌کنند. جاسوسان نیمه مخفی و

ص: 206

1- در خدمت و خیانت روشن‌فکران / ص 89.

2- ویژگی‌های امپریالیسم / ص 106.

3- همان کتاب / ص 109.

نیمه علنی، جاسوسان کاملاً مخفی و جاسوسانی که فقط با ارتباطات شفاهی کار می کنند و هیچ گونه مدرکی دال بر جاسوسی آن ها وجود ندارد. لذا سالیان سال می توانند در هر کشوری به جاسوسی برای اربابانشان ادامه دهند.

بدون این که کسی به ماهیت آن ها پی ببرد. آن هم با توجه به گستردگی سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی و با توجه به تکنولوژی های پیشرفته ای که در اختیار دارند. این چنین است که استکبار جهانی، به اداره و کنترل جهان می پردازد. اصولاً یکی از دلایل ایجاد کشور اسرائیل در کنار دریای مدیترانه، دقیقاً همین بوده که پایگاهی باشد برای کنترل دریای مدیترانه که نبض این منطقه است.

به هر حال جاسوسی و کسب اطلاعات مهم ترین خدمتی است که صهیونیسم و فراماسونری به وسیله ی نوکرانش برای استعمار جهانی انجام می دهد.

استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی و فراماسونری جهانی جهت تحکیم موقعیت خود با استفاده از کلیه شیوه های ممکن سعی دارد برتری سیاسی و فرهنگی خود را حفظ نماید و این را از طریق تسلط بر افکار عمومی به وسیله ی رسانه های گروهی به واسطه ی خبرگزاری های بین المللی، رادیو و تلویزیون ها، سینما و تئاتر و مطبوعات انجام می دهد.

استکبار می خواهد به خصوص در ممالک مسلمانی چون ایران به این اهداف برسد.

1. تبلیغ جهان شمول بودن فرهنگ غربی و جهانگیر شدن جبری آن.

2. لزوم قطع رابطه ی ممالک اسلامی با فرهنگ گذشته و حال خود.

3. لزوم تشبّه به فرهنگ غربی و اقتباس از آن.

4. لزوم خودداری از ابداع و اختراع برای جلوگیری از فاسد شدن فرهنگ

5. تجزیه و تلاشی فرهنگ سنتی و ملی مخصوصاً مسخ کردن مذهب.

6. تجزیه عمومی و همه جانبه ی جامعه های تحت سلطه. (1)

استاد شهید آیت الله مطهری (ره) در این مورد می گوید: «این ها (یهودی ها) ضمن این که نژاد باهوش و متقلب دنیا هستند همیشه دستشان روی شاهرگ های اقتصادی و شاهرگ های فرهنگی جامعه ی بشریت است... الان خبرگزاری های دنیابه دست یهود می چرخد. زیرا خبرگزاری، یکی از شاهرگ های بسیار حساس است، برای این که قضایا را تا حدی که برایشان ممکن است به آن نحو که دلخواه خودشان هست به دنیا تبلیغ کنند و برسانند. اصولاً در هر مملکتی، اگر (این ها) بتوانند شاهرگ ها را اشغال می کنند و مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی را می گیرند و در مراکزی راه پیدا می کنند که فکرها را به واسطه ی آن ها می توان تغییر داد و یا شاهرگ های اقتصادی دنیا را می گیرند. و این ها کارهایی است که یهود از قدیم الایام داشته و در عصر حاضر هم دارد. (2)

یهودیگری بین المللی برای رسیدن به مطامع خود، به تضعیف فکری و فرهنگی و اعتقادی و اخلاقی جوامع می پردازد، آن ها را از غیرت و شرف تهی می کند و گرفتار فساد و فحشاء و مواد مخدر و قمار و شراب و عشرت طلبی و تجمل و بی فکری و نفهمی می سازد. تفرقه به وجود می آورد و وحدت مردم را می شکند و اما بزرگ ترین حربه ی یهود تحریف است، تحریف حقایق و مسخ ارزش ها، آن ها شخصیت حضرت مسیح (ع) را تحریف کرده، از او چهره ای نرم خو، اهل تسلیم و سازش با دشمن ساختند. به قول شهید مطهری (ره):
(قرآن

ص: 208

1- جنایت جهانی / اثر شمس الدین رحمانی / ص 103-104.

2- سیره ی نبوی / ص 83-84.

کریم کلمه ی تحریف را مخصوصاً در مورد یهودی ها به کار برده است و با ملاحظه ی تاریخ معلوم می شود که این ها قهرمان تحریف در طول تاریخ هستند). (1)

آن ها قرآن مجید را نیز تحریف کرده و در سال 1968 هزارها نسخه از آن را چاپ کردند و یک سال بعد یعنی در سال 1969 با تحریفات بیشتری دست به انتشار مجدد قرآن زدند. آری، یهود تنها سودی را که می طلبد پول است و به خاطر آن هر حلالی را حرام می کند. امروزه مهم ترین سود برای آنان قتل مبارزان عرب و مسلمان است، پیشوایان صهیونیسم از جمله (وایزمن، شارون، بن گورین)، برای مظلوم نمایی به کمک نازیسم آلمان و رهبران گشتاپو یهودی کشی راه انداختند تا زمینه را برای تشکیل دولت اسرائیل و مهاجرت یهودیان جهان به فلسطین اشغالی آماده کنند). (2)

صهیونیسم چیست؟

کلمه ای است که بیانگر شقاوت و نژادپرستی و دنیاداری است، هر صهیونیستی، یک یهودی است، اما هستند یهودیانی که خود را مخالف صهیونیسم می دانند، صهیونیسم ظاهراً از اواخر قرن نوزدهم میلادی به وجود آمده است با این مشخصات:

1. اعتقاد به برتری و قومی نژادی یهود.
2. کوشش برای ایجاد حکومت جهانی یهود.
3. تلاش برای بازگشت یهود به سرزمین موعود که همان فلسطین باشد.

ص: 209

-
- 1- رجوع کنید به کتاب تحریفات عاشورا / و مورخه کتاب این سه یهودی اثر محمد قطب / ترجمه محمد علی عابدی.
 - 2- فرهنگ و زبان (مجموعه مقالات) / ص 17.

پس هر کس دارای این سه عنصر اعتقادی باشد حتماً صهیونیست است. (1) صهیونیسم یعنی بازگشت به صهیون که نام کوهی است در اورشلیم و برای یهودیان مقدس است. این سرزمین را ارض موعود هم می گویند یعنی سرزمینی که در تورات، رسیدن به آن و تملک آن به یهودیان وعده داده شده است.

صهیونیسم پس از پیدایش موج ضدیت با یهود (آنتی سمیتیزم) در اروپای شرقی در اواخر قرن نوزدهم و تحت تأثیر موج نهضت های ناسیونالیستی و نژادپرستانه اروپا به وجود آمد. ظاهراً پیشگام ایجاد صهیونیسم (تئودور هرتسل) روزنامه نویس مجارستانی بود، پس از فراخوانی یهودیان سراسر جهان اولین کنگره ی صهیونیسم در سال 1897 تشکیل شد، که موفقیتی نداشت.

بعداً بر اثر اقدامات یک دانشمند یهودی به نام (وایزمن) که اولین رئیس جمهور اسرائیل شد، (دولت انگلستان) طی اطلاعیه ای به نام (بالفور) موافقت کرد که میهن یهود در فلسطین تشکیل و تأسیس شود، و در فاصله دو جنگ جهانی و در اثر آزاد یهود به وسیله ی نازی ها (که گفتیم خود سران یهود هم در این یهود آزاری شرکت داشتند!!) یهودیان گروه گروه به سوی فلسطین روانه شدند، هر چند اعراب مسلمان ساکن فلسطین مقاومت کردند. اما پس از پایان جنگ جهانی دوم (سازمان ملل متحد) با تجزیه فلسطین و تشکیل یک دولت (یهودی) در آن موافقت کرد و این دولت بلافاصله پس از خروج (انگلستان) از فلسطین به وجود آمد. (2)

آری، استعمارگر پروفرتوت یعنی انگلستان در دوران استعماری خود دو

ص: 210

1- جنایت جهانی / ص 11-12.

2- رجوع کنید به فرهنگ سیاسی داریوش آشوری و دیگر فرهنگهای سیاسی و کتاب جنایت جهانی بخش تاریخ صهیونیسم.

جنایت پایدار و دو خیانت بزرگ را نسبت به مسلمین انجام داده است یکی سازمان دهی خاندان سعود و حاکم کردنشان بر جزیره‌العرب که اینک به نام خادم حرمین شریفین برای اسلام و مسلمین ننگ هستند و دیگری تشکیل دولت غاصب و تجاوزگر و فاشیست اسرائیل در قلب سرزمین های اسلامی و اشغال اولین قبله ی مسلمین. این صهیونیست های انگلستان به رهبری (وایزمن) بودند که کابینه ی آن کشور را تشویق کردند که اگر دولت انگلیس از نهضت صهیونیست حمایت کند، یهودیان جهان به طور عمومی آن را تأیید خواهند کرد و این عمل موجب خواهد شد که مردم از متفقین پشتیبانی کنند.

لذا دولت انگلیس در اعلامیه ی (بالفور) در دوم نوامبر 1917 وعده داد که در فلسطین یک وطن ملی برای یهودیان تأسیس شود. در پنجم مه 1920 کنفرانس متفقین تشکیل و (عراق و فلسطین و ماوراء اردن) را تحت قیومیت (انگلستان) قرار داد.

اعلامیه ی بالفور موجب شد که سیل مهاجرت یهودیان به فلسطین سرازیر شود و انگلستان و متحدانش نیز از این مهاجرت پشتیبانی کردند و بدین طریق دولت غاصب و اشغالگر یهود با حمایت استعمار جهانی، فراماسونری و صهیونیسم جهانی و تأیید ابزار ظلم و ستم جهانی یعنی سازمان ملل متحد به وجود آمد. (1)

ص: 211

1- رجوع کنید به اسرائیل و اعراب اثر ماکسیم رودنسون ترجمه ابراهیم دانایی و کتاب ماهیت سازمان ملل / نوشته شمس الدین رحمانی ازانت رات محراب قلم / سال 1364.

یهودیان برای جبران آوارگی ها، خواری ها و طرد و نفی ها، به شیوه های زیر از خود واکنش جنایت آمیز نشان داده اند.

1. تشکیل اولین (محفل یا لژ) فراماسونی در قرن هفدهم، با اهداف معین که عبارتند از:

الف. محافظت و پاسداری از ژودائیسیم و یهودیگری.

ب. نابود کردن همه ی ادیان جهان.

ج. دمیدن روح الحاد و بی دینی در ملل جهان.

2. تأسیس سازمان (بنای برث) در سال 1842 میلادی که این سازمان در شعله ور ساختن جنگ های جهانی سهیم بوده است!

3. به وجود آوردن جنبش نژادی صهیونیسم که شرح آن گذشت.

4. جعل دروغی بزرگ تحت عنوان (آنتی سمیتیزم) یعنی ضد سامی به عنوان سرپوشی روی جنایات خویش و مظلوم نمایی به وسیله ی آن، تا همیشه دستهای خرابکاران یهود مخفی باشد و کسی آن را افشاء نکند. (1)

علاوه بر این هایهود یکی از مهم ترین حربه های عقدہ گشایی خود را رواج فساد و فحشاء قرار داده است به طوری که در اسرائیل این امر عادی است و حتی قانون هم نمی تواند از آن جلوگیری کند و برای ازدواج و طلاق هیچ مفهومی نمانده است.

لذا در پروتکل شماره 14 علمای یهود آمده است (ما عقاید دینی را

ص: 212

1- رجوع شود به دنیا بازیچه ی یهود اثر آیهاالله سیدمحمد شیرازی / ترجمه سیدهادی مددی / ص 25 تا 21.

ریشه کن خواهیم کرد).

و در پروتکل شماره 15 آمده است (تمام ملت های جهان کودک، و یهود مادر آن هاست).

و در پروتکل شماره 2 آمده است (به خاطر داشته باشید که ما بودیم که زمینه را برای داروین و مارکس و نیچه آماده ساختیم و به اصطلاح به آن ها سرو سامان دادیم).

و در پروتکل شماره 9 آمده است (برای اجرای تصویب نامه های خویش، از کمونیست ها، سوسیالیست ها و امپریالیست ها استفاده می کنیم... بالاخره آموزش و پرورش ما توانست به وسیله نشر افکار و آرای باطله نسل جوان را فاسد و متعفن سازد).

و در پروتکل شماره 3 آمده است (انقلاب فرانسه که آن را (انقلاب کبیر) می نامیم به دست ما انجام گرفت، و اعلامیه حقوق بشر از تراوشات مغزهای یهود است، اسرار این اعلامیه، برای ما خیلی روشن و واضح است، زیرا ما آن را تنظیم کرده و به وسیله ی آن مردم را بدبخت و بیچاره کردیم.)⁽¹⁾

با جمع بندی مطالب فوق به این نتیجه می رسیم که: اولاً هرگونه مبارزه با دین در راستای آرمان صهیونیسم جهانی است.

و کسانی که در این زمینه تلاش کرده اند همه سر در آخور استعمار جهانی و صهیونیسم و فراماسونری بین المللی داشته اند. کسانی چون (مارکس، فروید، دورکیم، آگوست کنت، فرانسیس بیکن، ژان ژاک روسو و غیره) که خود نیاز به یک بحث مستقل دارد. اتفاقاً روی همین اصل است که سازمان یونسکو بیشتر

ص: 213

1- رجوع شود به همان کتاب بخش پروتکل ها / ص 118 به بعد و کتاب جنایت جهانی / ص 203 به بعد.

در خدمت فرهنگ استعماری استعمارگران است تا در خدمت علم بشری، سازمان های امنیتی جهان همه قلدر و سفاکند تا امنیت آفرین، سازمان ملل و شورای امنیت آن، جنگ افروز و باج بگیرند، آتش افروز و تفرقه افکنند تا اتحاد آفرین ملل، و قلدران جهان فرماندهی آن را به عهده ی سرمایه داران نفتی، صاحبان کارتل ها و تراست ها، مولدین مواد مخدر و صادرکنندگان مشروبات الکلی نهانده اند و خلاصه روی همین اصل است که در بین دانشمندان و نویسندگانی که موفق به دریافت جایزه ی (نوبل) شده اند اکثریت مطلق از یهودی ها و اعضای فراماسونری هستند. (1)

ثانیاً مارکسیسم ساخته و پرداخته صهیونیسم و یهودیگری است به طوری که محفل ماسونی آمریکا بود که تمام نقشه های سقوط روسیه تزاری و روی کار آمدن کمونیست ها را طرح کرد و لذا پس از انقلاب کمونیستی در روسیه زمام امور آن مملکت به دست یهودیان افتاد، بنابر منشأ دو حرکت و جریان صهیونیسم و مارکسیسم یکی است.

آری، درست در همان سالهای نیمه ی دوم قرن نوزدهم که صهیونیست ها خود را برای یک تهاجم همه جانبه جهانی آماده می کردند، کارل مارکس یهودی هم یک مجموعه ی فکری، سیاسی و ایدئولوژیکی را جمع بندی نمود که کاملاً در جهت خواست ها و منافع صهیونیست ها بود. (2)

ص: 214

1- رجوع کنید به کتاب برندگان جوایز نوبل تألیف اردشیر بابک نیا و کتاب جنایت جهانی / ص 118.

2- رجوع شود به کتاب این سه نفر یهودی / کتاب دنیا بازیچه ی یهود / ص 154 تا 151 و جنایت جهانی / ص 221 به بعد.

کلمه ی فراماسون به معنای بنای آزاد است. فران، مخفف کلمه ی فرانک به معنی آزاد است و ماسون نیز به معنی بنا می باشد. با انداختن حرف «ن» در زبان فارسی، تلفظ فرانسوی این کلمه به صورت فراماسون درآمده و تلفظ انگلیسی اش (فری میسن) هم در فارسی استعمال می شود.

از این گروه، به دلیل این که مبنای کارشان بر اساس «نهران روشی» بوده و هیچ گاه موضع و بیان صریحی را به کار نمی بردند، اطلاع دقیقی در دست نیست. اما شاید بتوان اواخر قرون وسطی و اوایل رنسانس را به عنوان تاریخ پیدایش فراماسونری بیان نمود.⁽¹⁾

عده ای فراماسونری را منسوب به یونان و مصر می دانند. (لژ) که محل تشکیل محافل فراماسونری بوده بر اساس این نظر در یونان و مصر قدیم محل استراحت کارگران و بناها بوده است. انجمن هایی که در ابتدا بناهای آزاد داشته اند: فراماسون نام داشته است و می گویند شرط ورود به لژهای اولیه هم دانستن فن بنایی بوده است.⁽²⁾

حتی عده ای فراماسونری اولیه را به حضرت آدم و بعضی به حضرت سلیمان نسبت داده اند و از خداوند نیز به عنوان اولین ماسون نام برده اند زیرا که خداوند بنا و معمار بزرگ جهان است. خلاصه این که این گونه سخنان یاوه نه سندیت تاریخی دارد و نه اصالت و بیشتر به جهت کسب یک گونه تقدس و عوام فریبی و در پرده نگاهداشتن اسرار خود، از این گونه انتساب های دروغین و جعلی

ص: 215

1- سیر تفکر جدید در جهان و ایران / ص 49.

2- تاریخ سیاسی معاصر ایران / جلد اول / ص 31.

استفاده می کنند، تا مردم از مقاصد شوم این عوامل استعمارگر آگاهی نیابند.

آن چه مسلم است این که در سال 1666 میلادی نجارها در انگلستان این نام را در پشت حرفه خود به عنوان آزاد بودن به کار می بردند و بنیان و سنگ تراشان آزاد اولین بانیان این محافل بوده اند. به طوری که علامت و نشانی لباس و آرم مخصوص فراماسونری حاکی از این مسأله است.

البته این هم شاید نوعی فریب کاری و رد گم کردن باشد. البته چنان که معروف است، فراماسونری تا قبل از سال 1717 میلادی (بی اهمیت بوده و بیشتر جنبه ی صنفی و شغلی داشته است). اما در سال 1717 میلادی فراماسونری جدید به وسیله دکتر دزا گولیه و دکتر اندرسن در انگلستان پایه گذاری شد. اینان با جذب خانواده ی سلطنتی، روشن فکران اومانیست، تجار سرمایه دار و سیاستمداران یک محفل جاسوسی جهانی برای اعمال سیاست های توسعه طلبانه استعمار انگلیس به وجود آوردند.

به همین جهت لژ انگلستان را (گرانند لژ) یا لژ بزرگ لندن می گویند. به طوری که تمام لژهای فراماسونر دنیا تابع و پیرو گرانند لژ هستند. امروزه صهیونیسم بین المللی حاکمیت فکری و سیاسی و نظامی و مالی همه ی محافل فراماسونری جهان را به دست گرفته است.

به این دلیل که یک ماسون صاحب مقام باید معتقد باشد که (یهود خدای یهودیان، مسلماً معمار اعظم و مبدأ آفرینش جهانیان است و فقط او را یعنی خدای یهودیان را باید پرستش کرد و بس).⁽¹⁾

جالب توجه این که فرماسونها از پاره ای جهات با طبقات صوفیه شباهت

ص: 216

1- فراموشخانه و فراماسونری در ایران اثر اسماعیل رائین / جلد دوم / ص 3.

دارند و شاید به همین علت باشد که عدّه ی زیادی از فراماسون های ایران جزء طبقات صوفی و دراویش بوده اند.

همان گونه که در میان صوفیه (مرید)، (مرشد) و (خانقاه) وجود دارد، در فراماسونری نیز (شاگرد) (استاد) و (لژ) وجود دارد. مرشد و استاد (دست گیر) شاگرد و مریدند و به اصطلاح دراویش او را از تاریکی خودپرستی به روشنایی نوع دوستی و صفای باطن راهنما می شوند.

خانقاه بزم محبت است و آن جا گدایی به شاهی مقابل نشیند. لژ هم وقتی به معنی اجتماع فراماسون ها باشد، مقام انس و الفت است و در آن اجتماع توانگری که در کاخ رفیع خود آرمیده، با دهقانی که در کوخ روستایی منزل گزیده یار است و دمساز.

هر دو طایفه افراد فرقه ی خود را برادر خطاب می کنند و می گویند با همه خلق خدا محبت کنید و صفا و هر دو فرقه در این شعار مشترکند که (بترس از خدا و میازار کس). (1)

فراماسونری و اومانيسم

لژهای فراماسونری در مقابل کلیساها محل موضع گیری علیه مذهب شده بود. اکثر دانشمندان اومانيست رنسانس در محافل فراماسونری حضور داشتند و اداره کننده ی آن بودند. اکثر روشن فکران اومانيست جهان اعضای فراماسونری غرب هستند، کسانی چون (ولتر، بیکن، لرد بایرون، هگل، تولستوی و انیشتین) را می توان در این محافل نام برد.

ص: 217

بعدها در قرون جدید که پایه های فلسفی حکومت های توسعه طلب بر اساس فراماسونری جدید ریخته شد این عناصر روشن فکر با اشاعه ی افکار فراماسونری جذب نیروهای متمایل به غرب را به عهده داشتند. حتی در نویسندگان و روشن فکران آسیایی و آفریقایی نیز فراماسونها وجود داشته اند (جرجی زیدان) نویسنده مصری نیز از فراماسیون های عرب است. (1)

جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا و بسیاری از رؤسای جمهور دیگر آن کشور تا امروز، ادوارد هفتم پادشاه انگلیس و بسیاری از گردانندگان انقلاب کبیر فرانسه و اساساً اومانیست های بزرگ جهان چون ولتر، بیکن، لرد بایرون، تولستوی، انیشتین، مونتسکیو، روبسپیر، مارا و دانتون و نظایر این ها و علما و هنرمندانی مانند مولیر و اصحاب دایرهالمعارف و بسیاری افراد سرشناس دیگر از اعضای مشهور فراماسونی هستند.

در ایران نیز افراد مؤثری قبل و بعد از انقلاب مشروطیت، فراماسون هستند: میرزا آقاخان نوری (عامل قتل امیرکبیر و جانشین وی) محمدحسین فروغی و پسرش محمدعلی فروغی، میرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب، حاج سید نصرالله تقوی، تقی زاده، ادیب الممالک و بسیاری از شاهزادگان قاجار و تعداد زیادی از وکلای مشروطه و زعمای دولت و افراد بی شماری از نویسندگان و مشاهیر صدر مشروطیت و بعد از آن همگی فراماسون بودند تا برسد به حسین علا و دکتر مصدق و شریف امامی و ایل و تبار اینان. به خاطر آشنایی هرچه بیشتر در این زمینه کتبی را معرفی می کنیم:

1. فراموشخانه و فراماسونری در ایران نوشته اسماعیل راین در سه جلد.

ص: 218

1- ره آورد اندیشه ها (مقالات دانشجویی تکثیر از جهاد دانشگاهی دفتر ادبیات و علوم) در چهار شماره.

2. سازمان جهانی فراماسونری نوشته ی ولی الله یوسفیه.
3. سیاستگران دوره ی قاجار نوشته ی خان ملک ساسانی.
4. تاریخ روابط ایران و انگلیس نوشته ی محمود محمود.
5. قصیده ی ماسونیه نوشته ی ادیب الممالک فراهانی.
6. نیمه راه بهشت نوشته ی سعید نفیسی.
7. تاریخ جمعیت های سری و جنبش های تخریبی نوشته ی محمدعبدالله عنان، ترجمه ی علی هاشمی حائری.
8. از ماست که بر ماست، نوشته ی هما ناطق.
9. فراماسونری در ایران نوشته ی محمود کتیرایی.
10. فراماسون در انقلاب فرانسه نوشته ی نجفقلی معزی.
11. دایرهالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب.
12. حقوق بگیران انگلیس در ایران نوشته ی اسماعیل رائین.
13. انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ایران نوشته ی اسماعیل رائین.
14. اسرار سازمان مخفی یهود نوشته ژرژ لامبلن ترجمه ی مصطفی فرهنگ.
15. اسناد سیاسی دوره قاجار نوشته ی ابراهیم صفائی.
16. تاریخ بیداری ایرانیان نوشته ی ناظم الاسلام کرمانی.
17. مقاله ی تاریخ فراماسونری در ایران نوشته ی حامد الگار.
18. انقلاب مشروطیت ایران نوشته ی دکتر مهدی ملکزاده در هفت جلد.
19. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات حسین فردوست) در دو جلد.
20. شرح حال رجال ایران نوشته ی مهدی بامداد در شش جلد.

البته لازم به ذکر است که تعدادی از نویسندگان کتب فوق خودشان از فراماسون ها می باشند.

فراماسونری عکس‌العملی است در مقابل کلیسا و در نهایت حزبی است مخفی که فقط به خاطر ریشه کن ساختن ادیان، اخلاق و دولت‌ها بر حساب یهود صهیونیسم تأسیس شده است. دست پرورده‌های او مانیسیم همه از اعضای فراماسونری جهانی بوده‌اند به طوری که محافل فراماسونری، محافل روشن‌فکران بوده است. این محافل مهم‌ترین نقش خود را در زمان وقوع انقلاب‌های دموکراتیک ایفا کرده‌اند. از جمله انقلاب انگلستان، انقلاب فرانسه، انقلاب آمریکا، انقلاب روسیه، و انقلاب مشروطیت ایران، شاهدانی تاریخی بر اثبات این مدعایند. در زمان انقلاب انگلستان فراماسونری انگلستان تاریخی بر اثبات این مدعا است. در زمان انقلاب انگلستان فراماسونری انگلستان که توسط دکتر (دزاگولیه) پایه‌ریزی شده بود، در نیمه اول قرن هجدهم وابسته به دربار انگلستان شد. در سال 1717 گراند لژ انگلستان تشکیل شد، تشکیل این گراند لژ عامل مهم ورود سیاست استعماری این ابرقدرت به جهان تحت استعمار و ظلم بود.

ظهور او مانیسیم در فرانسه باعث شد که محافل ماسونی انگلیسی در فرانسه به شدت مورد استقبال قرار بگیرند و جاذبه‌ی بسیاری کسب کنند، اصحاب دایره‌المعارف و اندیشه‌مندان فرانسوی مانند ولتر و روسو... پای به لژهای فرانسوی می‌گذارند و انقلابیون فرانسه نیز با برنامه‌ریزی از لژ گراند و فرانس انقلاب فرانسه را به نتیجه می‌رسانند و سرانجام هم در اختلاف با انقلابیون خارج لژ جریان را با ترور افراد به صورت اختلاف دو جریان (ژاکوبین‌ها و ژیروندت‌ها) جلوه‌گر شد که به ترورها و اعدام‌های بسیار کشید بعد از انقلاب

انقلاب آمریکا که (در روز چای) نتیجه داد باعث شد که فراماسونری تازه قدرت گرفته بر سر کار بیاید. تقریباً به جرأت می توان گفت که بعد از انقلاب آمریکا تمام جناح های قدرت در دست فراماسون ها بوده است.

به همین دلیل است که اکثریت قریب به اتفاق مردان نامی غرب اعم از نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان و سیاستمداران همگی عضو جمعیت فراماسونری بوده اند. مردانی چون (ولتر، موزات، فرانکلین، گوته، نیچه، ویلاند، گاریبالدی، تولستوی، مونتنسکیو، هانوستر، روسو، میرابو، دالتون، کامیل، مولن، ژوزواشنگتن، تتودوروزولت، هاری ترومن و لیندون جانسون).⁽¹⁾

مبلغین و مروجین فراماسونری

1. روشن فکران: کلمه ی روشن فکر ترجمه ی نه چندان صحیح و شاید مغرضانه ی کلمه ی (انتلکتوئل) یعنی (خردمند و آگاه) می باشد. انتلکتوئل کسی است که درست و خوب فکر می کند که معادل فارسی این لغت خردمند است. اما آن چه که سبب انتخاب این لغت (روشن فکر) شده است یک مسأله تاریخی است. و آن این که در قرن هفدهم و هجدهم اومانیست ها به نام روشن فکر یا منورالفکر انسان دوست معروف بودند به طوری که آن عصر را عصر روشنایی نام گذاشته بودند.

به کسانی که در این عصر رهبری حرکت مردم را به عهده داشتند (روشن شدگان) می گفتند. همان گونه که قبلاً گفته شد: اومانیست معتقد به تفکر

ص: 221

ضد دینی اومانیت های فرانسه و یا لیبرال که معنی انسان آزاد از هر نوع قید و بند و تعهد فکری خصوصاً به مذهب را دارد.

با این وجه تسمیه هیچ گاه کسی که معتقد به (دین و مذهب) است روشن فکر نخواهد بود. و بنابراین «یک روحانی» هیچ گاه روشن فکر نخواهد بود. در قرون اخیر نیز این خط فکری هم چنان در جهان اندیشه پیگیری می شود کسانی که اندیشه بشری را در ابعاد مختلف در دست دارند، همگی به این محفل و همین طور صهیونیسم همپالگی فراماسونری وابسته اند. فلاسفه ای چون (پوپر، کارناپ، وینگشتاین، انیشتین، هگل و راسل) از محافل فراماسونری سر در آوردند.⁽¹⁾

امروز نیز در مملکت اسلامی ما به وسیله ی همین روشن فکران پوپری و کارناپی آوای شوم تفرقه و جدایی میان دین و دانش گوش جان مؤمنین را خراشیده و به جایش گوش جهان استکبار و استعمار را نوازش داده است. بی شک انقلاب اسلامی ایران مرهون روحانیت است روحانیتی که در عمل ارزش های خود را ثابت کرده است. روحانیتی که در حساس ترین موقعیت های تاریخی این مملکت و این انقلاب دشوارترین مسئولیت ها را به عهده گرفته است و توانسته در غیبت امام معصوم حضرت مهدی (عج) سکان دار کشتی نجات و رهایی عزت و شرافت اسلام و مسلمین باشد.

پس عجب نیست اگر بگوئیم استکبار جهانی تمام تلاش خود را علیه روحانیت و اسلام به کار گرفته است تا تضعیف اسلام و روحانیت پردازد. روحانیتی که در عصر ما سمبل اسلام و یگانه حافظ و نگهدارنده اسلام است. در

ص: 222

1- رجوع شود به ره آورد اندیشه ها (مقالات دانشجویی).

حال حاضر بنا بر فرمایش مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مدظله (یک جبهه بندی عظیم فرهنگی که با سیاست همراه است با صنعت همراه است با پول همراه است با انواع و اقسام پشتوانه ها همراه است الان مثل یک سیلی راه افتاده با ما بجنگد جنگ هم جنگ نظامی نیست، بسیج عمومی هم در آن جا هیچ تأثیری ندارد آثارش هم طوری است که ما تا به خود بیاییم گرفتار شده ایم مثل یک بمب شیمیایی نامحسوس و بدون سر و صدا. (1)

پس باید بدانیم و آگاه باشیم که جریان روشن فکری از آغاز تاکنون جریانی بوده است بر علیه دیانت و روحانیت، شکی نیست که اگر بخواهیم اسلام باقی بماند و ما مسلمان باشیم باید روحانیت باقی بماند و ما در امور دینی و فقهی خود پیرو روحانیت باشیم زیرا اسلام شناس واقعی روحانیت است پس باید بدانیم اگر روحانیت تضعیف شود اسلام و مسلمین تضعیف خواهند شد اگر روحانیتی نباشد که حقایق اسلام را شناسایی و تعلیم و تبلیغ کند و وظایف عملی مسلمین را تبیین نماید اسلام و مسلمانی نخواهد ماند. پس دفاع از روحانیت دفاع از اسلام و مسلمین است و این چیزی است که هرگز نباید فراموش شود.

2. سرمایه داران: یکی از پایگاه های اساسی فراماسونری جهانی سرمایه داری است سرمایه داری نظامی است استشارگر، غارتگر و چپاولگر که با اومانیسیم و لیبرالیسم تلازم و ارتباط حقیقی دارد. به طوری که عمده ترین تجار جهان و بزرگ ترین سرمایه داران عالم در محافل فراماسونری عضویت داشته اند.

در قبل از انقلاب اسلامی ایران وابستگان به صهیونیسم و فراماسونری جهانی فعالیت های اقتصادی عمده ای در زمینه های زیر داشته اند.

ص: 223

الف. شرکت در نظام بانکی ایران.

ب. فعالیت در سازمان برنامه و بودجه.

ج. سرمایه گذاری در ایران و ایجاد شرکت های مختلف تجاری.

د. فعالیت در بخش کشاورزی.

ه. داد و ستد با ایران و اکثر کشورهای تحت سلطه استعمار. (1)

در سطح جهانی و بین المللی فراماسونها و صهیونیست هایی مانند (بنیامین، دیزرائیلی) سیاستمدار محافظه کار و نویسنده ی انگلیسی یهودی الاصل در سه دولت کوتاه مدّت انگلستان وزیر دارایی و رهبر مجلس عوام بود.

وی با انتقال هند از شرکت هند شرقی به سلطه ی پادشاه انگلستان موجب می شود که ملکه ویکتوریا امپراطور هند هم محسوب شود. دیزرائیلی کسی است که برای اولین بار رسماً یهودیان را وارد پارلمان انگلستان می کند وی به ابتکار شخصی خود سهام کانال سوئز را می خرد تا انگلیس در مصر و کانال سوئز اختیار بی رغیب داشته باشد.

یکی دیگر از سرمایه داران بین المللی و بزرگ ترین صهیونیست ها و فراماسونهای جهان (خانواده ی روچیلد) (2) است. این خانواده یهودی از طریق صرافی و بانکداری، ثروتی بسیار هنگفت به دست آورد.

بزرگ این خاندان (مایر آمشل روچیلد) بود پسر ارشد وی (آنسلم مایر) پس از پدر در بانک پدرش در فرانکفورت جایگزین او شد. و چهار پسر دیگرش یعنی (زولومون، ناتان مایر، کارل مایر، ژاکوب) به ترتیب شعبه های از

ص: 224

1- جنایت جهانی / ص 58.

2- باید دانست که در سال 1917 لرد بالفور وزیر خارجه ی انگلیس اعلامیه ی مشهور ایجاد کانون ملی یهود و سنگ اول بنای اسرائیل را خطاب به (لرد و چیلد عزیزم) آغاز و به نام وی صادر کرده است.

همان بانک در وین، لندن، ناپل و فرانسه تأسیس کردند. و تقریباً تمامی عملیات بانکی اروپا را هم زمان با جنگ های ناپلئونی اداره می کردند.

خانواده ی روچیلد به این ترتیب در ردیف بانکداری بین المللی شناخته شد و در امور زیر فعال بود:

الف. فعالیت های اقتصادی جهانی و بین المللی.

ب. نزدیکی به حکومت ها و قرض دادن به دولتها.

ج. اعتبار دادن به سود و بهره.

د. دامن زدن به تورم اقتصادی که کاملاً به نفع آن ها بود.

ه. اسرارآمیز نگاهداشتن نفوذ مالی و اقتصادی در زندگی سیاسی. (1)

از دیگر صهیونیست ها و فراماسونرهای معروف جهانی (بارون ژولیوس روتتر) است وی در اواسط قرن نوزدهم با خریدن زمین و باغ هایی در فلسطین اولین سنگ بنای دولت غاصب اسرائیل را گذاشت. وی در جهت غارت ملل به ایجاد تراست های مالی دست زد او اولین خبرگزاری جهان که به نام خودش (روتتر) معروف است تأسیس کرد. امروزه تعداد زیادی از نشریات و فرستنده های رادیویی و تلویزیونی از مشترکین این خبرگزاری هستند. به طوری که پخش اخبار بین المللی جهان در سال 1872 تحت استیلا ی یک کارتل خبری در آمد که شامل:

(روتتر، ولف، هاواس، اسوشیتدپرس) بود. لازم به تذکر است که روتتر همان استعمارگری است که در سال 1251 هجری شمسی به مدت 70 سال حق انحصاری کلیه ی معادن جز طلا و نقره و سنگ های قیمتی، تأسیس بانک را از

ص: 225

دولت ایران در عهد ناصرالدین شاه و مشیرالدوله با دادن رشوه های کلان از آن خود کرد. در ایران نیز اکثر سرمایه داران بزرگ را اعضاء (بهائیت، صهیونیسم، فراماسونری) بوده اند. سرمایه دارانی مانند (حبیب القانیان، داوود القانیان، آقاجان القانیان، میرسلاو و...) آری، اینان عمده ترین تجار کشور ایران و برجسته ترین اعضای فراماسونری جهانی بوده اند.⁽¹⁾

3. سیاستمداران: یکی از عمده ترین فعالیت های فراماسونری ایجاد ارتباط میان روشن فکران خودفروخته و غرب باور با مراکز سیاست گذاری است به طوری که اغلب سیاستمداران مستکبر دنیا فراماسونر بوده اند. مثلاً تاکنون به طور قطعی پانزده تن از رؤسای جمهور آمریکا از عناصر مهم فراماسونری بوده اند. دربار انگلستان همیشه در ارتباط کامل با لژ فراماسونری انگلستان بوده است. دولت های روسیه اغلب یهودی تبار صهیونیسم و فراماسونر بوده اند. بزرگ ترین عناصر سیاسی ایران قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی فراماسونر بوده اند. در تمام دوران مجلس شورای ملی ایران عناصر فراماسونر دخالت و نفوذ فراوانی داشته اند.

از زمان مشروطیت تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران تمام نخست وزیران فراماسونر بوده اند. و مقاصد شوم فراماسونری را تضمین و تعقیب می کردند. نخست وزیرانی مانند حسینخان سپهسالار، میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله، میرزا علی اصغر امین السلطان (اتابک) و عین الدوله مستبد تا محمدعلی فروغی، مصدق السطنه، حسن علی منصور، امیرعباس هویدا و شریف امامی، و ایل و تبارشان همه سر در آخور فراماسونری داشتند.⁽²⁾

ص: 226

1- فراموشخانه و فراماسونری در ایران / جلد سوم / ص 640 تا 680 شامل لیست فراماسونرهای ایران.

2- رجوع شود به فراموشخانه و فراماسونری در ایران / جلد دوم فصل هفدهم / کتاب ظهور و سقوط پهلوی / جلد اول و دوم.

آری، از آن روزی که عنوان فراماسون در مملکت ایران پیدا شد و مجالس و محافل سرّی آن‌ها به اشاره‌ی اربابان انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و آمریکایی تشکیل گردید. وابستگی و بدبختی و بی‌دینی و انحطاط علمی و اخلاقی ایران نیز آغاز شد. فراماسونها در این مملکت در اشکال مختلفی چون صدارت، وزارت، وکالت، نویسندگی، روشن‌فکری، استادی دانشگاه و سایر مشاغل مهم و حساس ره‌گشای سلطه‌ی غرب و یهودیگری و صهیونیسم در این مملکت بوده‌اند.

علاوه بر این از طریق محافل بهائیت و خانقاه‌های صوفیه و وسایل ارتباط جمعی چون کتاب و مجله و روزنامه اهداف شوم و پلید خود را به این محروم و مظلوم القاء می‌کرده‌اند. (1)

4. دانشگاه‌ها: دانشگاه‌ها به عنوان مراکزی برای تربیت روشن‌فکران وابسته به غرب و اروپا پیوسته یکی از مهم‌ترین مراکز نفوذ فراماسونری محسوب می‌شده است و اغلب رؤسا و استادان دانشگاه‌ها را وابستگان به فراماسونری جهانی تشکیل می‌داده است.

کسانی مانند میرزا محسن خان مشیرالدوله، میرزا ملکم خان ارمنی، میرزا عباسقلی خان، ادیب‌الممالک فراهانی، سید حسن تقی‌زاده، ذکاء‌الممالک فروغی (محمدعلی خان)، دکتر منوچهر اقبال، مرتضی مدرس‌سی چهاردهی، دکتر اسماعیل فیلسوفی، دکتر زریاب خوئی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر احمد هومن، دکتر محمود هومن، میرزا علی‌اکبر دهخدا، میرزا یحیی دولت‌آبادی، دکتر احسان یارشاطر، دکتر محمود نجم‌آبادی، دکتر مهدی

ص: 227

میرزا حسابی، سلیم نیاری، عماد تربتی، دکتر محمود مهران، دکتر عیسی صدیق، سعید نفیسی یهودی، احمد کسروی، رشید یاسمی، دکتر ذبیح الله صفا سردبیر روزنامه ی شهباز از نشریات حزب توده، دکتر رضازاده شفق، دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر سید حسن امامی، دکتر تسلیمی همکار دکتر فیلسوفی در اداره ی دانشسرای عالی، دکتر جواد نوربخش، دکتر جمشید آموزگار، و ده ها تن دیگر از این عناصر خودباخته ی معروف و ناشناخته بوده و شاید هستند که فضای فرهنگی و معنوی دانشگاه ها را آلوده و به مراکز لودگی و فساد خودباختگی تبدیل می کنند. (1)

وظیفه این است که به قول حضرت امام(ره): (شما این مسایل را که بگوئید خیانت این ها را می توانید واضح کنید. در دانشگاه خیانتشان را می توانید واضح کنید که خودشان بگذارند و بروند... این ها تودهنی می خواهند آقا. عدد شما زیادت است، حجت شما بالاتر است، خیانت آن ها واضح است. گفتن می خواهد، اجتماع کنید، بگوئید مطلب را. (2)

و نیز امام راحل فرموده است: «اگر دانشگاه را ما سست بگیریم و از دست ما برود، همه چیزمان از دستمان رفته است... دانشگاه را خودتان اصلاح کنید، هر معلمی که می بینید انحراف دارد بروید با او صحبت کنید.» (3)

البته از این مطالب نباید نگران شد می دانیم سخن از اهل علم و تخصص است. می دانیم که اکثریت اساتید دانشگاه ها مردانی دانشمند، اهل علم و ادب، دانش و تجربه هستند. اما باید بدانیم که اگر ارزش انسان ها فقط به علم و دانش و

ص: 228

1- رجوع شود به ره آورد اندیشه ها (مقالات دانشجویی و ظهور سقوط سلطنت پهلوی / جلد 2 / بخش 17 و کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران / جلد سوم / فصل سی و سوم.

2- روح خدا در ولایت فقیه / ص 47-48.

3- روح خدا در ولایت فقیه / ص 50.

تخصص و تجربیاتشان بود دیگر مشکلی نداشتیم باید به یاد بیاوریم که از (سامری) تا (کیسینجر) و از (عمروعاص) تا (تقی زاده) در سراسر تاریخ و در تمامی جهان، بسیار کسان بوده اند که علم و دانش و هوش فراوان داشته اند.

اما غیر از لعنت ابدی، چیزی نثارشان نمی توان کرد. از قضا این ها، دزدانی بوده اند که با چراغ آمده اند و گزیده ترین کالاهای هستی بشر را ربوده و دزدیده و برده اند. (1)

شناسایی علایم فراماسونری و صهیونیسم

فراماسونری و صهیونیسم آن چنان با هم مرتبط و پیوسته اند که حتی در علائم ظاهری و آرم نیز با هم اشتراک دارند. به طوری که می توان گفت تشکیلات مخفی و وسیع فراماسونری جهانی خود آلت دست صهیونیسم جهانی است.

عدد سه: عدد سه یادآور شعار اصلی فراماسونری یعنی: (آزادی، برابری، برادری) است. هرگاه یک فراماسونی بخواهد وارد معبد (محفل)، (لژ) ماسونی بشود، از فاصله ی درب معبد تا محراب (سه بار) دق الباب می کند. که این عمل سنبل سه سفر و سه مرحله ای است که یک ماسونی باید طی کند. نکته ی جالب این که باید بدانیم (عدد سه) یا همان تثلیث در عقاید هندوان، مصریان باستان، مسیحیان و زرتشتیان نیز وجود دارد. و همه ی این ها در تحلیل شرک آمیز از خلقت و نفی توحید مشترک هستند. (2)

ستون: در این تشکیلات ستون به معنی سمبلیک از اعتبار ویژه ای برخوردار

ص: 229

1- فرهنگ و زبان، (مجموعه مقالات) مقاله ی محمدعلی خان فروغی اثر شمس الدین رحمانی.

2- فراموشخانه و فراماسونری در ایران / جلد دوم / ص 88.

است و بر مبنای داستان ستون های هیکل حضرت سلیمان(ع) بر اساس تورات اقتباس شده است. در معبد فراماسونری و در طرفین جایگاه معمار بزرگ، دو ستون قرار دارد که یکی را (دیاگین) و دیگری را (بوعز) می نامند و در پای این ستون ها سازنده ی معبد مزد کارگران را می داده، در معبد تهران نیز دو ستون بوده است که حرف (Z) در پایه ستون ها نوشته شده و این حرف رمز: (به وجود آوردن، خلق کردن و مرکز کار است). ستون دیاگین (j) در سمت راست و ستون بوعز (B) در سمت چپ معبد قرار دارد، ولی علامت روح قدرت، خورشید، مذکر و پدر است و دومی علامت روح زیبایی، ماه، مؤنث و مادر است.

فراماسونرها می گویند: «دو ستون معبد، کنایه ای از آن است که باید اعتماد را بیشتر تقویت کند و ایمان ما را به انجام وظیفه خود را راسخ تر نماید.

ستون در فراماسونری با مفهومی ریشه دار، نشانه و رمز پایداری و استحکام و قدرت و زیبایی مرام فراماسونری است. در عموم ساختمان هایی که به دست فراماسون ها ساخته شده، ستون های متعددی، به شکلی نمایشی و تزئینی، در بیرون ساختمان قرار داده شده است. مثل مجلس شورای ملی سابق در میدان بهارستان که متعلق به یکی از افراد خاندان قاجار به نام میرزا حسینخان سپهسالار فراماسونری بزرگ بوده است.

و بانک ملی در تهران که به دست فراماسون ها ساخته شده است در دیپلم های فراماسونری دو ستون B و زعموماً نقش می شود، بنای یادبود بهائی ها در قاهره نیز شکل یک ستون است، سنگ بنای پایتخت آمریکا نیز یک ستون است که به وسیله ی جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا طی یک مراسم ماسونی کار

مثلث: فراماسون ها در داخل یک مثلث یک چشم نقاشی می کنند و آن را به دیوار معابد خود آویزان می نمایند. این چشم را، چشم خدا می نامند. در بعضی از لژها به جای چشم معروف (G) که اول اسم خدا به زبان انگلیسی است نصب می کنند. این چشم اشاره به این است که معمار بزرگ همیشه ناظر اعمال شماس است. آنان این مثلث را (مثلث مقدس) (2) می نامند و آن را بر بالای محل جلوس استاد اعظم در داخل تالار لژ نصب می کنند که در وسط آن علاوه بر حرف (G) که توضیح داده شد چند حرف عبری و یهودی نیز نوشته شده است.

ستاره ی شش پر: این ستاره معروف به ستاره ی داوود و سپر داوود است این ستاره در زمینه ای سفید بانوارهای (آبی) شکل پرچم دولت غاصب اسرائیل را تشکیل می دهد.

جالب این که بر آرم رسمی پرچم دولت آمریکا عقابی نقش شده که بالای سرش 13 ستاره را به نشانه ی تعداد اولین ایالاتی که با هم متحد شده و ایالات متحده را به وجود آوردند. طوری در کنار هم قرار داده اند که مجموعاً به صورت یک ستاره ی شش پر داوود در می آید.

ضمناً به استفاده از رنگ (آبی) در پرچم آمریکا توجه شود، در عین حال باید دانست که ستاره ی شش پر مشتمل بر (شش مثلث است). در سرسرای ورودی ساختمان مجلس شورای ملی سابق در میدان بهارستان تهران، بر سقف گچبری ها و مجسمه هایی تعبیه شده است که عموماً مفاهیم (فراماسونری - یهودی) دارد، اما از همه مشخص تر در دو طرف پلکانی که به طرف طبقه دوم

1- فرهنگ و زبان مقاله ی راز ستون.

2- رابطه مثلث مقدس را با عدد سه و تثلیث در نظر گرفته و دقت نمائید.

می رود، بر سقف تالار دو (ستاره ی شش پر داوود) گچ بری و آینه کاری شده است که کاملاً واضح و مشخص است و گویای ارتباط کامل فراماسونری و صهیونیسم است. (1)

به هر حال یهودی ها که در مجامع فراماسونری دنیا نقش مهمی دارند، علامت شش گوشه ی خود را (ستاره ی داوود) جزء علائم ماسونی کرده و از وجود کلیمیان آواره ی جهان برای توسعه ی فعالیت ماسونی استفاده کرده و می کنند. (2)

رنگ آبی: اصولاً رنگ آبی از رنگهای مقدس ملت یهود بوده و با مذهب آن ها توأم است. و باید بدانیم که فراماسون های انگلیسی با کارگردانی محمّدعلی فروغی (رنگ آبی) را برای نشان ها و حمایل و علائم رسمی مانند پرچم و شنل رضاخان در دربار پهلوی رواج دادند و خودشان نیز از این رنگ در همان موارد استفاده می کردند.

و به همین دلیل فراماسونری انگلستان را (فراماسونری آبی) نام نهادند. قبلاً نیز گفتیم که در پرچم اسرائیل غاصب دو نوار به رنگ (آبی) وجود دارد. و در پرچم آمریکا نیز این رنگ مورد استفاده است. (3)

علائم هندسی: کلیه ی علائم و نشانه ها و آرم های فراماسونری جهانی به نحوی با علائم هندسی و به خصوص با ابزار و ادوات و آلات (معماری و بنایی) مرتبط است، علائمی مانند: (مثلث، تثلیث و عدد سه، ستون دوگانه و سه گانه که مظهر دانایی، توانایی و زیبایی و به عبارت دیگر مظهر خورشید و ماه و زهره است، گونیا، پرگار، شاقول، خطکش، و خط واحدی که در معابد فراماسونری

ص: 232

1- جنایت جهانی / ص 128.

2- فراموشخانه و فراماسونری در ایران / جلد دوم / ص 153.

3- جنایت جهانی / ص 120.

از وسط کف معبد به تقلید از محور معبد سلیمان و معادل با خط استوا کشیده شده است. تمامی این علایم و نشانه ها را ادیب الممالک فراهانی در قصیده ی معروف خود مطرح و شرح کرده است. که ما بعضی از ابیات آن را به خاطر روشن شدن مطلب ذکر می کنیم:

سر نامه به نام آن «معمار»(1)

که برافراشت این بلند حصار

اوست معمار این کشیده رواق

اوست «بنای»(2) این مقرنس طاق

کرده هنگام طرح این آثار

کاف کن «گونیا» و نون «پرگار»

نقطه و خط و دایره، پرگار

قلم و گونیا، عمود و مدار

آفتاب مثلث شمشیر

نور خورشید و زور مرد دلیر

تن لژگر نه «هفت» پیکر داشت

نتواند لوای داد افراشت

خانه تار است و میهمان بر در

ورنتابد ز چرخ «هفت» اختر

لیک تا «هفت» تن نباشد جمع

نشود روشن از حکومت «شمع»(3)

مدخل معبد سلیمان راست

«استنی» چون درخت ایمان راست

مزد مزدور خویش را «استاد»(4)

روزها پای این «ستون» می داد

نام آن «استن» است این کلمه (5)

که بود نقش در ضمیر همه

گو، ستون «Z» آیتی است عظیم

از عنایات کردگار حکیم

رمز کانون حس ایجاد است

مرکز کار و شغل امجاد است

ص: 233

-
- 1- فراماسون ها خدا را معمار دنیا می دانند.
 - 2- این فرقه جهانی خود را بنای آزاد می نامند.
 - 3- در آرم رسمی دولت غاصب اسرائیل یک شمعدان هفت شاخه ای وجود دارد که در دو طرفش دو شاخه درخت زیتون نقش شده است ضمناً بعضی مدالها و سکه های اسرائیلی هم نقش برگ زیتون را دارند.
 - 4- همان استاد اعظم و قطب لژ فراماسونری است.
 - 5- اشاره به دو ستون دیاگین و بوغر است / رجوع شود به کتاب تورات کتاب اول ملوک فصل هفتم / آیه 21.

پیروان طریقت ماسن

که به جا مانده از زمان کهن

معبد خویش را بدان ترتیب

ساختندی و هم بدان ترکیب

کاندر آن جا خطی که محور بود

با خط استوا برابر بود

گر بپرسند از نگهبانان

وز ستون و قوائم ایوان

زود بگشای از آن سه قائمه راز

و آن چه دانی به شرح کن آغاز

که دو دانایی و توانایی است

رکن سوم ستون زیبایی است

مظهر این سه، پیر والاجاه

دو نگهبان چو شمس و زهره و ماه

پایه ی داد در شریعت ما

بر سه چیز است از طریق صفا

که دو آزادی و برابری است

سومین پایه برادری است

گر بپرسد از آن مثلث باز

که در آن نصب گشته دیده ی باز

گو مثلث علامت علم است

علم طومار حکمت و حلم است

چشم بازش نشانه ی خرد است

کادمی زان جدا ز دیو و دد است

قسمتی از قطعه ی ادیب الممالک که در عزای دکتر مرل فرانسوی رئیس لژ بیداری ایران سروده شد.

بخوان به نکته ی توحید سر (الا الله)

که رمزهای نهان را صریح بنماید

الف به شکل عمود است و لام الف «پرگار»

دو لام «سطح» و زها «گونیا» پدید آید

زهی بی شرمی و وقاحت از این روشن فکر فراماسون صهیونیست که علناً دست به تحریف کلمه ی مقدّس توحید می زند و با تفسیر به رأی شیطانی خود علائم فراماسونری و صهیونیسم یعنی: (ستون، پرگار، سطح، گونیا) را نتیجه گیری می کند.

او با گستاخی تمام مذهب علم پرستی را ترویج و از یهود خدای تورات که با یک چشم به کل هستی نظاره می کند و بر تخت خدایی نشسته است و همانند

معماری که کار ساختمان جهان را تمام کرده است و به تماشای هستی نشسته است (1) تبلیغ می کند.

رابطه فراماسونری، بهائیت و حزب توده

همان طور که قبلاً گفته شد رضاخان به وسیله ی استعمار انگلستان به قدرت رسید به همین دلیل فراماسونری انگلستان در این دوران نقش محوری را در سیاست ایران ایفا می کرده است. در این بین کسی که نقش ارتباط میان سیاست استعماری انگلیس و حکومت جابرانه رضاخانی را به عهده داشت کسی نبود به جز یکی از بزرگ ترین فراماسونرهای ایران یعنی محمددعلی خان فروغی طراح برنامه های استعماری و ضداسلامی به اصطلاح (فرهنگ ایرانی!) همان کسی که مقدمات و متن استعفانامه رضاخان و فرار او را ترتیب داد و بالاخره همان کسی که محمدرضاخان را پس از پدرش به شاهی رساند و حکومت وی را تثبیت کرد.

در دوران حکومت محمدرضاخان شخصی انگلیسی به نام (ارنست پرون) که از دوران تحصیل محمدرضاخان در مدرسه (له روزه) سوئیس با طرح قبلی انگلیسی ها با او طرح دوستی ریخته بود و لذا همراه او به ایران آمد و در دوران حکومتش در دربار و رژیم منحوس نفوذ بسیاری پیدا کرد به طوری که (دامنه دستورات پرون همه عرصه ها را فرا می گرفت). (2)

و نهایتاً همین ارنست پرون انگلیسی لژ فراماسونری (پهلوی) را بنیان گذاری کرد. رئیس لژ پهلوی فردی عراقی بود به نام محمدخلیل جواهری. وی در

ص: 235

1- رجوع شود به جلد پنجم روش رئالیسم و کتاب علل گرایش به مادیگری بحث جستجوی خدا در آسمان.

2- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / جلد اول / ص 190.

حقیقت ریاست فراماسون های خاورمیانه را به عهده داشت، بنابراین در مملکت ایران هر کاری را که دلش می خواست انجام می داد. (1)

از جمله رواج همجنس بازی در میان صاحب منصبان دربار و ارتش وی علاوه بر این ها یکی از مهره های بسیار فعال (اینتلیجنس سرویس) در ایران بود. جالب این که پس از مرگ ارنست پرون تیمسار دکتر عبدالکریم ایادی عیناً نقش او را در دربار به عهده گرفت به طوری که حتی در زندگی خصوصی شاه و زنان او و اطرافیانش رسوخ داشت. دکتر ایادی ملعون که یک بهائی کثیف و بسیار پر قدرتی بود آن چنان آلوده به فساد و فحشاء بود که همانند ارنست پرون ازدواج نکرد و کمتر زن دربار بود که با او رابطه نداشته باشد.

دکتر ایادی دوستی داشت به نام دکتر باستان مطب، این دکتر پلید مرکز شکار و انتخاب زن شده بود به هر حال نفوذ ایادی در کل نظام شاهنشاهی پهلوی آن چنان عمیق بود که وی هشتاد شغل رسمی داشت و از همه ی این ها در جهت مصالح بهائیت استفاده می کرد وی مهره ای بود که هم از جانب انگلستان و هم از جانب آمریکا مورد قبول و حمایت بود و سرویس های اطلاعاتی این دو کشور به خصوص از او بهره می بردند.

گفتنی است که در دوران صدارت هویدا، دکتر ایادی آن چنان به بهائیت میدان داد که تا سطح وزارت وارد کابینه ی هویدای بهائی شدند و به هر حال با تأسیس لژ پهلوی به ریاست جواهری محمدرضاخان علناً و همیشه از فراماسون ها حمایت می کرد.

پس از کودتای 28 مرداد 1332 آمریکایی ها رفته رفته در همه ی شئون

ص: 236

1- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / جلد 1 / ص 193.

مملکت نفوذ پیدا کردند و شاه به ناچار هم برای فراماسون های وابسته به انگلیس و هم برای فراماسون های وابسته به آمریکا ابراز احترام و علاقه می کرد.

آمریکا ابتدا ساواک را تأسیس کرد و از این طریق توانست اطلاعات مستقیم را از فراماسونری ایران و بهائیت به دست آورده به سازمان (سیا) انتقال دهد، و پس از آن به تقویت بهائیت همّت گماشت به طوری که روز به روز بر نفوذ بهائیت در شئون مملکت افزوده می شد. کسانی همانند دکتر ایادی، اسداله صنیعی آجودان مخصوص شاه، امیرعباس هویدا، هژبر یزدانی و خانواده ی القانیان و دیگران از این قماش تقریباً اکثر امور سیاسی، اطلاعاتی و اقتصادی ایران را در جهت منافع آمریکا و صهیونیسم جهانی در دست داشتند.

از سوی دیگر سازمانی به نام (توده ای های انگلیسی) که از مأمورین اینتلیجنس سرویس انگلستان در حزب توده بودند در دربار محمّد درضاخان با هدایت اسداله علم به مقامات و مناصب دست پیدا کردند. که البته از آن جهت مقاصد استعماری انگلستان و فراماسونری جهانی بهره می بردند. از جمله این افراد می توان از: (رسول پرویزی مشاور علم و سناتور مجلس، محمّد باهری معاون اول علم در وزارت دربار و هادی هدایتی که مدتی وزیر آموزش و پرورش بود) نام برد.

غلبه ی فراماسونری آمریکا بر فراماسونری انگلیس در حکومت محمّد درضاخان

شکی نیست که اسماعیل رائین با انتشار کتاب سه جلدی خود موسوم به (فراموشخانه و فراماسونری در ایران) اسامی بسیاری از فراماسونرها را افشاء کرده و از این طریق ضربه ی سختی به آنان وارد کرد.

اما باید دانست که به احتمال قوی چاپ این کتاب موجب تقویت فراماسونری آمریکا در ایران شد و هر چه بیشتر پایه های سلطه ی آمریکا در ایران را محکم کرد. هر چند از نفوذ سلطه ی انگلیس و وابستگان به انگلیس کاست زیرا شخص اسماعیل راین با ساواک ارتباط داشت (1) و از همکاران اداره ی کل نهم ساواک که محل تجمع اندیشه مند و روشن فکران و نخبگان وابسته به ساواک بود محسوب می شد. ضمناً وی از دوستان اسداله علم وزیر دربار بود. از سوی در کتاب سه جلدی اسماعیل راین اسنادی وجود دارد که رسیدن به آن اسناد در آن زمان می توانست به بهای جان یک فرد عادی تمام شود از سوی دیگر جلد اول و دوم کتاب اسماعیل راین در تاریخ 2/11/1347 با اجازه ی (مهرداد پهلبد) وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسون بود منتشر شد.

و حتی در انتشار این دو جلد امیرعباس هویدا و جعفر شریف امامی هم اعتراضی نکردند. و تنها امیرعباس هویدا خواستار جلوگیری از انتشار جلد سوم این کتاب شد.

نکته ی دیگر این که در کتاب اسماعیل راین نقش عمده و استعماری عمیق و ژرف فراماسون هایی چون اسداله علم و شاپور جی و شخص شاه و مرتبطين با این ها اصلاً مطرح نشده است و گویا هدف اساسی این کتاب تثبیت و تحکیم قدرت اسداله علم و شاپور جی و شخص شاه بوده است.

حال آن که می دانیم از زمان سرکوبی نهضت جنگل با دخالت نیروهای اطلاعاتی انگلیس کسانی مانند میرزا کریم خان رشتی و وابستگان به او در به

ص: 238

حکومت رسیدن رضاخان نقش اساسی داشته اند که راین نقش این ها را مطرح نکرده است، از سوی دیگر نقش کسانی چون اردشیر جی، شاپور جی و اسداله علم در پهنه سیاست استعماری پهلوی مسکوت مانده است.

هم چنین از فراماسون هایی مانند دکتر مفیدی، دکتر خانلری استاد دانشگاه و مهندس ناصر بهبودی و تمام روشن فکرانی که در زیر چتر حمایت علم بوده اند در این کتاب ذکری به میان نیامده است و از همه مهم تر این که علاوه بر علم، هویدا، منصور، گلشائیان، علی جواهرکلام و دکتر احمد علی آبادی شخص شاه نیز عنوان رهبر عالی فراماسونری ایران را داشت که حتی انتصاب امثال شریف امامی، دکتر سعید مالک، دکتر منوچهر اقبال، دکتر سیّد حسن امامی، و دیگران در دوران لژ پهلوی به دستور مستقیم شخص شاه صورت می گرفته است که تمامی این امور در کتاب اسماعیل راین نادیده گرفته شده پس عملاً این کتاب در جهت تحکیم و تثبیت فراماسون های وابسته به آمریکا در ایران نگاشته شده است.⁽¹⁾

متأسفانه هنوز هم پس از گذشت چهارده سال از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران اسامی افراد و شبکه ها و لژهای متعدّد فراماسونری در ایران به خصوص اسامی افراد نخبه و روشن فکر و دانشگاهی آنان افشاء نگردیده است که این خود خطری است عظیم و عمیق که به تدریج به درون فرهنگ انقلاب اسلامی رخنه خواهد کرد.

این است که به قول دکتر محمّد صادقی تهرانی: «با پیروزی انقلاب اسلامی در کشور ما یکی از اقدامات لازم، تصفیه جامعه ایران از لوث وجود این عوامل

ص: 239

1- رجوع شود به ظهور و سقوط سلطنت پهلوی / جلد دوم / فصل هفتم، هشتم و نهم.

استعمار است که در طول نزدیک به یک قرن گذشته در تمام تار و پود مملکت ریشه دوانیده اند و در گذشته موجبات تحکیم نظام استبداد و برقراری تسلط استعمار را بر میهن ما فراهم آوردند و اکنون پس از پیروزی انقلاب سد راه پیشرفت آن هستند.

اخیراً در یکی از مجلات در مورد سازمان فراماسونری نوشته شده بود که این سازمان دارای شانزده شاخه در ایران است و شبکه مهندس شریف امامی که پس از پیروزی انقلاب کشف شد یکی از شاخه های آن است و بقیه شاخه ها کماکان به طور مخفی مشغول فعالیت هستند.⁽¹⁾

برای آگاهی از نام بعضی از این افراد به اصطلاح روشن فکر و نخبه و در حقیقت خودفروخته و فراماسونر علاوه بر منابعی که قبلاً معرفی شده به صفحات 257 و 261 (پاورقی) جلد دوم کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران رجوع کنید.

ص: 240

1- نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی / 1920 عرق / ص 125 پاورقی.

هدف بعثت انبیاء

بی شک از دیدگاه قرآن کریم از جمله اهداف بعثت پیامبران تلاوت آیات خدا بر مردم، تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نمودن مردم است. تربیتی که در این اهداف مطرح شده بیانگر امور زیر است:

1. ابتدا باید به بیدار ساختن اندیشه ها و اذهان و افکار پرداخت، ابتدا باید غفلت زدایی کرد، تا ارواح خفته بیدار شوند و اندیشه های غافل هوشیار گردند. آن هم از طریق تلاوت آیات الهی (یعنی پی در پی منظم) تا زمینه غفلت زدایی فراهم شده متربی بیدار و مهیای تعلیم و تربیت گردد.

2. پس از غفلت زدایی و نفی موانع روحی و فکری نوبت به تعلیم کتاب و حکمت فرا می رسد، نوبت به آموزش محتوای دین و علوم گوناگون فرا می رسد.

3. آن گاه تزکیه مطرح می شود تلقین ارزش ها، شکوفایی ارزش های روحی و معنوی و اخلاقی و پاک سازی درون از ضد ارزش های دینی و به عبارت دیگر

پس از آموزش های علمی نوبت به آموزش های عملی فرا می رسد. قرآن مجید در آیه ی 129 سوره ی بقره ترتب سه مرحله فوق را بیان نموده است که وضع طبیعی تعلیم و تربیت همین است، زیرا تا تعلیمی نباشد تا علمی نباشد، نوبت به عمل تکامل آفرین و تربیت متعالی نمی رسد به عبارت دیگر عمل تکامل آفرین و تربیت (یعنی تزکیه) غایت و هدف نهایی است لذا در سه آیه از قرآن تربیت بر تعلیم مقدم شده است که عبارتند از: بقره 151، آل عمران 164، جمعه 2.

مقصود از ارزش های دینی و اخلاقی همان تزکیه است که غایت نهایی بعثت رسولان الهی است. لذا نباید آن را امری سطحی و صوری و رفتاری در نظر گرفت چون رفتار امری ظاهری و اخلاق امری باطنی است، عمل مربوط به جسم و اعضاء و جوارح است، علم و حکمت و تزکیه مربوط به روح و فکر و ذهن و مقاصد و نیات و انگیزه ها است. این است آموزش و پرورش ارزش های دینی نیاز به یک برنامه ریزی دقیق و یک اجرای دقیق تر دارد.

برنامه ریزی

می دانیم که قرآن کتابی است نازل شده، آن هم به تدریج در مقاطع مختلف زمانی و در مناسبت های خاص فردی، اجتماعی، تربیتی، فرهنگی، خانوادگی، نظامی و غیره. به عبارت دیگر نزول اجرایی قرآن (برنامه تربیتی خداوند) در طول 23 سال همراه با برنامه ریزی دقیق صورت گرفت آن هم از مسیری پاک و معصوم و با عواملی پاک و معصوم.

بنابراین هر تحوّل فکری، عقیدتی، علمی و اخلاقی و هر انقلاب اجتماعی و هر طرح تربیتی محتاج به برنامه ریزی درازمدت، لاینقطع، هماهنگ و ثابت است در غیر این صورت تأثیری نخواهد داشت و اصولاً این امر یکی از

سنت های الهی است. نازل شدن، یعنی پایین آمدن در حد فهم مخاطب، تدریج، تداوم، هماهنگی و ثابت از لوازم برنامه ریزی در پرورش ارزش های دینی و اخلاقی است.

مراحل پرورش فضایل

قرآن کریم تأکید می کند که تنها وجود برنامه برای تکمیل شخصیت انسان کافی نیست هر چند لازم است بلکه علاوه بر برنامه جامع و کامل، آمادگی و زمینه های مناسب نیز شرط اساسی دیگر است. واقع بینی در امر تربیتی ثابت می کند که انسان های لجوج و عنود و برخوردار از روحیه خودمحور و مستکبر حاضر به قبول حق نیستند و قابلیت و آمادگی برای تحوّل اخلاقی و تربیتی را ندارند و در نوعی رجس و پلیدی باطنی و روحی و معنوی غرق هستند به اصطلاح قرآن (بیماری قلب) دارند. (1)

پس جایی که قرآن فقط بر دل های مستعد و قابل اثر می کند تکلیف سایر برنامه های تربیتی روشن است.

اما همین قرآن می فرماید با نزول هر سوره ای، روح تازه ای از ایمان و هدایت و تربیت و فضیلت در وجود افراد مستعد و قابل دمیده می شود. با این تذکر لازم و ضروری به مراحل تربیت و پرورش اخلاقی بر اساس آیه ی 57 سوره ی یونس می پردازیم:

1. مرحله ی موعظه و اندرز، مرحله ی لحظه، بیدارباش، غفلت زدایی.

2. مرحله ی شفاء بیماری های باطنی، مرحله ی پاک سازی روح و روان از

ص: 245

3. مرحله ی هدایت و ورود به مسیر حق و صراط مستقیم الهی.

4. مرحله ی رحمت و تکمیل نفوس و مشمول انعام الهی شدن.

آری، انذار مواعظ الهی در کسانی اثر دارد که (یحافونَ أَنْ يُحْشِرَ رِوَالِی ربهیم)، از قیامت خائف باشند و حداقل احتمال قیامت را بدهند، احتمال زیان و خسران آخروی را بدهند، آن گاه به حکم عقل و طبق قاعده ی لزوم دفع ضرر محتمل، در آن ها به جای انکار، تردید قبول ایجاد می شود و لذا در تعالیم حق توجه و تدبیر و مطالعه می کنند و به تدریج طریق نور در پیش رویشان مشهود می شود و بدان وارد می شوند، پس پذیرش انذار و مواعظ الهی دلی بیدار می خواهد روانی خائف می طلبد، انسانی عاقل نیاز دارد. باز هم تأکید می شود که از منظر پاک قرآن تنها وجود برنامه های جامع تربیتی برای پرورش ارزش های دینی اخلاقی در انسان کافی نیست بلکه وجود نوعی آمادگی و قابلیت در خود مخاطب و متربی ضروری است. (1)

نقش مربّی

بی شک در امر پرورش و تربیت اخلاقی بر اساس تعالیم علاوه بر برنامه ی جامع، مربّی نیز نقش ضروری دارد، به عبارت دیگر علاوه بر قرآن، وجود رسول اکرم (ص) و پس از آن وجود حضرت ائمه ی هدی (ع) و در عصر غیبت وجود عالم مهذب و وارسته و فقیه جامع ربانی نیز لازم است اما: وجود پیامبر و امام و عالم مهذب و فقیه و وارسته و سایر سطوح مربیان دینی همانند برنامه

ص: 246

تربیتی فقط لازم است، لیکن کافی نیست زیرا به قابلیت متری و مخاطب نیز نیاز هست، و به اصطلاح هم فاعلیت فاعل را می طلبد و هم قابلیت قابل را.

این ندای قرآن پاک ترین ندای تربیتی عالم وجود است که: (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا). (1)

تربیت آب حیات قلوب است، تربیت باران حیات بخش زمین های ارواح بشریت است. استعدادهای قلوب و ارواح یکسان نیست، اثر پذیری ها، قابلیت ها یکسان نیست، بعضی چون سرزمین شیرین هستند که در اثر باران و آب هدایت، ثمرات شیرین و پر برکت می دهند آن هم به اذن پروردگارش، نه خودش به تنهایی و مستقلاً، بعضی دیگر چون سرزمین شوره زارند که در اثر باران و آب هدایت، ثمرات ناچیز و کم بها و بی قدر و قیمت از آن ها می روید. بنابراین واقع بینی یک پایه اساسی در تربیت است که نباید آن را فراموش کنیم و این اصل می گوید انبیاء، ائمه، اولیاء و قرآن کریم به قابلیت متری توجهی تام دارند. این اصل می گوید قابلیت قابل شرط مهم در تربیت است. همین نکته قرآن در آیه ی 17 سوره ی رعد مؤکداً بیان می فرماید، بدیهی است که در فاعلیت حق تعالی و فیاضیت مبدأ فیاض هیچ گونه محدودیت و ممنوعیت و هیچ گونه بخل و امساک و وجود ندارد و اما به سبب تفاوت قابلیت ها و اختلاف در استعداد و ظرفیت ها (فسالت اودیه بقدرها)، آب باران حیات آفرین در هر زمین حیات نمی آفریند بلکه در هر زمینی به اندازه استعداد آن زمین اثر می گذارد.

ص: 247

1. تحریک اندیشه و تفکر از طریق طرح سؤال

گنج‌نیدن حقایق اخلاقی، فضایل و ارزش‌ها در قالب سؤال، به طوری که شنونده‌ی سؤال طرفین مسأله را بشنود و با اندیشه خود یکی را انتخاب کند، بدیهی است که این انتخاب باید از درون وجدان و عمق فطرت او باشد و با تشخیص خود او صورت گیرد این یکی از روش‌های غیرمستقیم و مؤثر در تربیت است در قرآن از این روش استفاده شده است به عنوان نمونه سوره‌ی نحل آیه‌ی 17، سوره‌ی زمر آیه‌ی 9، سوره‌ی انعام آیه‌ی 50، سوره‌ی رعد آیه‌ی 16 و سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 162.

در این روش تربیتی مسایل به صورت استفهامی طرح شده و پاسخ آن به عهده‌ی وجدان‌های بیدار و فطرت‌های پاک و حس خودجوشی مستمع گذاشته می‌شود. تا جواب از درون او جوشیده و آن را از خود حس کند. بدیهی است که در این صورت از آن دفاع خواهد کرد چون از خود اوست.

2. اعطای شخصیت به انسان‌ها

قرآن کریم بارها ارزش و کرامت را یادآور شده است و سپس نتایج تربیتی و پرورشی و ارزشی گرفته است، ارزش دادن به شنونده، شخصیت دادن به متربی موجب می‌شود که او احساس کرامت کند و شأن خویش را بشناسد و متوجه ارزش‌های وجودی خودش بشود، آن‌گاه در می‌یابد که رذیلت در شأن او نیست، پستی لایق او نیست، انحطاط سزاوار او نیست، ابتدال شایسته مقام او نیست و از آن‌کناره‌گیری خواهد کرد. پس مهم، تذکر ارزش‌های وجودی

مخاطب است تا او باور کند که این ارزش ها را دارد. مهم یادآوری نقاط مثبت شخصیت متربی است تا خود را بشناسد و قدر ارزش های وجودی خود را بداند. آیات 73 تا 71 سوره ی «ص» بیانگر یادآوری ارزش های وجودی انسان و شخصیت دادن به اوست.

3 و 4. بیم و امید، خوف و رجاء، انذار و تبشیر، تشویق و تهدید

می دانیم که اولین فرمان الهی، فرمان به انذار و بیم دادن بوده است، انذار از عوامل بیداری و آگاهی و تحرک زایی است به خصوص برای کسانی که از تعالیم تربیتی و برنامه پرورشی خداوند دورتر هستند.

اما در انسان های آماده تر بشارت دادن، امیدوار کردن و تشویق کردن مؤثرتر است، به هر حال انسان چون دارای غریزه ی جلب منافع و دفع زیان است بیم و امید همواره در تکامل او مؤثر بوده و هست. ندای الهی (أَنْ أَنْذِرُوا) در جای جای قرآن حاکی از این روش مؤثر تربیتی است.

قرآن در آیه ی 30 سوره ی آل عمران می فرماید: (و يحذرکم اللّٰه نفسه واللّٰه رؤف بالعباد) ابتدا می ترساند، بر حذر می دارد و سپس امید می دهد آری، اخطار الهی از روی محبت است، انذار الهی توأم با بشارت است و اصولاً سنت تربیتی قرآن توأم بودن بیم و امید است. از سوی دیگر باید خاطر نشان کنیم که انبیاء الهی پس از بیم و امید و پس از بشارت و انذار مردم را به سوی حق دعوت می کرده اند زیرا خوف و رجاء وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرفتن حق یعنی انبیاء اول از وسیله ی تشویق و بعد از تهدید استفاده کرده، زمینه ی پذیرش دعوت حق را فراهم می کردند و سپس دعوت به سوی حق را آغاز می کردند و یکی از عوامل مؤثر بودن دعوت انبیاء استفاده از همین روش

بوده، لذا قرآن مجید پیامبر(ص) را شاهد و مبشّر و نذیر معرفی کرده و سپس می فرماید: «ما تورا به عنوان دعوت کننده به سوی الله و سراج منیر فرستادیم».(1)

5. الگوهای جاویدان ارزشی

آیات (4-6) سوره ی ممتحنه و سوره ی احزاب آیه ی 121، بیانگر مؤثرترین برنامه های تربیتی یعنی برنامه ی عملی است قطعاً الگوهای تربیتی وسیله ای است مؤثر در تربیت لذا قرآن پیامبر و سایر پیشوایان معصوم را مهم ترین عامل هدایت و تربیت بشر معرفی فرموده است و آنان را به عنوان اسوه قلمداد کرد، زیرا باید از آنان پیروی کرد و به سنت آنان تأسی نمود و در قول و فعل و تقریر از آنان اطاعت کرد تا به ارزش های والای الهی دست یافت، ارزش هایی چون ایمان، صبر، استقامت، جهاد، حلم، گذشت، عفو، ایثار، علم، عبودیت، اخلاص، محبت، وحدت و همدلی، راستی و صداقت، شجاعت، عدالت، تقوی، عفت، حکمت، و توحید و توبه و انابه و استغفار و رجوع به خدا.

در یک کلام می توان گفت اساس همه ارزش ها (حب فی الله و بغض لله و بغض فی الله) است. به خصوص در روابط انسان ها با یکدیگر و در پیوندها اصلی ترین روابط و پیوندها، رابطه و پیوند مکتبی است در سطح بشریت، منطقه ای، ملی، گروهی و هر گونه رابطه و پیوندی که قابل تصوّر باشد.

ارزش های دینی اخلاقی آدمی را مؤمن به غیب می سازد، روحیه او را قوی و فولادین می کند، ایمان به هدف را در او مستحکم می سازد، امید و شوق و

ص: 250

تلاش و مجاهده را در او شکوفا می کند، مصائب و مشکلات و ناملايمات و خطرات را در چشم او حقیر می نماید، شیطان درون و برون او را منکوب می سازد و روح تواضع و اطاعت از خدا و رسول را در او می دمد و او را وارد حریم فضل و رحمت بی انتهای الهی می کند.

هشدار: اما باید دانست که ابتذال و انحراف تدریجی و گام به گام روی می آورد نفس همراه انسان است هوای نفس همدم انسان است و شیطان در کمین و در یک قدمی انسان است، و سوسه های او رنگارنگ است او سوگند خورده بر انحراف انسان، کمر بسته بر دشمنی با انسان و پیوسته در تلاش است برای انحوا و گمراه نمودن انسان، رذیلت را رنگ فضیلت می زند، زشتی را زیبا می آراید، ضد ارزش را ارزش جلوه می دهد، قبیح را حُسن می نمایاند و خلاصه سراب را آب نشان می دهد و هر تشنه ی جویای آبی را با مغز به طمع آب در سراب سرنگون می کند. این است که مطمئن ترین راه تربیت، راه اطاعت از الگوهای معصوم است، عمل به حدیث شریف ثقلین و تمسک به قرآن و عترت است، در غیر این صورت پیوسته احتمال ضلالت هست و خواهد بود، پس باید متری را با محبت به خدا تربیت کرد، محبت به رسول الله (ص) و فاطمه زهرا (س) و ائمه اطهار (ع) را به او چشاند، محبت به قرآن را بذائقه باطن او رساند تا ارزش های دینی اخلاقی در درون جان و عمق فطرتش به جوش آید و جانش آراسته به فضایل گردد، آری، (الذین آمنوا اشد حُب الله)

نکته: می دانیم که پایه فضایل ایمان است و اهل فضایل مؤمنین هستند پس باید به تقویت بُعد ایمانی و معنوی متری پرداخت و نیز می دانیم که پایه ی ایمان علم است یعنی چهل ریشه تمام نکبت ها و هلاکت ها است (جهل به خویشتن، جهل به خدا، جهل به غیب و آخرت و رسولان و وحی و قرآن و ائمه و...)

بنابراین عکس قضیه نیز صادق است خودشناسی، خداشناسی، معادشناسی، پیامبرشناسی، قرآن شناسی و امام شناسی ایمان را قوی می کند محبت به حق را ظاهر می کند و انسان را به اطاعت از حق از روی محبت بر می انگیزاند. البته مقصود از علم و جهل، علم و جهل کلاسیک نیست، بلکه علم و جهل قرآنی و روایی است.

6. دوستی و معاشرت

دوستی و معاشرت یکی از عوامل مؤثر در شخصیت انسان است و در اهمیت آن شکی نیست اسلام در زمینه دوستی و معاشرت، شرایط و وظایف و آداب و حدود و معاشرت ها و دوستی تعالیم ارزنده ای دارد که فقط به قلیلی از آن ها اشاره می شود. در حدیثی امام صادق (ع) شرایط یک دوست را چنین بیان می فرمایند:

1. باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.

2. آبروی تو را، آبروی خودش بداند و زشتی تو را نیز زشتی خودش بداند.

3. مقام و مال، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد.

4. آن چه را در قدرت دارد از تو دریغ ندارد.

5. جامع همه صفات خوب یک دوست این است که تو را به هنگام پشت کردن روزگار رها نکند. (1)

آری، انسان موجودی است تأثیر گذار و تأثیر پذیر و قسمتی از شخصیت هر فردی معلول ارتباط او با دیگران است.

ص: 252

بنابراین دوست و معاشرت در پرورش دینی و اخلاقی انسان بسیار مؤثر است و اصولاً یکی از راه های شناختن هر انسانی شناختن دوست و معاشر او می باشد و خلاصه به قدری دوست انسان در سرنوشت وی مؤثر است که گاه موجب می شود انسان در آخرت به سبب دوستی با فردی در حسرت و تأسف باشد و بگوید: «یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً»⁽¹⁾

ای کاش با رسول خدا راهی را برمی گزیدم و او را اسوه و الگوی عملی اخلاقی و ارزشی خود قرار می دادم نه فلانی را که او مرا گمراه کرد و یاد خدا را از لوح جانم زدود. ذکر و یاد خدا در دل و غافل نبودن از خدا مهم ترین ارزش دینی، اخلاقی و تربیتی از دیدگاه اسلام است و معیار است برای مجالست ها و معاشرت ها.

7. دیگر روش های تربیتی از دیدگاه قرآن

روش هایی چون حکمت و استدلال عقلی، موعظه و نصیحت بلیغ، جدل احسن، بیان سرگذشت های راستین، بیان آثار و نتایج خوبی ها و بدی ها در دنیا و آخرت، امر به معروف، نهی از منکر، واداشتن متربی به تفکر در جهان هستی، عالم طبیعت، روان و باطن خود او از دیگر روش های تربیتی از دیدگاه قرآن است. البته برای هر یک از روش های ارزنده ی فوق آیات و روایات متعددی وجود دارد که به بعضی از آن ها اشاره می شود. بزرگ ترین غایت پرورش دینی این است که متربی رنگ الهی بگیرد⁽²⁾، و به قرب الهی کشیده و مجذوب شود و شخصیتی ملکوتی پیدا کند و وجهه ی او به سوی دین قیم الهی قرار گیرد.⁽³⁾

ص: 253

1- فرقان / 28.

2- بقره / 138.

3- روم / 30.

پس باید او را به آگاهی و حکمت دعوت کرده (1)، و به او الگو داد (2)، حتی از ابزار قصه برای بیداری عقل و اندیشه ی او بهره گرفت (3)، زیبایی های بهشت را به او تذکر داد (4)، ارزش علم و دانش را در نزد او ستود (5)، قبح جهل و نادانی را برایش روشن ساخت (6)، برایش هم بیشتر بود و هم نذیر (7) و ده ها آیه دیگر. نادیده نگیریم که اراده ی الهی در تربیت هر موجودی نقش اصلی را به عهده دارد. اراده ی انسان، عوامل ماوراء طبیعی چون ملائکه، شیاطین، اعمال ارادی انسان، آگاهی انسان نسبت به وظایف شرعی خود، رعایت حداقل دو حکم از احکام خمسه یعنی حلال و حرام، محیط خانواده محیط رفاقت، محیط تحصیل، محیط اجتماع، حکومت، معیشت، سطح دانش، امنیت در رشد و تربیت، مانع شناسی و مانع زدایی در پرورش دینی اخلاقی علاوه بر عوامل توارثی و تغذیه همه و همه در رشد یا انحطاط انسان مؤثر است. خصوصاً حرکت جامعه بر مدار ارزش های دینی اخلاقی بسیار مهم است یعنی باید ارزش های دینی اخلاقی در رفتار فردی و اجتماعی آشکار باشد تا به امید به بار نشستن و شکوفایی ارزش های دینی اخلاقی در دانش آموزان باشیم. احیای عملی ارزش های دینی اخلاقی در هنر، صدا و سیما، مطبوعات، کتب درسی، مجلات، مدیریت ها، بازار، محیط آموزشگاه ها و اجرای حکم شرعی امر به معروف و نهی از منکر، طبق نظر حکومت یا رهبری یا حداقل در سطح رساله عملیه، در امنیت کامل و محیطی پر از محبت و آگاهی به طور مستمر نه مقطعی، حاکمیت بخشیدن به ارزش های دینی اخلاقی در مجامع ورزشی، تفریحی،

ص: 254

1- نحل / 135.

2- احزاب / 21.

3- اعراف / 176.

4- توبه / 11.

5- زمر / 9.

6- امرا / 36.

7- مائده / 18، شعرا / 214.

علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و به رفتار در آوردن برنامه های تربیتی و اخلاقی تنها راه رسیدن به موضوع مورد بحث است.

فرهنگ عزاداری

فرهنگ و فلسفه ی اقامه ی عزای حضرت حسین (ع)

عزاداری امام حسین (ع) و اقامه ی هر چه پر شورتر این مراسم در حقیقت راهی است برای احیای هدف و انگیزه ی نهضت آن حضرت. می دانیم بر اساس فرمایشات امام حسین (ع)، هدف آن حضرت از قیام، اصلاح امت رسول الله (ص) بوده است. اقامه ی امر به معروف و نهی از منکر بوده است. حرکت بر اساس سیره ی پیامبر (ص) و علی (ع) بوده است. آن حضرت می خواست عملاً درس های فراموش شده ی دین را به همگان بیاموزد و حقانیت پیامبر اسلام (ص) و حقانیت قرآن و حقانیت اسلام و حقانیت امیر المؤمنین (ع) را اثبات کند.

روح قیام و حماسه ی عاشورا تعلیم و احیای درس توحید و ایمان به جهان غیب بود و خود حضرت حسین (ع) در این میان مظهر نفس مطمئنه و مظهر صبر و استقامت و عزت و کرامت بود. آن حضرت با قیام خود به همگان آموخت که روح مؤمن می تواند آن چنان قوی، مطمئن و ملکوتی گردد که در برابر حوادث شکست ناپذیر و ثابت و مستحکم بماند، هر چند تن او با شمشیرها قطعه قطعه گردد.

فلسفه ی عزاداری امام حسین (ع) در حقیقت همان فلسفه ی احیای دین و ترویج و تبلیغ ارزش های متعالی دین است که متأسفانه به مرور زمان در طول تاریخ مورد تحریف و تفسیر به رأی و بدعت واقع شده است.

ص: 255

هدف از این مقاله بررسی آثار منفی و مخرب فرهنگی و دینی فلسفه ی عزاداری حضرت حسین(ع) است و ما ابتدا بحث خود را با تعاریف آغاز می کنیم.

کلمه ی تحریف

«وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوا...»⁽¹⁾

راغب در مفردات می گوید: تحریف کلام آن است که کلام را در گوشه ای از احتمال آن چنان قرار دهند که بتوان آن را به چند وجه حمل کرد و بنابراین هر کلام صریحی با تحریف صراحتش را از دست می دهد و جنبه ی احتمالی پیدا می کند به گونه ای که موجب انواع شبهات و شک ها و تردیدها و انحراف های فکری می گردد. و نیز تحریف به معنای تغییر دادن و عوض کردن جای کلمات است به طوری که کلمات از مواضع اصلی خود خارج شده و لذا معنای اصلی خود را از دست می دهند. قرآن کریم یهود را قهرمان تحریف می داند و در آیات متعددی از جمله آیه ی قبل⁽²⁾ و نیز آیه ی 46 سوره ی نساء بر این مطلب تأکید کرده می فرماید: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...»

بر اساس دو آیه ی مورد نظر یهودیان به سبب این که اهل تحریف می باشند هرگز به آیین اسلام ایمان نمی آورند زیرا آنان با علم و از روی آگاهی پس از این که سخنان خدا را می شنیدند و کاملاً فهم و درک می کردند آن را تحریف می نمودند. و این امر حکایت از روحیه ی انحرافی این جمعیت حيله گر و منافق دارد. به طوری که حتی گروهی از یهود هنگامی که به همراه موسی(ع) از کوه

ص: 256

1- بقره / 75.

2- بقره / 75.

طور برگشتند به مردم گفتند (ما شنیدیم که خداوند به موسی(ع) دستور داد: فرمان های مرا در آن جا که می توانید انجام دهید و آن جا که نمی توانید ترک کنید.) و این اولین تحریف بود.

تحریف ممکن است جنبه ی لفظی داشته باشد و ممکن است جنبه ی معنوی داشته باشد و ممکن است جنبه ی عملی داشته باشد. آیات مربوط به تحریف که از شاهکارهای یهودیان خبر می دهد. اگر چه شامل تحریف حقایق و تغییر چهره ی دستوره های خداوند توسط یهود می شود، اما باید گفت که آنان بیشتر به تحریف لفظی و تغییر عبارات می پرداختند مثلاً- به جای این که بگویند (شنیدیم و اطاعت کردیم)، می گفتند (شنیدیم و مخالفت کردیم) که این سخن قطعاً حاکی از تمسخر و استهزاء می باشد. به هر حال تحریف کلام گاهی با زبان است، گاهی از طریق کتابت و نوشته و گاهی از طریق خبر رسانی و نقل قول، و در هر صورت از نظر قرآن بسیار مذموم ناپسند به شمار می رود و جزء خلق و خوی یهودیان لجوج و مغرور و ستمگر محسوب می گردد. (رجوع شود به تفسیر نمونه جلد اول و سوم ذیل آیات مورد بحث) و (حماسه ی حسینی، استاد مطهری(ره)، ج 3).

کلمه ی بدعت

بدعت به معنی شیء جدید، چیز تازه و نوظهور است. بدعت در دین به معنی چیزی است که موجب فساد در دین و فساد در اعتقادات مردم می گردد و منجر به پیدایش مذهب جدید و کیش و آیین تازه می شود. به همین سبب از نظر دین مبین اسلام بدعت گذاری در دین حرام است و شدیداً نمی شده است. به طوری که حضرت رسول(ص) فرموده اند: «زمانی که در امتم بدعت ها هویدا گشت بر

عالم است که علم خویش را آشکار کند، هر که نکند لعنت خدا بر او باد.» و امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند: «ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوب ها فرمانبری هوس ها و بدعت نهادن احکامی است بر خلاف قرآن که مردمی به دنبال مردمی آن را به دست گیرند. اگر باطل، برهنه بود بر خردمندی، نهان نمی گشت و اگر حق ناآمیخته می نمود اختلافی پیدا نمی شد ولی مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم پیش آیند، این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره شود و آن ها که از جانب خدا سبقت نیکی داشتند نجات یابند.»⁽¹⁾

فلسفه ی عزاداری

اشاره

1. زنده نگاه داشتن خاطره کربلا که برای حفظ اسلام و مسلمین نقش اساسی و حیاتی دارد.
2. احیای کربلا و آرمان ها و ارزش های والایی که حسین (ع) به خاطر آنان به شهادت رسید برای بقای اسلام، پیشرفت و ترقی اسلام و در نتیجه سعادت مسلمین و انسان ها.
3. عامل هشدار دهنده و بیدار کننده در پاسداری از دین، در حفظ امر به معروف و نهی از منکر.
4. طبق قرآن اجر رسالت پیامبر اکرم (ص) محبت اهل بیت پیامبر است و اظهار محبت و علاقه و ارادت به اهل بیت پیامبر (ص) و ادای دین الهی.
5. بهره مند شدن از برکات مراسم عزاداری که هم دارای برکات مادی و هم معنوی، هم دنیوی و هم اخروی است. زیارت، بزرگداشت، عزاداری، گریستن،

ص: 258

1- اصول کافی، ترجمه ی سید جواد مصطفوی، جلد اول کتاب فضل العلم باب بدعت ها و رأی و قیاس ها.

گریانیدن و برپاکردن مراسم ماتم و عزاداری، سلام دادن، مرثیه خواندن، شعر خواندن برای بزرگداشت عزای حسین(ع) همه ناشی از محبتی است الهی در دل مؤمنان نسبت به وجود مقدس امام حسین(ع) موجب تأمین مصالح دنیا و آخرت انسان می گردد و کرامات و برکات و معجزاتی را نصیب اهلس می سازد، حاجت ها برآورده و بلاها و مصائب را برطرف می سازد و ما خود نمی دانیم.

6. این مجالس برای ترویج دین و تبلیغ اعتقادات دینی و مفاهیم قرآن است. زیرا امام حسین(ع) نیز برای ترویج دین خدا کشته شد. برای احیای دین جدش. پس در این مجالس باید دین خدا ترویج و احیا شود و از آن چه با این هدف مقدس منافات دارد جداً پرهیز گردد. حسین(ع) چراغ هدایت و کشتی نجات است پس مجالس او نیز باید مجالس هدایت و نجات از ضلالت و گمراهی و گناه و بی دینی باشد. مجالس روشن و نورانی و روشنگر باشد و تاریکی های جهل و گمراهی و خرافات و اوهام و بدعت ها و تحریفات را از بین ببرد. به طوری که عدّه ای خُر شوند، عدّه ای زهیر بن قیس گردند و راه امام حق را انتخاب کرده، طی کنند. عدّه ای زینب گونه مُبلّغ حق و حقیقت و رسواگر ظلم و جنایت شوند.

قمه زدن، خود آزاری، اعمال سبک سرانه و بی منطقی، اشعار سست و ذلت آور، عزاداری های جنون آور بدون بیان فلسفه قیام حسین(ع)، بدون تبلیغ اهداف حسین(ع) بدون ترویج قرآن و اسلام، همه در پیشگاه عقل و شرع مردودند.

1. اشعار و شعارها و سخنان غلوآمیز در مورد اهل بیت.

2. اشعار و شعارها و سخنان تحقیرآمیز و اهانت آمیز در مورد شیعیان.

3. خواندن اشعار و شعارها به صورت آهنگین که موجب حرکت شود.

4. برای ابزاز محبت به اهل بیت صدای حیوان درآوردن.

5. هروله کردن سینه زنان، به هوا پریدن، تکان دادن بدن به صورت رقص شدید سینه زدن، کاملاً لخت شدن و حرکات ناپسند.

6. ساختن حوادث و وقایع و داستان های جعلی برای بیان لطف و کرامت اهل بیت.

7. شرکت در این جلسات، انعقاد و ترویج این گونه مجالس و تکثیر نوار این مجالس.

الف. وهن و اهانت به اسلام و جمهوری اسلامی ایران و تشیع است.

ب. خلاف موازین فقه شیعه است.

ج. با اهداف عالی ی اسلام، قرآن، نبوت و امامت منافات دارد. زیرا احیای اسلام و فقه و شریعت و احکام خداوند و مبارزه با هر گونه بدعت است، همان بدعت هایی که سنت اصیل را پایمال کرده، دشمن را شاد می کند پس عزاداری باید طبق موازین شرعی باشد.

عقاید اسلامی و در رأس همه توحید باید همیشه هدف اصلی در همه ی امور باشد، شرع مقدّس و در رأس همه انجام واجب و پرهیز از حرام باید هدف در همه ی کارها باشد. پرهیز از باطل و خلاف شرع و مبارزه با باطل اساس همه ی تلاش های ائمه(ع) بوده است و شیعه هم باید پیرو ائمه(ع) باشد و در کلیه افعال و اقوال خود پیرو مکتب اهل بیت باشد، امر به معروف و نهی از منکر در رأس اهداف قیام ابا عبداللّه(ع) بود، پس مراسم و مجالس عزاداری آن حضرت نیز باید مصداقی از امر به معروف و نهی از منکر باشد.

خطابه و منبر و روضه و مداحی و نوحه سرایی و اشعار و مراثی باید مشتمل بر مطالب حق، صحیح و شرعی باشد در غیر این صورت موجب جسارت و توهین

ص: 260

به اهل بیت و مکتب اهل بیت خواهد شد. (وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) (1). اشکال بیان و بزرگداشت وقایع عاشورای حسینی عمدتاً به شکل: (روضه خوانی و مرثیه سرایی و نوحه خوانی - عزاداری - سینه زنی - زنجیر. کُتْل و عَلم - تعزیه - خطابه منبر) می باشد.

هفت نکته در مورد قیام حسین (ع) و واقعه ی کربلا

1. حادثه ی کربلا، حادثه ای مقدّس و الهی است و هر حادثه ی مقدّس الهی - انسانی که دارای تاریخ مقدّسی باشد جزو شعایر الهی محسوب می شود، که بزرگداشت آن نشانه ی تقواست؛ مانند حج ابراهیمی که مناسک و احکام و آداب و عاداتی دارد. مانند حماسه ی کربلا که از معنویّت بالا و تقدّس بالایی برخوردار است و حرکتی است الهی و دینی و بنابراین صرفاً اجتماعی و سیاسی نیست.
2. حادثه ی کربلا پیوندی محکم و استوار با خدا و دین دارد پیوندی ناگسستنی با تربیت دینی دارد.
3. حادثه ی کربلا هم عاطفی است و هم عقلانی و فکری، هم ایمانی و هم تقوای قلبی است.
4. تعظیم و بزرگداشت شعایر کربلا اشکال متفاوتی دارد، روضه خوانی، شبیه خوانی، نقاشی روی پرده، پرده خوانی، فیلم و تئاتر مذهبی، سخنرانی و آگاهی بخشی به افراد جامعه.
5. هشدار: شعایر انحرافی، اشعار، روضه و قصّه ها نباید جوهره ی اصلی

ص: 261

حادثه را نفی کند. مثلاً کربلا عزت نفس است و نباید هرگز نادیده گرفته شود. عزت نفس، امر به معروف و نهی از منکر و سایر اهداف و ارزش های قیام حسین(ع) نباید در مراسم عزاداری محو گردد بلکه باید اساسی ترین و عمده ترین بخش عزاداری را در بر گیرد.

6. بُعد هنری روضه و تعزیه و اشعار نیز نباید حقایق و اهداف را نقض کند. البته بیان هنری قضیه بسیار خوب و مطلوب است اما هنر هم باید طهارت و قداست داشته باشد و حقایق و ارزش ها فراموش نشوند.

7. فرهنگ سازی، روضه خوان، تعزیه گردان، مداح، مرثیه خوان، فیلم و تئاتر با نقل های خود، با اشعار خود با نمایش و نمایشنامه خود برای توده ی مردم خوراک فکری تولید می کنند، باور ایجاد می کنند، فرهنگ می سازند پس اگر تحریفی در آن ها پیدا شود مردم نیز منحرف می شوند و در فرهنگ دینی مذهبی و فرهنگ عمومی مردم انحراف و گمراهی ایجاد می گردد، که آثار بسیار مخرب دنیوی و اخروی دارد. قرآن کریم یهودیان را به سبب کشتن انبیاء لعنت کرده و به آنان وعده ی عذاب داده است. (1) بسیاری از علمای برجسته شیعه و سنی نقل کرده اند که انبیاء هم در مصائب آل پیامبر(ص) گریسته اند. پیامبر اکرم(ص) خود دستور داد برای جناب حمزه گریه کنند و نیز برای جناب جعفر بن ابی طالب چنین دستوری داد. حضرت علی(ع) هنگام رفتن به صفین از کربلا گذشت و در آن جا درنگی کرد و مدتی گریست و همه ی ائمه شیعه به این امر توجه کامل داشته اند. قیام حسین(ع) احیای اسلام و قرآن بوده، بنی امیه قصد ریشه کن کردن اسلام را داشتند ولی باعث کربلا تجدید حیات اسلام شد.

ص: 262

1. قیام امام حسین(ع) یک تکلیف فردی بوده است.

2. قیام حسین(ع) مقدمه مقامات معنوی او بوده است.

3. قیام حسین(ع) عامل بخشش گناهان امت بوده است.

4. قیام حسین(ع) یک قیام سیاسی و دنیوی بوده است.

5. امام حسین(ع) کشته انتقام گیری های قبیله ای شد.

6. این شهادت اوج کمال است پس باید آن را جشن گرفت.

7. این کشته شدن بی نتیجه بود چون او به حکومت نرسید و خاندانش نیز اسیر شدند.

8. امام حسین(ع) کشته نشد، حنظله بن اسعد شامی کشته شد.

9. ...

دیدگاه هایی نظیر چنین دیدگاه هایی که صرفاً عرفانی یا صرفاً سیاسی هستند نه تنها نمی توانند بیان کننده ی عاشورا، کربلا و حسین(ع) باشند بلکه دیدگاه عرفانی محض و دیدگاه سیاسی محض داشتن نسبت به مسایل باطل و غیر قابل قبول است.

واقعه کربلا یک وظیفه ی عام، کلی و الهی بوده است و در هر زمانی که آن شرایط به وجود بیاید بر هر مسلمانی قیام علیه حاکمی هم چون یزید واجب است پس عمل امام(ع) یک الگوی عملی و عینی از عالی ترین مراتب امر به معروف و نهی از منکر بوده است و لذا چراغ هدایت و سفینه ی نجات است. قیام حسین(ع) یک جنبش مقدّس دینی و یک حرکت سیاسی، انقلابی در جهت احیای دین، زدودن انحرافات دینی و مبارزه با بدعت ها و جایگزینی حکومت حق بوده است.

1. گریه: گریه کردن سبب آرامش درونی و رسیدن به ثبات روانی می شود. گریه وسیله ای برای تخلیه روانی انسان است.

2. تسکین اندوه: عزاداری و غم خوردن سبب تسکین درد و اندوه می شود.

3. تسلیت به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع).

4. تبلیغ آرمان ها و اهداف و شناسایی سیدالشهدا(ع) به مردم هر عصری است تا:

الف. بیدار شوند و آگاهی پیدا کنند.

ب. تا فریب نخورند.

ج. تا دین آن ها ابزار دست بنی امیه صفتان قرار نگیرد.

د. تا پیوسته حق و حق محوری را دنبال کنند.

ه. تا جذب مرام و مکتب حسین(ع) شوند.

بنابراین یک چنین عزاداری:

1. نباید توأم با دروغ و تحریف و انحراف باشد.

2. نباید همراه با خودآزاری و اعمال تنفر آور باشد.

3. نباید خلاف اهداف و آرمان های مقدس امام حسین(ع) باشد.

4. نباید همواره با امور باطل و خلاف شرع و وهن آمیز باشد.

5. نباید با امور سست و نامعقول و جعلی و بدون سند و مدرک تاریخی و حدیثی باشد.

6. نباید از ابعاد عاطفی، سیاسی و دینی و فرهنگی و تربیتی و اخلاقی و انسانی عاشورا غافل شد.

7. پس عزاداری باید زنده کننده ی اسلام باشد، زنده کننده ی مکتب باشد، زنده کننده ی قرآن و پیامبر و امامت معصومین(ع) باشد.

8. از هر گونه غلو و غالی گری باید قویاً پرهیز کرد. (مثل آن چه مسیحیان در مورد مسیح گفته اند که مسیح پسر خداست.)

نوجه

غلو در حق ائمه(ع)، مفهوم امامت را بیشتر بعد درونی، معنوی، اخروی و غیر سیاسی داده است و موجب تقویت بعد عرفانی امامت شده است، بعید نیست دشمن هم برای کاستن از بعد سیاسی امامت، در تقویت اندیشه ی غلو تأثیر داشته است. از سوی دیگر تحلیل عرفانی و صوفیانه واقعه ی کربلا و تحلیل غالیان، به هم بسیار نزدیک و در همدیگر اثرگذار است. زیرا می گویند: برای پیروان امام(ع) هم تکلیفی جز سوگواری کردن و نوحه و عزاداری کردن برای ثواب بردن باقی نمی ماند و خدا امام(ع) و یارانش را هم به این مصیبت سخت گرفتار کرد تا در بهشت جایگاهی برتر به آن ها بدهد. آری، ماجرای کربلا یک قضیه شخصی و اختصاصی برای امام(ع) و یاران وی بوده است.

این تحلیل ناشی از تقیّه و سوگ و مرثیه است و بعد حماسی کربلا که مهم ترین و اساسی ترین بعد آن می باشد مورد غفلت واقع شده است.

آثار قیام امام حسین(ع)

اشاره

1. سقوط امویان، زیر سؤال بردن حکومت امویان.

2. بین 16 تا 25 تن از خاندان پیامبر در کربلا شهید شدند پس امویان ظالم و اهل بیت مظلومند و تحت همین عنوان مشهورند.

ص: 265

3. قیام حسین (ع) یک الگو و اسوه واقع شد در دفاع از دین و جزء ارزش های برجسته قرار گرفت.

4. سرمشق قیام های پس از عاشورا واقع شد.

5. جامعه ی شیعه را در ابعاد مختلف تحت تأثیر قرار داد، سیاسی، معنوی، عاطفی و...

6. تغییر جهت اندیشه از اسلام اموی به سوی اسلام علوی، اسلام اهل بیت.

7. احیای قرآن و سنت و افشای تحریف و بدعت و احیای ارزش هایی چون عزّت، کرامات، شجاعت، جوانمردی، ایثار، توبه، آزادگی، معنویت و...

هدف از روضه خوانی و مداحی

هدف از روضه خوانی و مداحی:

الف. معرفت به ائمه (ع).

ب. محبت به ائمه (ع).

ج. حفظ و صیانت از دین و قرآن و نبوت و امامت.

د. کسب رضایت از خداوند.

ه. خشنودی قلب مقدّس امام زمان (ع).

و. انجام وظیفه به عنوان یک شیعه.

ز. احیای امر امامت.

ص: 266

محتوای روضه و مدّاحی:

- الف. شخصی و فردی است باید در قلب فرد اثر گذارد.
- ب. خانوادگی، درون منازل راه یابد.
- ج. اجتماعی، در مساجد، تکایا و حسینیه ها اثرگذار باشد.
- د. باید باعث تبلیغ و ترویج اسلام و شیعه شود.
- ه. باید راست، درست، واقعی، معقول و مشروع باشد و موجب هدایت و رشد و کمال و عزّت نفس انسان شود.
- و. باید موجب توبه انسان ها گردد همانند حر بسازد.
- ز. باید کمال معنوی، عبادی و معرفتی در پی داشته باشد.
- ح. ما را امام شناس بار بیاورد، ائمه شناس بار بیاورد باعث آگاهی و شناخت صحیح شود.

بزرگداشت شعایر الهی

«ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»⁽¹⁾

(و هر کس شعایر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه ی تقوای دل هاست.)

شعار عبارت است از چیزی که نوعی اعلام وابستگی در آن وجود داشته باشد مانند شعار توّابین (یا لثارات الحسین). شعار از همان ماده ی شعور آمده است که مفهوم علم و درک در آن است و شعایر جمع شعیره به معنی علامت و

ص: 267

نشانه است و لذا «شعائر الله» به معنی «نشانه های پروردگار» است که شامل سرفصل های آیین الهی و برنامه های کلی می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد. (1)

برخی از مهم ترین شعائر اسلامی

1. آن چه که انسان از بعد اسلام به آن افتخار می کند.
2. شعارهای اسلامی حافظ روح مسلمانی ما است، اعمال حج، قربانی، صفا و مروه است.
3. توحید، نبوت، معاد، امامت، ولایت، عدل. همه ی این ها هم عقاید ما و هم شعائر دینی ما هستند.
4. نماز یکی از اصولی ترین و مهم ترین شعائر اسلامی است و نیز بزرگداشت مساجد.
5. شروع کار با نام خدا یک شعار دینی است.
6. نام گذاری های فرزندانمان یک شعار دینی است.
7. محتوای اذان.
8. عاشورا و حادثه ی کربلا یک شعار شیعی دینی است. چون موجب احیاء دین و مکتب و آرمان امام حسین (ع) می شود.
9. زنده نگه داشتن شعارهای الهی نشانه ی تقواست، تعظیم و بزرگداشت آن ها نشانه ی ایمان و تقواست.
10. فاتحه خواندن برای اموات.

ص: 268

11. حفظ حرمت اماکن مقدّس.

12. اسلام شعار تصویری ندارد بنابراین تمام ترسیم صورت و شمایل ائمه اطهار(ع) مردود و باطل است.

13. شعارهای اسلام عبادی و لفظی است.

14. اسلام شعار عددی ندارد.

15. در اسلام هیچ شیئی شعار نیست (مثل آتش که در زرتشت شعار است).

16. عزاداری حسین(ع) شعاری است که همه ی ائمه دستور داده اند زیرا این قیام احیای اصل اسلام است، احیای عدالت اسلامی است، احیای امر به معروف و نهی از منکر، احیای امامت است که خود امامت حافظ اسلام است. پس عزاداری یعنی حفظ و نگهداری بزرگ ترین شعار امامت، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر، عاشورا تجلّی اسلام و تجلّی معنویّت اسلام است.

17. شعار اهل بیت و خود حسین(ع) در ایام عاشورا، شعارهای عزت آفرین، عظمت آفرین بوده، شعارهای اصلاحی و ضد ستم و ضد ذلّت بود همانند احساس جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر فداکاری در راه حق. پس باید روح ما با روح دین و ائمه پیوند بخورد. [\(1\)](#)

ص: 269

از دیدگاه قرآن و از دریچه ی ایمان، معلّم مطلق و اوّل معلّم هستی خداوند عالم و قادر متعال است و پس از ذات مقدّس احدیّت، انبیاء عظام و رسولان کرام سلام الله علیهم اجمعین و سپس اولیاء الهی و اوصیای رسولان و حجت های خدا معلّمین حقیقی و راستین هستند و در استمرار و تداوم این خط تعلیمی و تربیتی، علماء باللّه، علمای ربانی که وارثان انبیاء علیهم السّلام اند معلّمین بشریتند.

قرآن کریم خدای تعالی را در مقام معلّم این گونه معرفی فرموده است:

1. «و خدای تعالی علم اسماء را همگی به آدم آموخت» (1) گر چه مفسران در تفسیر (علم اسماء) بیانات گوناگونی دارند ولی مسلّم است که منظور تعلیم کلمات و نام های بدون معنا به آدم نبوده، بلکه منظور آموختن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آن ها بوده است که مربوط به فلسفه و اسرار و کیفیات خواص ماهیات و حقایق موجودات می شده است به عبارت دیگر این تعلیم تعلیمی تکوینی بوده زیرا تنها معلّم نظام تکوین خدای عالم و حکیم است و بدین سان آدم را استعداد کشف و درک و اختراع و ابتکار داده، لیاقت کسب وصول به کمال و تعالی را بخشیده، قدرت شناخت و نام گذاری اشیاء را عنایت فرموده و نهایتاً به وسیله این تعلیم او را به مقام خلافت الهی رسانده است. (2)

به هر حال تعلیم در این آیه جنبه ی تکوینی داشته - چنان که در جای دیگر هم به این آموزش تکوینی اشاره داشته می فرماید:

ص: 270

1- بقره / 31.

2- بقره / 30.

«خداوند بیان را به انسان تعلیم داد»⁽¹⁾ یعنی استعداد و ویژگی فطری خاصی انسان را بخشید که در پرتو شکوفایی آن استعداد بتواند سخن بگوید.⁽²⁾ به هر حال انسان از خدای تعالی کمالاتی را نشان می دهد و اسراری را تحمل می کند که در توان و قدرت ملائکه نیست و ملائکه اصلاً از آن کمالات و اسرار اطلاعی نداشته و به فرمان خدای تعالی حضرت آدم فرشتگان را از اسماء آگاه کرد.⁽³⁾ پس معلوم می شود که آن چه خدا به آدم آموخت حقیقت علم به اسماء بود که فقط برای آدم ممکن بود ولی برای ملائکه آموختن این علم ممکن نبود و به علم به اسماء آدم لایق خلافت الهی شده به خاطر خبر دادن از آن به ملائکه⁽⁴⁾

2. «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است».⁽⁵⁾

قرآن کریم خدای تعالی را (رب العالمین) یعنی صاحب تربیت کننده و اصلاح کننده معرفی کرده است یعنی خدا صاحب جهانیان است صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش موجودات می باشد و زمینه های رشد و تعالی و سیر تکاملی موجودات را فراهم کرده و می نماید، او مالک حقیقی جهان است مالکی که در ملک خود مدیرانه دخل و تصرف می کند و حکیمانه به تدبیر آن می پردازد بنابراین خداوند علاوه بر این که به تدبیر و تربیت و رشد و هدایت جهان پرداخته و می پردازد، معلّم نظام آفرینش نیز هست.

او مربّی و معلّم حقیقی و مطلق هستی و موجودات است و نظام خلقت و اشیاء جهان مظاهر ربوبیت و عالمیت خداست هم چنان که مظاهر حکمت بالغه ی اوست. او مبدأ و خالق است که تربیت کننده همه ی عالمیان است، او

ص: 271

1- رحمن / 4.

2- تفسیر نمونه جلد اول 176-179.

3- بقره / 23.

4- تفسیرالمیزان / جلد دوم 223.

5- حمد / 2.

مبدأ و خالق است که موجودات هستی را به کمالات لایقشان می‌رساند و زمیه‌های رشد آن‌ها را فراهم می‌نماید. (1)

3. «و معلم و آموزنده‌ی شما خدای تعالی است که به همه چیز دانا و محیط است». (2)

در این آیه‌ی شریفه تعلیم تشریحی خداوند متعال مطرح است زیرا او در نظام تشریح نیز معلم حقیقی و مطلق است و اوست که حدود و قوانین سعادت آفرین و انسان‌ساز را به بشریت تعلیم فرموده است راه‌های تقوی و طهارت و پاکی را آموزش داده است، نحوه‌ی ایجاد روابط سالم و انسانی و عادلانه را یاد داده است. همان معلمی که علمش مطلق و حکمتش نامتناهی است. پس منت خدای را بزرگ مطلق حقیقی و راستین که شرایع دین و احکام حلال و حرام را به بشریت تعلیم فرمود و درس شرایع را به بشریت تعلیم فرمود و به او آموخت که (و اتقوا الله و یعلمکم الله)، تقوی و پرهیزگاری و عبودیت، روشن بینی و فزونی علم و دانش را به دنبال دارد، به او آموخت که نور علم و معرفت در قلب پاک می‌تابد و بس.

4. «و از آب (علم) هر چیزی را (زنده) گردانیدیم». (3)

بزرگان از مفسرین آب را به علم تفسیر کرده اند چه آب مایه حیات اجساد و علم مایه حیات ارواح است پس خالق متعال ارواح را برای علم و از سنخ علم آفرید و علم را مایه حیات و تعالی و رشد ارواح قرار داد زیرا او (محبی) است یعنی نفوس قابل و مستعد را از آب علم سیراب و به آب علم احیاء می‌کند چنان که بشریت را مشمول رحمت (و نفخت فیه من روحی) قرار داد و بدین وسیله

ص: 272

1- رجوع کنید به تفاسیر سوره‌ی حمد.

2- بقره / 282.

3- رجوع کنید به تفاسیر سوره‌ی حمد.

ظلمت جسم را با نور روح منور ساخت، (ان ذلک لمحیی الموتی) (1) آری، او معلّمی است که حیات بدن را در نفوس قرار داده و به وسیله ی حیات نفوس آثار وجود ابدان را آشکار فرموده است.

5. «خداست نور آسمانها و زمین». (2)

هم چنان که تعلیم او نور است و هدف تعلیمش رهایی بشریت از ظلمات به سوی نور است، کتابش یعنی قرآن نیز نور است. آری، خدا نور است و خالق نور است، نور است و معلّم نور است، نور است علمش نور است، معلّم است و تعلیمش نور است و ظلمت و جهل را دشمن می دارد و بشریت را از آن بر حذر فرموده است، نور و علم را دوست می دارد و بشریت را بدان دعوت فرموده است، صاحب نوری است که هدایتگر است و ظلمت سوز، معلّم نوری است که هیچ معلّمی دارای چنین نوری نیست. آری، تقابل نور و ظلمت، اعمی و بصیر را قرآن مطرح فرموده. (3) که مسلماً تقابل علم و جهل، تقابل ایمان و کفر و تقابل هدایت و گمراهی است.

6. «آری، انسان را تعلیم داد چیزهایی که نمی دانست». (4)

همان پروردگاری که اکرم است و از هر کریمی کریم تر است. او کسی است که به وسیله قلم تعلیم داده معلّمی خداوند مبتنی بر کرامت است و تزکیه، تعلیمش عین تربیت است و رشدیابنده و هدایتگر، معلّمی است کریم که درس کرامت می دهد و از آن جهت که اکرم است معلّم انسانهاست.

یعنی محور تعلیم و تربیت خدا و دین خدا بر کرامت است و تعلیم و تربیت الهی مبتنی بر روح بزرگواری و منزّه از هر دئانت و پستی است به عبارت دیگر

ص: 273

1- روم / 50.

2- نور / 35.

3- رعد / 16.

4- علق / 5.

تعلیم خداوند در محدوده ی دنیا و طبیعت و اعتبارات نمی گنجد بلکه مایه ی اعتلا و خروج و عبور انسان از دنیا و طبیعت است، آری، خداوند در مقام معلّمی به انسان چیزی را آموخت که اگر این تعلیم الهی نبود، ممکن نبود که انسان آن را بیاموزد، خدای اکرم فرشتگان را که مأمور ابلاغ پیام کرامتند، به عنوان عباد کریم معرفی کرد. انبیاء را که معلمان انسانند، به عنوان کریم یاد کرده و از صحف انبیاء که برنامه های دینی را در بر دارد به عنوان صحف مکرمه یاد نموده و اساس دین را هم که تقواست، مایه ی کرامت می داند.

پس مدرسه ی خدا، مدرسه کرامت است و برای پذیرش در آن نباید اهل دنیا بود، نباید اهل پستی و دثانت بود این مدرسه محدوده ای دارد بدین قرار: خداوند ابتدا خود را که معلّم حقیقی است، به عنوان اکرم معرفی کرده، سپس فرموده: صحیفه و کتب این مدرسه هم مکرمند، و در مرحله سوم انبیاء را برای تعلیم کرامت قلمداد کرده و رسالت خاتم النبیین (ص) را برای تعلیم و تکمیل مکارم اخلاقی قرار داد. آن گاه فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» یعنی خدای سبحان به انسان چیزی آموخت که برای او مقدور نبود که آن را از پیش خود یاد بگیرد.

به هر حال انسان در پرتو لطف و کرم الهی با علم و دانش و قلم آشنا شده و در سایه موهبت و اکرام الهی راع تعالی و رشد و هدایت خویش را یافته است.

قرآن بر این نکته تأکید دارد که خداوند نوشتن و استفاده از قلم و نیز خواندن را به بشر آموخته است و علوم و معارف از طریق قلم و خواندن و آموزش پیدا شده، نشر و گسترش یافته است و این قلم است که این همه افکار و اندیشه ها، فرهنگ ها و تمدن ها را به وجود آورده، پاسداری می کند، البتّه نه هر قلمی که قلم عالم ربّانی، چه بسیاری از قلم ها فاسد و مسمومند که فساد بشریت از

آن هاست و هم از این روی است که قرآن مجید به «قلم و آن چه با آن می نویسند» سوگند یاد کرده. (1)

پس خداست که به بشر کتابت را تعلیم فرموده و استفاده از قلم را آموخته است و برای آن عظمت و قداست قایل شده است.

7. «خداوند رحمان قرآن را تعلیم فرمود، هم چنان که بیان و سخن گفتن را به بشر آموخت». (2)

معلمی خداوند تجلی رحمانیت اوست که رحمت عام خدا می باشد و شامل حال همگان می گردد و این رحمت عام یعنی رحمان بودن مختص ذات مقدس احدیت است و جز او هیچ کس دارای رحمت عام نیست از این سبب قرآن را برای هدایت همگان نازل کرد و قدرت بیان را به همگان ارزانی داشت و از این طریق سرچشمه های مواهب و نعمت های معنوی و مادی را بر انسان ها گشود و ابزار رشد و تکامل حیات روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، باطنی و ظاهری، اخروی و دنیوی را در اختیار بشر گذاشت، زیرا قدرت بیان و سخن گفتن را به انسان عطا فرمود، و می دانیم که همین قدرت بیان و تکلم و سخن گفتن از بزرگ ترین نعمت های الهی برای بشریت است که بدان وسیله انسان هر خیر و کمالی را می تواند بیابد و به سویش تلاش کند، تلاشی علمی، فکری، ذهنی، عاطفی و بیانی که بیان مشتمل است بر همه ی ابعاد روحی و علمی بشر.

و اگر این قدرت و توان در بشر نبود، از علم و دانش و قلم و نگارش در او اثری نبود و فرهنگ و تمدنی به وجود نمی آمد پس تنها معلم حقیقی بیان، اوست خدای رحمن، همان خدایی که عظیم ترین درس و کریم ترین کتاب هستی

ص: 275

1- قلم / 1.

2- رحمن / 4و1.

را هم به بشر تعلیم فرمود، قرآن را که متضمن طرق فلاح و رستگاری و سعادت حقیقی است.

آری، خداوند معلم همگان است، همان گونه که مربی همگان است، اما عده ای پاک و مطهر سعادت و لیاقت درس خصوصی او را داشته اند و اینان انبیاء و اولیاء مکرم (ع) می باشند، همان هایی که از علم لدنی و موهوبی خدا بهره بردند و در موردشان فرمود: «و علمناه من لدنا علما»⁽¹⁾، و «علمناه صنعه لبوس»⁽²⁾ که به ترتیب در مورد حضرت خضر (ع) و حضرت داود (ع) می باشند.

پس خداوند متعال هم به تعلیم و هدایت تکوینی خط و زبان را به انسان آموخت که اساس همه علوم و معارف است و هم به او صنایع و هنرها را تعلیم فرمود و هم به تعلیم و هدایت تشریحی، شرایع و کتب آسمانی را یاد داد، تا از هر جهت راه رشد و تعالی او هموار شده باشد.

پس حمد و سپاس تنها، یگانه پروردگاری را سزد که با جلوه ی قلم تابناک خویش بر لوح محفوظ رقم زد و گل متعفن را با دمیدن روح خویش، به صورت خویش بیاراست و با تعلیم قلم و قرآن و بیان او را خلیفه ی خود در این خیمه ی عظیم قرار داد و درود بر اولین تجلی و آخرین سفیر هدایتش که با تعلیم حکمت و تمیم کرامت و نمودن طریق رشد انسان را از ظلالت تعفن گل بویناک، هشدار داد و بر صعود و عروجش تا ملکوت نوید و سلام بر اولیاء و اصیاء و حجج خدا، امامان به حق، خاصه بر مدار فیض الهی (عج) که جنبه ی خلقیش مخفی و جلوه ی ربیش ظاهر است و تحیت بر علماء ربّانی، وارثان راستین طریق تعلیم و هدایت و صراط کمال و قرأت.

ص: 276

1- کهف / 65.

2- انبیاء / 80.

بعد از خداوند عالم و علیم که معلّم مطلق است انبیاء و رسولان و اولیاء الهی معلّمین بشرنند و این مسأله نیز در قرآن مجید به طور صریح و روشن بیان شده و به سبب جلوگیری از طولانی شدن مقال مختصراً به بیان چند آیه از آیات کریمه اکتفا می شود:

1. «او کسی است که در میان درس ناخواندگان پیامبری را از خود ایشان مبعوث کرد تا آیات الهی را برایشان بخواند و ایشان را از مفسد و رذایل اخلاقی پاک و پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد هر چند که از پیش در ضلالت و گمراهی آشکار بودند»⁽¹⁾. آری، بعثت پیغمبر اکرم(ص) برای چهار وظیفه ی بزرگ بوده است:

الف. قرائت و تلاوت آیات و نشانه های عظمت و کبریایی پروردگار در خلقت و جهان آفرینش.

ب. تزکیه و تهذیب و تطهیر نفوس انسان ها.

ج. تعلیم کتاب و آموزش و پرورش مبتنی بر قرآن و تربیت دینی مردم در جهت رشد همه جانبه آن ها.

د. آموزش حکمت و راز آفرینش و بیان اسرار خلقت عالم برای رساندن مردم به کمال حقیقی.

پس تعلیم و قرائت و تلاوت مقدمه ی تربیت است و به عبارتی آموزش و تربیت هم دوش هم است.

هر چند از نظر رتبه تزکیه مقدم بر تعلیم است و مقام تربیت فوق مقام تعلیم است از نظر قرآن تفکیک تزکیه و تربیت از تعلیم موجب می شود که علم آدمی

ص: 277

را به فساد و هلاکت و ابتدال بکشاند پس مقصود قرآن این است که آموزش و پرورش باید توأم باشد، تربیت اخلاقی و تهذیب نفس و تزکیه روح و آراستن جان به فضایل و پیراستن آن از رذایل از لوازم علم و تعلیم است چنان که در قرآن این تلازم آشکار است.⁽¹⁾

مراد از حکمت در قرآن که دارنده اش صاحب خیر کثیر است⁽²⁾، دانش حقیقی و ادراک حقایق اشیاء به نور باطنی و روشنائی ضمیر است، حکمت مورد نظر قرآن معلول تقوی، صفای باطن، اخلاص، پاکی اخلاق و اتصال به عالم قدس الهی است و مراد از کتاب، کتاب تدوینی یعنی قرآن است که تعلیمش بدون حکمت و بدون تعقل و تدبیر کمال آفرین نیست، البته علاوه بر کتاب تدوینی، هر مؤمنی باید کتاب تکوینی را هم از روی حکمت و تعقل و تدبیر مطالعه کند.

2. «و پیامبر (ص) به شما انسان ها چیزی یاد می دهد که مقدور شما انسان ها نیست که آن را یاد بگیرید».⁽³⁾

انسان ها به برکت تعلیم انبیاء، گذشته از مسایل غیبی، مسایل اخلاقی را آموخته مشکلات آن ها را حل می کنند، اگر وحی آسمانی و نبوت و تعالیم انبیاء نباشد، هرگز فضایل علمی و اخلاقی شناخته نمی شود و ضامن اجرا ندارد این است که از اهداف بعثت پیامبر اکرم (ص) دعوت بشریت به کرامت های اخلاقی است و خدای اکرم خاتم پیامبران را برای تعلیم کرامت های اخلاقی مبعوث فرمود.

به هر حال اگر انبیاء نباشند بسیاری از مسایل و معارف ماوراء طبیعت حل

ص: 278

1- جمعه / 2، آل عمران / 164.

2- بقره / 151.

3- بقره / 151.

نخواهد شد و بشر در این امور به طور مستقل حتی استعداد و قوه‌ی فراگیری هم ندارد. بنابراین برای بشریت بی‌نیازی از وحی و تعالیم انبیاء ممکن نیست. آن چه انبیاء به بشر تعلیم می‌دهند از تیررس علوم بشری به دور هستند، علوم عادی، علوم حسی و تجربی، علوم عقلی، هیچ راهی به تعلیمات انبیاء ندارند پس اگر انبیاء نباشند بشر هرگز قادر به آموختن آن معارف نیست.

3. «همانا علماء و معلّمین راستین نسبت به خدا خاشعند». (1)

تعلیمات انبیاء ویژگی‌ها و خصایصی دارد که در هیچ علم و تعلیم دیگری وجود ندارد از جمله این که:

- علم انبیاء نور است، نوری از ناحیه‌ی خدا، برای آموختن تعلیمات انبیاء دلی نورانی و پاک لازم است.

- علم انبیاء موجبات خیرات و برکات است، تعلیمات انبیاء وحدت آفرین و تفرقه شکن است.

- علم انبیاء قلوب را آرامش و امراض شخصیت را زایل می‌کند، تواضع و خشوع و عبودیت و معنویت به وجود می‌آورد.

- علم انبیاء غرور را جهل می‌داند، بخل و حسد و کینه و عداوت را حماقت می‌داند، نفاق و دورویی و دورنگی را ظلمت می‌داند و صاحبان این اوصاف را جاهل می‌خواند. علم انبیاء هدایت است و تواضع، آزادگی است و حریت، در تعلیمات انبیاء انسان می‌آموزد که «فوق کل ذی علم علیم». (2)

4. «آدم ابوالبشر و خاتم سیدالبشر پس از حق تعالی معلّم اعظم اند». (3)

بر اساس آیاتی که گذشت واضح است که حضرت آدم (ع) از سوی خدای

ص: 279

1- فاطر / 25.

2- یوسف / 76.

3- یوسف / 76.

علیم این افتخار را به دست آورد که پس از تعلیم اسماء آن را در اختیار ملائک قرار داده و از اسماء به آنان خبر دهد و لذا معلّم ملائک شد و البتّه به سبب تعلیم اسماء مسجود ملائک گردید و این عظمت این معلّم اعظم است و نیز عظمت علم اسماء است که ملائک را در برابرش خاضع و ساجد ساخت، آری، از ازل مشیت خدا بر این تعلق گرفت که خلیفها لله و نمونه اعلاى خلقت معلّم باشد. و پیغمبر خاتم(ص) که سیّد و سرور بشر است و هستی طفیل او، کتاب کریمش با فرمان به قرائت و نگارش و قلم آغاز شد، آری، او آخرین فصل کتاب وحی است و خاتم و سر حلقه خط نبوت و آخرین مرحله تکامل نظام تشریح است، معلّمی است نمونه و بی همتا که صدای رسای قرائت و تعلیمش از مدینهالرسول که مدینهالعلم است سراسر هستی را پر کرده است و به تمامی مدائن گیتی رسیده است، پس آگاه باشید که خداوند حبیب خود را در آغاز سوره ی مبارکه ی جمعه معلّم معرفی کرده و آن حضرت خود و وصی خود حضرت علی(ع) را پدر معنوی و روحانی و معلّم و مربّی بشر خوانده و فرموده «انا و علی ابوا هذه الامه» و نیز خلیفه ی معظم خویش را مدخل ورود و به مدینهالعلم خودش خواند و فرموده «انا مدینه العلم و علی بابها» و خود آن وصی بزرگوار فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» که منظور آن حضرت مقام معظم حضرت رسول(ص) بوده است زیرا خود حضرت وصی النبی(ع) فرمود: «انا عبد من عبید محمد(ص)» و این سخن در تقدیر و بزرگداشت از مقام معلّم اعظم حضرت رسول(ص) است که به حق شایسته ترین شاگرد آن معلّم الهی، حضرت علی(ع) است.

5. «خدا بر وحدانیت و یگانگی خود گواهی می دهد و نیز فرشتگان و

صاحبان علم (معلمان) گواهند که جز خداوند معبودی دیگر نیست». (1)

در قرآن مجید امتیازات ویژه ای برای اهل علم و صاحبان علم و معلمان حقیقی مطرح شده که با این ویژگی ها می توان معلم را شناخت و از سایرین تمیز داد، این ویژگی ها عبارتند از:

الف. ایمان: «و آنان که در علم راسخ هستند می گویند ما به قرآن و نبوت ایمان و باور داریم». (2)

ب. اقرار به توحید: که بیان آن در فوق مطرح است.

ج. اندوه و گریه از خوف خدا: «و کسانی که پیش از آن از علم بهره مند شده اند آن گاه که آیات الهی بر آنان خوانده شود بر زمین فرو افتاده (به حال سجده) و می گریند و تلاوت قرآن بر خشوع آن ها بیفزاید». (3)

د. اهل خشوع هستند: طبق بیان فوق.

ه. تنها از خدا ترس و بیم دارند: «در جمع بندگان الهی فقط علماء هستند که ترس و بیم الهی در دلشان راه دارد». (4)

و. روشن بین هستند: «بلکه قرآن، نشانه های روشن و آشکاری است در سینه های کسانی که علم به آن ها ارزانی شده است». (5)

ز. قدرت درک مثال ها را دارند: «این مثال ها را برای مردم بازگو می کنیم اما جز عالمان نمی توانند درباره ی آن ها اندیشه کنند». (6)

بنابراین روشن شد که خدای متعال در قرآن برای علماء و معلمین راستین برجسته ترین و برترین درجات را قایل شده است. (7)

ص: 281

1- آل عمران / 16.

2- آل عمران / 7.

3- بنی اسرائیل / 109-107.

4- فاطر / 25.

5- عنکبوت / 49.

6- عنکبوت / 43.

7- مجادله / 12.

6. «ما به خاندان ابراهیم(ع) کتاب(وحی) و حکمت(اندیشه و علم و دانش استوار) عطا نمودیم».(1)

قرآن همه انبیاء مکرم خدا را صاحبان حکمت معرفی فرموده یعنی همه ی آن ها را معلّمین بشریت خوانده است، چنان که از آیه فوق کَلِّیت و شمول این حکم روشن است و آیاتی که در گذشته بیان شد این معنی را در مورد پیامبر اکرم(ص) ثابت کرد به علاوه قرآن می فرماید: «ما به یحیی در کودکی حکم یعنی اندیشه محکم برای داوری را عطا کردیم».(2) که حکم در این آیه همان حکمت یعنی علم و دانش استوار و مستحکم است همان دانشی که قبلاً هم گفتیم از نظر قرآن خیر کثیر است یعنی آگاهی و بصیرت و درک حقایق نبوت است و بدیهی است که همه خیرات و برکات از طریق وحی و نبوت و علم و دانش حقیقی و استوار به انسان روی می آورد، این است که علم و دانش به انسان خشوع و تقوی می دهد، وجود آدمی را از پلیدی پاک می کند و او را طیب و طاهر می سازد، از کوری و ظلمات خارج کرده، بصیر ساخته به علم نور وارد می کند، از حرارت سوزان جهنم نجات داده، وارد سایه آرام بخش بهشت الهی می سازد، آری، علم طاهر و پاکیزه است، نور و بصیرت است، رهایی و بهشت است، بنابراین هرگز صاحبان علم با صاحب جهل برابر نیستند.(3)

ناگفته نماند همان طوری که قبلاً هم اشاره شد پس از شخص معظم رسول اکرم(ص) ائمه دوازده گانه شیعه علیهم السّلام خلفای برحق و اوصیای راستین آن حضرت، معلّمین و راهنمایان و هادیان حقیقی بشرند، چنان که در زیارت باعظمت جامعه کبیره آمده است: «شما ائمه طاهرين راه های اعظم و راهنمایان

ص: 282

1- نساء / 54.

2- مریم / 12.

3- زمر / 9، مائده / 100، فاطر / 20.

مفخّم و پل های محکم پیروزی و امین های الهی در دنیا و شفیعان در روز بقاء و جزا می باشید و شما هستید دلیل ها و راهنمایان به امر الهی و به سوی خدا» به هر حال با توجّه به اوصاف الهی «معلّم، هادی، رب، متکلم، عالم، حکیم» و اوصاف و القاب پیامبران و ائمه طاهرین و نایبان خاص و عام پیشوایان دین، صفت معلّم و مربّی بودن، راهنما و دلیل بودن، قطب و مرشد حقیقی بودن برای آن ها اثبات می شود.

آری، به دور از هر شائبه و مجاز اوّل معلّم حقیقی بشریت اوست (رب العالمین) که با ظهور و تجلّی خویش عشق به علم و شناخت و معرفت را پدید آورد و آتش آن را در خیمه ی وجود آدم برافروخت (و علم آدم الاسماء کلها) و اوّلین مظهر این ظهور و تجلّی و نخستین اشعه ی این آتش را خاتم مظاهر و تجلیّات و انجام آتش عشق تعلیم حب و معرفت قرار داد و این اساس ثانی بشریت انبیاء عظام یعنی مظاهر واقعی معلّم اوّلند و از آن پس اوصیاء و اولیاء مکرم خدا و در امتداد این انوار تجلّی معرفت، علمای ربانی که وارثان به حق، انبیاء و اولیاء هستند واقعی بشرنند که (العلماء ورثه الانبیاء).

و اما هر آن که به غیر آن پاکان معلّم گویند نه به حق است و نه شایسته و زیننده که به مجاز است و عاریت و امانت و ودیعت و این خود نیز افتخار است که امانت داران خدای تعالی و انبیاء عظام و اولیاء کرام و علماء گرامی، بس باارزشند و مأجور که «آسمان بار امانت نتوانست کشید» و اینان گفتن و نوشتن و خواندن را (از علمه البیان) و (علم بالقلم) و (علم القرآن) به امانت دارند که هم او در ادای این امانات مؤیدشان فرماید و هر آن چه دستاورد تعلیم و آموزش و تربیت و تزکیه در مسیر حیات بشر است بر همین مبانی است، بر مبنای لطف و فیض حق و بر مبنای بیان و قلم و قرآن.

در پایان این بحث مختصر اشاره ای هم به مقام معلّم و رابطه او با شاگرد و شاگرد با معلّم نموده ادب حضرت موسی(ع) به عنوان شاگرد نسبت به جناب خضر(ع) به عنوان معلّم را از نظر می گذرانیم و به نتیجه گیری نهایی می پردازیم.

7. «در آن جا بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم. موسی(ع) به او گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آن چه به تو تعلیم داده شده است و مایه ی رشد و صلاح است به من بیاموزی؟» (1).

می دانیم که حضرت موسی(ع) پیامبری عظیم الشان و یکی از انبیاء اولوالعزم است، با این همه شخصیت او مانع از شاگردیش نشد و با کمال ادب و تواضع نسبت به استادش جناب خضر(ع) رفتار نمود البتّه استادی چون جناب خضر(ع) صاحب افتخاراتی چون عبدالله بودن و علم لدنی داشتن و برخورداری از رحمت خاص الهی بوده است.

او دارای آن چنان لیاقت و شایستگی بود که حضرت موسی(ع) مأمور بود به شاگردی او در آید. به هر حال دانشمندان از این جریان نتایجی گرفته اند به شرح زیر:

الف. حضرت موسی(ع) خود را تابع و پیرو معلّم خویش معرفی کرده و در این تبعیت و پیروی از معلّمش با کمال ادب اجازه خواسته است.

ب. حضرت موسی(ع) به مقام علمی و عظمت علمی معلّم و استادش اعتراف و اقرار کرده است.

ج. حضرت موسی(ع) به الهی بودن و لدنی و غیرعادی بودن علم جناب

ص: 284

خضر(ع) اذعان نموده است.

د. حضرت موسی(ع) با کمال ادب و تواضع از معلمش خواسته تا بخشی از آن چه را به خضر(ع) تعلیم داده شده و خداوند متعال به او افزوده فرموده به او تعلیم دهد و بدینسان باز هم مقام و منزلت معلمش را حفظ کرده و به هیچ وجه دعوی آموزش برای رقابت و هموردی با معلمش را نداشته است.

ه. حضرت موسی(ع) در حقیقت از معلمش درخواست ارشاد و راهنمایی کرده، نه درخواست علم و دانش صرف، درخواست رشد کرده و رشد یعنی راه یافتن، به مطلوب و مقصود رسیدن، به هدف نایل شدن، و رسیدن به خیر و صلاح.

و. حضرت موسی(ع) درخواست خویش را به طور مطلق و غیر مشروط عنوان کرده و این نشان دهنده ی کمال تواضع او نسبت به معلم و استادش می باشد.

ز. جوهره ی روح و حقیقت علم الهی و علم لدنی یا علم شهودی و حضوری عبودیت و بندگی خداست و به شاگردی چنین معلمی شتافتن و از رهبری و ارشادش بهره مند شدن امری است رشد دهنده و اگر این شاگرد حتی موسی(ع) یعنی پیامبر اولوالعزم هم باشد باید در پی یافتن او هجرت کند، چون چنین علمی راهنمای عمل است و بس.

ح. حضرت موسی(ع) علم معلمش را لطف الهی دانسته و از معلمش خواسته که او نیز به موسی(ع) همان لطف را بنماید و بهره ای از آن علم را به او برساند.

ط. معلم و استاد موسی(ع) بر اساس شروطی تعلیم دادن موسی(ع) را می پذیرد و موسی(ع) را می پذیرد و موسی(ع) در پاسخ می گوید: (انشاءالله مرا شکبیا خواهی یافت) و چنین کلامی هم ابراز ادبی است نسبت به ساحت مقدس

پروردگار و هم نسبت به محضر معلمش که اگر توان و قدرتش را نداشت خلاف وعده ای نکرده باشد و بی احترامی نسبت به معلمش حساب نشود.

ی. شاگرد در برابر معلم و درس او باید متعهد به تعهدات و مقید به قیوداتی از جمله (صبر در برابر نادانی خویش، سؤال نکردن بدون موقع و بدون اجازه و صبر در برابر گفتار و اعمال و صبر در معیت استاد و معلمش) باشد. (1)

اینک در پایان به این مناسبت که سخن از یک معلم الهی شد، معلمی که در نظام تکوین مأمور خدا و ملهم به الهامات الهی و عالم به علوم لدنی و ربانی بود بحث را با چند جمله در پیرامون مقام معنوی معلم به اتمام می‌رسانیم.

خداوند متعال در بیان هدف آفرینش انسان می‌فرماید: «و ما جن و انسان را خلق نکردیم مگر برای عبادت» که حقیقت آن معرفت است به طوری که در حدیث قدسی همین معنی آمده که: «من گنجی پنهان بودم و دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم» آری، این حدیث و آن آیه یک مسأله را در بردارند و آن این است که راز آفرینش و غایت آن معرفت ربّ است (اَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ)، (اَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجِبَارِ) و این امر را مقدماتی چند لازم است که از آن جمله معرفت نفس است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) و آن نیز منوط به استمداد از عارفانی است که خود در طریق عرفان رب و عرفان نفس مأذون و مبعوث از ناحیه ی ربّند. هادیانی که در طریق هدایت سراج منیر و معلّمانی که در طریق تعلیم بشر و نذیرند و خود کمله ی علم و تعلیمند و محل تجلّی فرمان قرائت و اسم ربند و همه ی اسماء را معلّمند و معلّم مصداق کلام ملکوتی (اقراً و ارق) هستند و ملجاء هر طالب قرائت و ارتقاء.

ص: 286

1- کُهِف / 70 تا 67، به ترجمه آداب تعلیم و تعلم اسلام در اثر شهید ثانی ترجمه دکتر حجّتی / 316-308 / تفسیر نمونه / جلد 12 / 486، ترجمه تفسیرالمیزان / 26 / 218.

سرّ ظهور جلوه ی حق تعالی در عالم شهود از سرآورده ی غیب و بطون در علم و تعلیم و قرائت و عبادت و قلم و تزکیه و عرفان خلاصه می شود، چه در سایه ی این همه هویت حقیقی انسان که نفخه ی الهی در او به ودیعت است و تاج کرامتش بر سر، و مسجود ملائکه، از کمون و اختفا به ظهور و تجلی می پیوندد و لیاقت خلیل اللّهی می یابد و لباس خلیفها اللّهی می پوشد و به حبّ خدای محبوب، محب گشته، حبیب الله می شود.

پس انسان که به واسطه ی تعلیم اسماء در اوج مرتبه کمال خلقت و جامع تمام خلائق است و آینه جمال الهی است با قدم تعلیم و تطهیر و قلم و کتابت و قرآن و بیان و قرائت و در یک کلام با عبادت و اطاعت و ایمان به جایی خواهد رسید که اشیاء آینه جمال او شوند و چیزی را بیرون از خود، نخواهد و نجوید و نبیند و این همان مقام خلیفها الهی است یعنی همان گونه که وی آینه جمال حق تعالی است، تمام نمای همه مراتب هستی نیز هست و با باطن و ملکوت اشیاء مرتبط و متصل است (و کذالک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض)، بدین جهت اول النبیین و خاتم المرسلین (ص) فرمود: «اللّهم ارنا الاشیاء كما هی» و وصی او (ع) در بیان آن کلام فرمود: «و ما رأیت شیئاً الا وقد رأیت الله» و نیز فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» آری، این مقام، مقام یقین و موقنین است که موسی (ع) برای چشیدن آن به شاگردی خضر (ع) شتافت و این مقام معلول تعلیم اسماء است از ناحیه معلّم مطلق حضرت رب العالمین.

و این گستره ی خط ظهور حق و این سعه ی وجود منبسط جز به جهت ظهور حقیقت و شناخت ذوات اشیاء یعنی حکمت و بروز نفخه ی حق و برپایی تاج کرمنا ظاهر نشد که ظهورش همه علم و ایمان است و حکمت و یقین و تمامی این ها را عشق علّت است و حب، معرفت راه است و عرفان، که برون از این خط

کسی راه نپوید جز حیوان گر چه به قیافه ی انسان.

نتیجه ی این که هدف تعلیم و علم در شریعت، عرفان و معرفت است، اطاعت و عبادت است، پس معلّم در این بینش عارف است و عابد و او کسی است که باید طریق حب و معرفت حق تعالی را هموار کند تا متعلّم بدون خطر و دلهره و با اطمینان از آن طریق عبور کند و عبدالله شود، همین معلّم در تعلیم باید دو مسیر بیرونی و درونی متعلّم را هموار کند چه متعلّم یا از درون می لغزد یا از برون و یا هم از درون و برون و بدین سبب متعلّم هم باید تزکیه و تصفیه و تطهیر شود و هم تعلیم کتاب و حکمت ببیند یعنی هم روحش از خبایث و رذایل اخلاقی و لوث شرور و شهوات پلید نفسانی تطهیر گردد و بر خویشتن مسلط گردد و هم به رموز و دقائق آفرینش بینا و بصیر شود و طرق سلطه بر طبیعت را آموخته بر آن مسلط شود.

این است که شارع مقدّس اسلام فرموده: (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء)⁽¹⁾ پس جایگاه علم که قلب است باید مطهر باشد، باید نورانی و صیقلی و شفاف باشد تا علم را که نور است بتواند در خود منعکس کند و در غیر این صورت اگر علم، علم اهل تن باشد و در دل منعکس نگردد چون باری گران است بر تن صاحبی حمّال (و مثلهم کمثل الحمار یحمل اسفارا)⁽²⁾ و روشن است که تعلیم کتاب نیز تعلیمی است متناسب با نور و اصولاً خود کتاب نور است یعنی کتابی شایسته قلب که محتوایش حکمت است و آن ادراک حقیقت امور و فهم ذوات اشیاء به نور باطن و شفافیت قلب است و صاحب چنین حکمتی صاحب خیر کثیر است که (و من اوتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً)⁽³⁾ پس تعلیم

ص: 288

1- حدیث نبوی (ص).

2- جمعه / 5.

3- بقره / 272.

یعنی قرائت کتاب توأم با حکمت و تدبر و فهم تا رموز دقایق اشیاء رؤیت گردد و صرف تعلیم و تعلّم علوم و فنون، صرف قرائت و کتابت، صرف بیان و حفظ کردن کافی نیست که جز به هموار کردن طریق بیرون و مادّه و طبیعت و دنیا نمی انجامد و چنین انجامی چه بد انجامی است.

پس چاره آن است که فرمان شریعت را در این طریقت به کار بندیم و صلاح دین و دنیا و نیاز تن و جان را توأم با هم فراهم آوریم، علوم و فنون، مسطور و محفوظ، تدبر و حکمت ایمانی، طهارت باطن و تزکیه نفس و عبادت را با هم آمیزیم تا از حیرت و ضلالت برهیم و به سرچشمه ی یقین و هدایت برسیم و انسانیت را از چنگال انسان نجات دهیم و بینش خود و دیگر انسانها را از حد دنیا و مرز نفس و مادّه و طبیعت وسعت بخشیده به ملکوت و عقبی آشنا سازیم و نهایتاً همه ی انسان ها را از جور ادیان ساختگی و انحرافی آزاد ساخته و به دامن عدل اسلامی وصلت دهیم تا (لیکون الدین کلّه لله) (1) انشاءالله.

ص: 289

حرکت و ورزش

حرکت از ضروری ترین ذاتیات زندگی هر موجود نیازمند است و این اصلی است روشن که همه ی موجودات عالم به جز حق تعالی که غنی بالذات است مابقی همه فقیر بالذات و در اصل عین فقرند، لذا در جهت رفع نیاز خویش و وصول به مبدأ برآورنده ی نیازها دایم در حرکتند.

برخی موجودات حرکت تکوینی، یا حرکت طبیعی، یا حرکت غریزی دارند و برخی علاوه بر این ها حرکت ارادی هم دارند و مسلماً این نوع موجودات از موجودات دیگر پر عظمت تر هستند و این موجود همان انسان است که با جثه ی کوچکش عالم بزرگی در او نهفته است، پس هر موجودی از موجودات عالم امکان ذاتاً و دایماً در نوعی حرکت و عمل است یعنی در نوعی ورزش است زیرا ورزش یعنی انجام عمل متوالی و مکرر، در نتیجه ضرورت ورزش یک ضرورت وجودی است که به مقتضای نیاز ذاتی موجود صورت می گیرد. چون اگر نیاز ذاتی موجودی برآورده نشود شمع وجود آن موجود خاموش

لذا ورزش در معنای عامش شامل تمام موجودات عالم امکان می‌شود و بنابراین سابقه آن را نمی‌توان تعیین کرد زیرا جهان از نظر زمان قدیم است و بی‌آغاز، ولی در معنای خاصش می‌توان دو جنبه‌ی کلی برای ورزش قایل شد. یکی ورزش‌های حیوانی و دیگری انسانی که البته ورزش‌های حیوانی در برخی مراحل شامل ورزش‌های انسانی هم می‌شود و حتی در مراحل بسیار قوی‌تر از جنبه‌ی انسانی آن است و آن‌چه تمایز اساسی ورزش‌های انسانی و حیوانی را موجب می‌شود، برنامه‌ریزی، ابتکار و خلاقیت‌هایی است که تنها انسان به آن‌ها قادر است و شاید بتوان گفت قدرت برنامه‌ریزی و ابتکار خلاقیت این همان امانت الهی است که آسمان‌ها و زمین از قبول آن امتناع کردند اما انسان بسیار ظالم و بسیار جاهل آن را پذیرفت آری، شاید این امانت همان باشد و «تربیت بدنی» که عهده‌دار مسئولیت و برنامه‌ریزی ورزش است خواه ناخواه در مسیری به وجود آمده که امانت الهی را پذیرا گشته و تأمین‌کننده‌ی تعادل جسمانی و روانی انسان‌ها در امانت است و قوی کردن جسم انسان‌ها در جهت خدمت به خدا، وظیفه‌ی اوست.

گفتیم که ورزش عمل است و حرکت. و عمل نیز معلول اراده‌ی انسان است و آن نیز معلول عزم انسان و عزم انسان نیز معلول تمیز نفع آن است و تمیز نفع آن علت عزم و شناخت و آگاهی او می‌باشد. با این مسایل روشن شد که ورزش انسانی بر پایه علم و شناخت استوار است، و شناخت و معرفت اولین سنگ بنای ورزش انسانی است، چه اگر علم و شناخت صحیح نباشد، شناخت خویش و مبدأ و مقصد خویش بر اساس جهل و شناخت غلط خواهد بود و لذا مسیر بودن و شدن او نیز مسیری جاهلانه و انحرافی خواهد بود، و در پی آن نیازهای

کاذب جای گزین نیازهای واقعی می شود و تلاش های عبث به دنبال برآورده کردن این نیازهای کاذب صورت می گیرد و این ها همه ریشه ی انحراف ورزش انسانی است که نهایتاً از حیوانیت سر در می آورد و تمامی امراض روانی حاکم بر جامعه ورزشی (امراضی چون غرور، خودپرستی و مقام پرستی) از این جا ناشی می شود. از جهل در تمام ابعادش یعنی جهل به مبدأ و مقصد و سیر و جهل به خویشتن و نیازها و گرایش ها و آرمان های خویش و این است که پیامبر اکرم(ص) عرفان به نفس را طریق عرفان به رب دانسته است. آری، پویایی و ورزش وسیله ای است در جهت شکوفایی برخی از قوای نهفته انسانی و عاملی است برای رهایی انسان از اسارت از بنده ی زبونی و حقارت و پژمردگی و خمودی و محرکی است برای آمادگی همه جانبه در مقابل عوامل و مصادر ظلم و ستم و در یک کلام ورزش ودیعه ای است در مسیر بیداری و بسیج قدرت های جسمی و روحی در خدمت به خدا و از این روست که اگر بر پایه ی شناخت و معرفت استوار نباشد می شود به ضد خود تبدیل می شود، یعنی وسیله ای در دست ظالمان و ستمگران برای انهدام حق و احیای استضعاف فکری و اجتماعی و مخدري می شود که انجماد تفکر انسان را در پی خواهد داشت و یا موجبات فخر فروشی و منیت و غرور و خودمحموری را فراهم می آورد، این هم رمز اراده ی انسان است در تعیین بودن و شدن خویش و هم رمز عصیان و طغیان او و هم رمز هدایت پذیری و تربیت پذیری و اصولاً مهم ترین دلیل بر بعثت مریدان الهی انبیاء عظام است که علم حقیقی را به انسان تعلیم دهند و معرفت صحیح را تدریس نمایند و علائم مبدأ و مقصد را بنمایند و هویت انسان و نیازهای واقعی او را گوشزد کنند و مسیر حرکت و تلاش و کیفیت توالی و نظم اعمال او را در جهت برآورده کردن نیازهای واقعی و نهایتاً قرب الی الله نشان

دهند و بدین جهت است که در همیشه تاریخ ورزش با اعتقادات بشر پیوندی ناگسستنی داشته و دارد و خواهد داشت زیرا ورزش که نوعی عمل مکرر و منظم است از نوعی اندیشه و طرز تفکر منشأ می گیرد و اصولاً بر اساس همان طرز تفکر اجرا می شود و به عبارت دیگر هر عملی از تفکری خاص برمی خیزد که همان طرز برداشت و شناخت و علم و آگاهی فرد است نسبت به مبدأ و مقصد و خویشتن و نیازهای او، و نیز جنبه ای دیگر از این تفکر مسیر و طریق برآورده کردن نیازش که همان جهان بینی و ایدئولوژی یا مکتب است پس ورزش با مکتب پیوند ناگسستنی دارد اما کدام ورزش و کدام مکتب؟

ریشه های عقیدتی ورزش

ورزش گاهی مبتنی بر عقاید عقاید خرافی یا انحرافی است و چنین ورزشی منفی و مخرب است که هم تخریب بدن را در پی دارد و هم تخریب روح یعنی پژمردگی روحی است و هم موجب تخریب و انحراف عقل است که نهایت آن جهل تخریب تفکر و اندیشه بوده و مایه تحمیق است و بدیهی است که چنین ورزشی در هر جامعه ای رایج باشد حاکی از تسلط جباران و قلدران و فرعون ها بر آن جامعه است مانند ورزش های گاوبازی در مصر باستان، بوکس در چین و یونان باستان و هم چنین مبارزه پهلوانان اجیر با حیوانات وحشی یا گلاادیاتور شدن که جز جهت سرگرمی و ارضاء درنده خویی سران عیاش روم باستان جهت دیگری نداشت و اصولاً جزو جنایات فراموش ناشدنی انسان کهن است.

هم چنین برخی سرخ پرستان بر اساس پرش طول و پرش ارتفاع محدوده ی مالکیت زمینهای مزروعی را معین می کردند و....

از لحاظ تقدس عقیدتی ورزش همین بس که اولین المپیک در سال 776

ص: 296

قبل از میلاد مسیح (ع) در یونان صرفاً به خاطر تقرب و خشنودی زئوس (خدای خدایان) آغاز شد و در همان دیار ورزش بوکس را در محل معبد دلفی که جایگاه تقدیس و ستایش آپولو الهه ی نور و روشنی بوده انجام می شد.

در آفریقا ورزش تیراندازی و شنا از فضایل معنوی محسوب می شد و جنبه ی تقدّس مذهبی داشت و برخی از قبایل سرخ پوست آمریکا بازی با توپ را جزو مراسم مذهبی می دانستند و عقیده داشتند که قوانین این بازی از سوی خدایان تعیین شده است و در برخی دیگر از قبایل سرخ پوست حرکات مخصوصی را انجام می دادند که با سر و صدای فراوانی همراه بود و انجام چنین حرکاتی را موجب شفای امراض بدن و بخشودگی گناهان کبیره (شفای امراض روان) می دانستند و...

از نظر جنبه ی خرافی و تحمیقی آن، عاملی در جهت ستمگران و سکوت ستم کشان تاریخ بوده است. حتّی شاهان ساسانی خود را از نژاد الهی و ربانی دانسته و لقب قهرمان قهرمانان و بسیار جلیل بر خود می نهادند، و نیز این که یونانیان قدیم پیاده روی و حرکات بدنی و ژیمناستیک را مایه قرب به خدایان و نیز موجب رضایت ارواح مردگان می دانستند و یا در آفریقا نوعی حرکات بدنی پر سر و صدا جهت درخواست نزول باران انجام می دادند که از همه معروف تر عملیاتی بوده به نام رقص باران و...

از جنبه ی نظامی گری، در هند باستان اصولاً فیل سواری و تیراندازی و چوگان مختص طبقه ی افسران نظامی بوده و در روم باستان که تربیت فرزند به خاطر سرباز شدن بود ورزش های سنگینی مثل کشتی، تیر پرانی و دومیدانی و سوارکاری و به خصوص شنا آموزش داده می شد و...

از نظر حماسی و اساطیری، ادبیات کهن جهان معرف الگوهای قدرت

فراوانی است که مؤید نیاز مردم به چنین الگوهایی بوده از جمله فردوسی حماسه سرای ایرانی در پرورش این گونه اسطوره که خاستگاه مذهبی و فطری هم دارند معرف همگان است و اغلب داستان های شاهنامه در پیرامون مسایل قدرتی و ورزشی و نبردهای حماسی است که از نقل نمونه ها به جهت مطلع بودن همگان صرف نظر می شود.

در یونان باستان نیز کتاب های هومر و اومیروس بیانگر و مؤید نظر دیگری بر وجود چنین الگوهایی است نمونه هایی مثل آشیل که تخته سنگی را به قدرت ده مرد به تنهایی حمل می کند، میلون که گاوی را بغل کرده و تمام میدان المپیا را با حمل آن می پیماید و آخر با یک مشت آن را پاره کرده می خورد، پولیداماس که در نبرد با شیر وحشی و گاو وحشی پیروز می شود و اسطوره هایی چون، المپیداس، هرکول، ماسیس، اخیلس و... بیانگر اسوه هایی بوده که بشر در طول تاریخ برای بیان نیاز قدرت بدنی خود بدان ها توسل می جسته است.

در صدر اسلام نیز، پهلوانی - رزم های فردی و گروهی - زور آزمایی، مسابقات اسب دوانی و شترسواری، شکار، وزنه برداری، تیراندازی وجود داشته است دلاورانی چون علی(ع) و حمزه عموی پیامبر، میدان داران بزرگ این ورزش ها بوده اند. شمشیربازی و اصولاً شجاعت عرب ضرب المثل بوده به طوری که فرار از دشمن را زشت می دانسته اند و حضور پیامبر در چنین صحنه هایی مثل جریان کشتی گرفتن امام حسین(ع) و امام حسن(ع) و تأکید بر تیراندازی و سوارکاری و شناگری نشان دهنده ی اهمیت موضوع ورزش در نظر بزرگان اسلام است.

به هر حال پدیده های اجتماعی بسیاری چون عیاری، شطادی، فتیانی، سامورایی، بیعت هایی چون بیعت حلف الفضول که پیامبر اسلام در جوانی در

آن بیعت شرکت داشت، با هدف دفاع از حقوق مظلوم بیعت های قومی، قبیله ای و جهانی و سلکی، پیدایش اسطوره های کهن ملی یونان و مصر و ایران قدیم و نوع شیوه های تقدّس کهن مثل تقدّس کوه الپ - معبد دلفی و وجود پدیده های دفاع و مقاومت در برابر مهاجمان و صبر و استقامت در برابر نامالایمات و بروز جنگ ها و نامردمی ها و امید و انتظار مظلومان، پرستش الهه ها و اسطوره های قدرت چون هرکول و رستم و حتّی تبلیغات انحرافی و سوء استفاده های قدرتمندان در جهت استعمار مردم مظلوم بعدی از خواسته ی فطری بشر را نشان می دهد که همان بعد حرکت و تلاش و عدالت خواهی و کمال یابی رهایی از سکون و خمودگی است.

الگوهای راستین ورزش

اشاره

روی این اصل ورزش اکثراً ملعبه ی دست سکون و خمود است و روی این ورزش اکثراً ملعبه دست دنیا داران و آلت دست سیاست بازان و اربابان زر و زور و تزویر شده و مؤید این امر المپیک ها و جام های جهانی، جام های وحدت، جام های دوستی و... است که با شعارهای فریبنده ی دوستی و اتّحاد ملل ولی در اصل به خاطر رسیدن به مطامع پست خود و سرگرمی و استعمار و خامی و غفلت ملل مظلوم صورت می گیرد که از نمونه های آن همگان خبر دارند.

در اسلام حرکت و تلاش، کار و عمل، ورزش و تربیت بدنی و حتّی بازی، شدن و صیوررتی است اصیل که نشان دهنده همگامی فرد است با کلّ جهان مخلوقات و لذا در اسلام این همگامی بسیار سفارش شده است البتّه با انگیزه و نیّت وصول به حق و گذشتن از اسارت غیر حق و یافتن کمال حقیقی باید صورت گیرد و در این جاست که ورزش بسیار مطلوب است. یعنی مطلوبیتش به

عنوان وسیله ای در جهت تقویت جسم و تلطیف روح و تزکیه شدن، امتحان شدن، صبور شدن، شجاع شدن، پویا شدن، مقاوم شدن و.... وسیله ای است در جهت قرب به مبدأ هستی و حق تعالی.

عاملی است در جهت تعادل و همبستگی، تمرینی است در جهت پذیرفتن قوانین حق و راهی است برای اشاعه منش و خلق و خوی الهی و وصول به پاکی طینت و ایثار و خضوع و حق طلبی. زیرا الگوهای راستین ورزش اسلامی معرف پاکی و عفو و قدرتمندی هستند، معرف ایثار و خضوع و حق طلبی هستند که جامع تمامی خصال مردان حق طلب و جوانمرد و باطل شکن می باشند شجاعت و حق طلبی موسی(ع) در برخورد با جریان مشاجره میان دو جوان قبطی و سبطی و حمایت آن حضرت از فرد مظلوم که منجر به کشته شدن ظالم شد، مردانگی ها و رشادت های پیامبر(ص) و علی(ع) و حمزه(ع) و دیگر سرداران نامی اسلام در هر شرایطی که لازم بود و....

تربیت جسم و پرورش روح به طور متعادل پختگی و رخوت و سستی را زایل، چابکی و چالاکی را عاید می سازد و تن انسان را میزبانی سالم و چالاک و شاداب و بیدار و فعال می سازد تا میهمانی عزیزی چون نفس می گرداند و چنین جسم و تنی است که نفس را پالایش می کند پاک و مزگی می نماید و اصولاً برخی از فعالیت های بدنی چون یوگا، ژیمناستیک، شیرجه و... نموداری از تمرکز روح انسانی و تسلط روان او بر اعضای مادّیش می باشد، اکنون پس از بیان این مسایل مقدماتی به بیان تعریف مقولاتی چون بازی، ورزش، تربیت بدنی می دانیم و تفاوت های آن ها را بیان می کنیم.

بازی: حرکت و فعالیتی است ارادی و التیام بخش که تعیین نوع آن و هم چنین تغییر نوع آن حرکت به اختیار و دلخواه و خارج از مقررات و به دور از تحمیل

قوانین صورت می‌گیرد و تنها میل درونی و رضایت خاطر فرد عامل ایجاد آن است و اغلب جنبه‌ی تفریح دارد نه ضرورت و از عناصر اصلی بازی تقلید و تغییر آزادانه آن است اما به هر حال عاملی است در جهت فعالیت روان و تن که گاه انفرادی است و گاه اجتماعی، زمانی جسمانی است و زمانی عقلانی و گاهی ترکیبی است از هر کدام.

اساس بازی‌ها متفاوت است گاهی بر اساس تقلید و تلقی صورت می‌گیرد مانند برخی از بازی‌های کودکان و خردسالان زمانی اساس آن را تصادف و بخت و اقبال تشکیل می‌دهد مانند نوعی دیگر از بازی‌های کودکان و خردسالان.

این گونه بازی‌ها متکی بر مهارت و تمرین مداوم و ضوابط خاصی نیست و برای بالغین لغو و اتلاف وقت و سرگرمی و بطالت است، گاهی اساس بازی چرخش و دور زدن همه بدن یا عضوی از اعضای بدن است مثل بعضی از بازی‌های کودکان، و یا برخی از مراسم رسمی و یا ورزش چون ورزش‌های باستانی و رقص باران، باله، سماع صوفیان، سقوط در خلأ، که موجبات اختلال فکر، عدم تعادل، سرگیجه، تشنج، ضعف آنی و... می‌شود.

گاهی اساس بازی بر رقابت استوار است چه به صورت فردی چه به صورت تیمی و شرط مهم در آن پیروزی عملی است لذا وابسته به کیفیت اجرای آن است و مستلزم هوشیاری و زیرکی و چابکی و چالاکی، تمرین و مداومت، سرعت و استقامت، قدرت و توان، انسجام و انتظام و رعایت قوانین و مقررات است مثل اغلب بازی‌های رایج ورزشی، و گاهی اساس بازی ابتکار و خلاقیت و نوآوری است که اصلی‌ترین محور هر عملی می‌باشد مثل فنون و روش‌هایی که در بازی‌های ورزشی به ابتکار اشخاص ورزشکار معمول شده و به نام آنان نیز

برآیند بازی ها نیز متفاوت است:

1. احیای حس گوشه گیری و انزواطلبی توأم با حقارت یا احیای حس گوشه گیری و انزواطلبی توأم با خود بزرگ بینی و غرور.

2. احیای روح جمعی مسالمت آمیز یا احیای روح جمعی خشونت آمیز.

3. جهت دادن به اندیشه و تفکر و اخلاقیات که گاهی این جهت مثبت و سازنده است و گاهی جهتی منفی و مخرب می باشد.

4. تقویت عضلات و تقویت جسم یا تخریب توان جسمانی و عضلانی.

5. تقویت و کنترل اعصاب و تمرکز حواس و ایجاد قدرت عزم و تصمیم گیری با ایجاد تشنج و ضعف اعصاب و به هم خوردن تعادل روانی مثلاً حالاتی چون خلسه.

6. ایجاد روحیه ی تعاون و وحدت و همکاری یا ایجاد روحیه ی خودمحوری و دیکتاتوری و...

ورزش: اسم مصدر ورزیدن است و به معنای مکرراً عمل کردن است. پس انجام حرکت های متوالی و منظم به منظور تقویت و احیای قوای جسمی و روحی ورزش نامیده می شود، البته باید دانست که بازی نسبت به ورزش عام تر می باشد یعنی ورزش بازی خاص است که در آن قید و بند مقررات و قوانین حاکمیت دارد.

بنابراین هر بازی ای ورزش نیست اما هر ورزشی بازی است که اغلب اولی را به طور مطلق بازی گفته اند و دومی را بازی ورزشی می گویند، عموماً ورزش صحیح بازی سازمان یافته و تشکیلاتی و منسجم است که یکی از نهادهای پویایی هر جامعه ی متحرک همین سازمان ورزش است که شامل ادارات و

متخصصین و صاحب نظرانی است که بر طرح و اجرای قوانین ورزشی جامعه نظارت کامل دارند.

تفاوت های ورزش و بازی:

1. در بازی آزادی عمل مطلق بوده و حکومت قانون شرط نیست.

2. در بازی میل افراد حاکم است به طوری که می توان آن را هزل و بیهوده تلقی کرد و به جز جنبه ی تفریحی هیچ ارزش دیگری ندارد.

3. در بازی هدف خاصی مورد نظر نیست و شاید بتوان آن را به عنوان عاملی برای فرار از مسئولیت ها و واقعیت ها و پوچ انگاری دانست که در آن فقط ملاک ارضاء تمایلات شخصی است، اما 1. ورزش یک مرحله کمال جسمی و روحی است. 2. آزادی در ورزش به معنی اجرای قوانین ورزش است. 3. در ورزش میل فردی صددرصد حاکم نیست و نمی توان آن را بیهوده تلقی کرد. 4. ورزش کلاس آمادگی برای رویارویی با مصائب و مشکلات و واقعیات و مسئولیت ها و کلاس تمرین هدف داری است.

تربیت بدنی:

تربیت عبارت است از عمل ارادی و آگاهانه و هدف داری که بر اساس طرح و نقشه معین صورت می گیرد تا موجبات خلاقیت و زمینه رشد و تلاش و تکامل انسان را فراهم کرده و آن را از نسلی به نسل دیگر منتقل کند.

اگر خوب دقت شود لازمه ی قبول این تعریف بر می گردد به انسان شناسی و به عبارت دیگر پذیرش این تعریف این است که اولاً انسان را چگونه تفسیر کنیم ثانیاً او را موجودی اسیر و مجبور بدانیم یا مختار مطلق؟

که در هر دو صورت تربیت محال خواهد بود، حال چه جبر مادی و ماتریالیستی باشد و چه جبر الهی و اشعری یا چه اختیار اومانیستی باشد که به

ص: 303

بن بست انتخاب منجر می شود یا اختیار الهی و معتزلی که جای بحثی در این مقاله نیست اما به طور اختصار:

از نظر جبر مادی، انسان که برآیند تکامل ماده ی بی شعور است جز خصایصی برخاسته از مادّیت ندارد و لذا تماماً نیازهای او مادی و طبیعی است پس مقصود و هدف او نیز در همین ماده و طبیعت است. بنابراین مسیر او نیز مسیر ماده و طبیعت است. با این تفاوت که او چون متکامل ترین موجود طبیعت است پس بایستی خود حاکم بر طبیعت باشد و هدف تربیت ماتریالیستی این است که البته این علم است و نه تربیت. زیرا سلطه بر طبیعت و راه برآورده کردن نیازهای مادی منوط بر شناخت ماده و طبیعت و استخدام طبیعت در این راستا می باشد و این همان علم و تعلیم است نه تربیت و پرورش. بر این اساس در اسلام گفته شده علم را از گهواره تا گور بیاموزید ولو این که در چین باشد یا ولو این که در نزد کافر و مشرک و منافق باشد؛ زیرا موضوع علم ماده و طبیعت و محسوسات است. اما موضوع تربیت انسانیت، انسان است. روح است. مجرد است. نفس است. اخلاق است. روان و ملکات است و... .

بنابراین ماتریالیست چون این جنبه را در انسان باور ندارد تربیت را نمی تواند قبول داشته باشد و اگر شعار تربیت می دهد مرادش همان جنبه ی پیشرفته مادی و علم بدون مسئولیت است و همان چراغ در دست دزد است و همان تیغ در دست مست است.

از نظر جبر الهی نیز، اعمال و حرکات انسان خارج از قدرت خود اوست و کلاً خواست و اراده محض حق تعالی است و انسان در مقابل آن هیچ خواست و اراده ای ندارد. هر چه اتفاق می افتد و هر عملی که انسان انجام می دهد در حقیقت خودش انجام نداده بلکه انسان آلت بی اراده ی پروردگار است. لذا

انسان هیچ مسئولیتی ندارد. نمی شود از او بازخواست کرد او را عوض کرد، تغییر داد و تربیت کرد زیرا این امور در اراده ی خداست.

از نظر پیروان تفویض (اختیار مطلق) یا معتزله اصولاً حدّی و قیدی در عملکرد انسان مقصود نیست و انسان در عمل مختار مطلق است. درست است که وی معلول حق تعالی است اما پس از این که خلق شد حق تعالی وی را به خود وا گذاشت و انسان موجود و انهاده ایست که هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد و بدیهی است این نظریه افراط فراوان دارد زیرا از نظر فلسفی اعمالی که انسان انجام می دهد از لحاظ شدن و نشدن حالت مساوی و امکانی دارد و از سوی دیگر هر عملی که شدنی است تحقق می پذیرد و هر عملی که شدنی نیست هرگز تحقق نمی پذیرد لذا نه جبر مطلق حاکم است و نه تفویض و اراده مطلق. بلکه امری بین این دو امر، پس تربیت پذیری انسان امری است، وجدانی و بدیهی که انکارش نوعی سفسطه است و این که گفته اند:

می خوردن من رب ز ازل می دانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود

و نیز این که تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است و این که:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

کاملاً مخالف وجدان و فطرت است و شعاری است بر سکون و جمود و سلطه پذیری و پذیرش خواری و زبونی و قبول جور و ستم و

حال پس از بیان مفهوم تربیت باید گفت که تربیت گاهی نظری و فکری است و گاه جسمی و مادّی است یعنی عملی است. زیرا جسم و بدن وسیله اجرای مقاصد و افکار است و در رابطه مستقیم با هم لذا تربیت بدنی: یعنی شکوفایی قدرت جسمانی و روانی توأمأ در جهت الی الله و عبودیت حق تعالی، عبدالله شدن، عبدصالح شدن، و به عبارت دیگر وسیله ایست در جهت احیای قوا و

استعدادهای نهفته برای وصول به کمال حقیقی و کمال وجودی، به عبارت دیگر تمرین و آموزش طریق رشد کردن در همه ی ابعاد وجودی (جسمانی و روانی) تربیت بدنی است.

تربیت بدنی یعنی شکوفا کردن قدرت ها و مهارت های بدنی که حق هر صاحب بدنی می باشد که در حد توان و وسع وجودی خود به احیاء و شکوفا کردن این قدرت ها و مهارت ها در جهت خدمت به حق تعالی پردازد.

و بالاخره تربیت بدنی وسیله ای است برای حفظ تعادل قوای جسمانی و روانی و جلوگیری از هرز رفتن و نابود شدن این استعداد های الهی، که ظلمی است نابخشودنی.

اکنون آن چه را که در سایه روشن تفکر یافتیم در پرتو نور هدایت قرآن و گفتار معصومین مطالعه می کنیم. زیرا اولاً «و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین»

و این سفارش پیامبر (ص) است که فرمود: «انی تارکم فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیته...».

در قرآن کریم واژه های بسیاری هست که بیانگر حرکت و تلاش و سرعت و کوشش و رفتن و بازگشتن و انتقال و تحوّل و بالا رفتن و سختی را پذیرفتن است واژه هایی چون سبح و سباحه، رجوع و رجعت، سیر، صیر، عمل، صعد، و کدح و... که اینک برخی را به طور مختصر بررسی می کنیم.

به معنای شنا کردن، جریان یافتن و جاری شدن است چه در آب و چه هوا، که شتاب و شناوری با سرعت و نیز تلاش و کوشش معنی شده است و به طریق استعاره به سرعت عمل و سیر و حرکت اسب نیز اطلاق گردیده و از نظر قرآن کریم همه موجودات هستی که شأن بودنشان وابستگی و فقر به مبدأ متعال است در حوزیه وجودی خویش غرق در سباح و شناوری و تلاش و حرکت بی وقفه اند.

آن هم حرکتی غایتمند و غایتی حقیقی، و همین امر در اهمیت مسأله سباح و شناوری موجودات کافی است که مورد قسم حق تعالی واقع شده و در آیه ی سوم سوره ی مبارکه ی نازعات می فرماید: «والسباحات سبحاً» قسم به شناگران و تلاشگران که در حال شنا کردن و تلاش کردن هستند.

برخی معتقدند که مراد از شناگران در آیه ی فوق بادها هستند که در هوا حرکت می کنند، برخی گفته اند مراد ملائکه ای هستند که مأمور گرفتن جان های مؤمنان اند و... اما به هر حال هر منظوری که باشد در آن منظور مسأله حرکت و جاری شدن و تلاش که ضد سکون و جمود است به خوبی آشکار است و هیچ شکی در آن نیست.

هم چنین در آیه ی سی و سوم سوره ی انبیاء می فرماید: «و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر و کل فی فلک یسبحون» اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید و هر یک در مدار خود شناورند و حرکت می کنند. در این آیه ی شریفه نیز شناوری و حرکت خورشید و ماه آن هم در مدار معین تسریح شده است. آیات دیگری از قرآن دلالت بر حرکت و شناوری و تلاش

موجودات دارد و حرکتی را قرآن بیان کرده که در آن حرکت حد و مرز آن حرکت و تلاش تعیین شده است و این خود علاوه بر این که گواهی است بر طرح و برنامه ریزی حاکم بر هستی می تواند بیانگر این باشد که ای انسان تو نیز هماهنگ با طرح هستی حرکت و تلاش خود را در مدار معینی برنامه ریزی کن.

2. رجوع و رجعت

به معنای رجوع و برگشتن و برگرداندن چیزی است و اصل کلام در این واژه این است که همه چیز در حال برگشت و حرکت به سوی حق تعالی است و تنها او مرجع حقیقی، هر چیزی است و تنها او هدف واقعی هر تلاش و حرکتی است و بدین جهت هر حرکت و تلاشی که در جهت خدای بزرگ هدایت نشود حرکتی است عبث و عملی است شیطانی و حیوانی و عملی است نفسانی و بر خلاف مسیر کل نظام آفرینش و بر خلاف فطرت نیالوده ی انسان است، قرآن کریم در آیه ی 109 سوره ی آل عمران می فرماید: «والی اللّٰه ترجع الّا-مور» و بازگشت هر امری، هر حرکتی، و هر چیزی (همه ی امور، همه ی حرکت ها و همه ی تلاش ها و همه ی چیزها) به سوی حق تعالی است و آیات دیگری چون آیه ی سی و پنج سوره ی انبیاء و آیه ی صد و پانزده سوره ی مؤمنون و... همه بیانگر هدف داری و جهت داری این نظام متحرک و پویا و شناور است که انسان از لحاظ ظاهری جزئی از این نظام عظیم است. پس حرکات و اعمال او نیز نهایتاً به سوی مرجع عالم یعنی خدای بزرگ رهسپار است و این جاست که باید بینش داشت، طرح و برنامه داشت. بینشی که در آغاز هر حرکتی انجام آن را در معاد واقف باشیم و طرح و برنامه ای که ورزش و حرکت و تلاش و ایمان را فقط و فقط در جهت مرجع و به امید ثمراتش در معاد تربیت و تقویت کنیم و الاً خود

را فریب می دهیم. عمر خود را تباه می کنیم. دیگران را سرگرم و خود را خام و آینده مان را ناامن می سازیم و این همان بت سازی و ستاره سازی و قهرمان سازی و انسان محوری است و این همان حاکمیت طاغوت نفس و پرستش الهه ی هوی می باشد. و اعمال و تلاش هایی که در این جهت صورت گیرد نهایتاً چون سراب است که تشنه را از این سو به آن سو به دنبال خود می کشد و عاقبت او را به همان درد تشنگی هلاک می سازد و در این جا هزاران نکته ی باریک تر از موی هست که همگان می دانند و گفتنش مقوله دیگر می خواهد چه این بحثی است عظیم و همین اشاره کافی است که ورزش ها فعلاً در عمل چنین نیست و این خیانت است و ارضای کاذب خواهش های کاذب است و همه مسئولیم در پیشگاه حق تعالی باید پاسخ گو باشیم پس چه بهتر که خود را در مسیر تربیت اسلامی و تربیت بدنی اسلامی در آوریم آن گونه که قرآن و احادیث و اهل فتوی نظر دارند.

3. سیر

به معنی حرکت کردن و راه رفتن است، این واژه نیز بیان گر حرکت و سیر در کل هستی است که گاه قرآن برای درک و شناخت به انسان دستور سیر در آفاق می دهد و گاه سیر و حرکت کلی جهان را بیان می کند مثل سیر کوه ها و غیره از جمله در سوره ی طور آیه ی 10، سوره ی سبأ آیه ی 18، سوره ی یونس آیه ی 22، سوره ی تکویر آیه ی 3 و

4. صیر

به معنی رجوع و انتقال و تحوّل است یعنی هرگاه چیزی به تدریج از حالتی به

حالت دیگر منتقل شود صبر کرده است. و اصولاً ورزش و تربیت بدنی هم برای همین تحوّل است، تحوّل از ضعف به قدرت، و از سکون و جمود به تلاش و حرکت، از تن پروری و بیکاری به پرورش تن و بروز فعالیت و کار است. و خلاصه تحوّل در تعادل جسم و روح است و تحوّل در صحت و سلامتی بدن و عقل است و... .

لذا ورزش و تربیت بدنی صحیح یک صبر است که از دیدگاه قرآن شریف نهایت و هدف این صبر الی الله است زیرا در آیه ی 28 سوره ی آل عمران می فرماید: «و الی الله المصیر» و سرانجام هر تحوّل و هر حرکتی به سوی خدای بزرگ است.

آری، ورزش اسلامی و تربیت بدنی اسلامی باید وسیله ای در شکوفایی استعدادها و تقویت جسمانی و پرورش بدن در جهت خدمت به حق تعالی باشد نه در جهت ایجاد حس عداوت و کینه، احیای روحیه های زورمداری و... آیاتی دیگر مثل آیه ی 285 سوره ی بقره، آیه ی 14 سوره ی لقمان، آیه ی 53 سوره ی شوری و... مؤید نظر فوق است.

5. عمل

یعنی فعلی که از روی تعقل و تفکر و با آگاهی و قصد و اراده صورت بگیرد حال چه خوب باشد یا بد، عمل گفته می شود لذا قرآن گاه عمل را صالح و گاه فاسد و شیطانی بیان کرده، از بدو کلام ورزش و تربیت بدنی را هر جا توضیح دادیم مقولات علم و فکر و اراده نیز همراهشان بود تعریف عمل که در فوق آورده شد مؤیدی بر آن چه قبلاً گفته شد.

پس ورزش و تربیت بدنی نیز عمل است حال آن را در قرآن جستجو می کنیم

در آیه ی 132 سوره ی انعام چنین آمده است: «و لکل درجات مما عملوا و ما ربک بغافل عما یعملون» و برای بندگان بر اساس آن چه عمل کرده اند مراتبی است و خدا از آن چه عمل می کنید غافل نیست. در این آیه رتبه و درجه و اعتبار انسان را عمل بیان کرده و آری، به حق نیز چنین است که ارزش هرکس به عمل اوست و ارزش عمل فرد نیز به نیت و قصد اوست و این است نیت در اسلام بهتر از عمل است زیرا عمل یعنی تشکل و تعیین نیت و لذا نیت مقدم است که اگر خیر باشد عمل هم خیر و صالح و الهی است و اگر شر باشد و عملی شود آن عمل شر و فاسد و شیطانی است.

و لذا ساختن فکر و تغذیه معنوی و رشد عقلی باید اساس کار اهل ورزش و مسئولین تربیت بدنی باشد به گونه ای که عمل ورزشکار تجلی اندیشه پاک و الهی او باشد نه... و در این صورت ورزش اسلامی می شود، همّت های جوانان بلند می شود و از سطح قهرمان شدن حتی در سطح جهانی نیز فراتر می رود و آن گاه است که انقلاب ورزشی صورت گرفته و این جز با انقلاب در ارزش های حاکم بر تفکر ورزشی میسر نیست و اصولاً فلاح و رستگاری انسان مؤمن و به تبع آن ورزش انسانی مؤمن جز در دوری از عمل شیطانی و اراده شیطانی (شراب نوشیدن، شراب انگور باشد یا شراب قدرت، مستی شراب باشد یا مستی مقام، قماربازی کردن، برد و باخت پول باشد یا... پرستیدن بت، سنگی باشد یا طلایی، انسان باشد یا مقام یا نفس، عداوت و کینه و دشمنی و...) نیست و لذا ورزش اسلامی و تربیت بدنی اسلامی باید از چنین اعمالی خالی باشد. آمین.

چه در غیر این صورت شیطان بدی عملمان را برایمان زینت می دهد و انتقاد و حق گویی ها را به دیده ی دشمنی می نگریم. در این جمله درست دقت کنید که فریفته شدن به عمل خود و ورزش مورد علاقه خود نباید به گونه ای باشد که ما

را از درک و فهم حقیقت باز دارد. چه مثلاً اگر گفته شود فلان ورزش حرام است فلان ورزش لهُو یا لغو است ما باید این قدر رشد دینی و معنوی بالایی داشته باشیم که خیر خود را هم در دنیا و هم در آخرت فقط در اسلام بدانیم و فریب زیورآلاتی که شیطان به عمل ما می‌آویزد نخوریم.

6. صعود و صعود

به معنی بالا رفتن و ترقی همراه با سختی و رنج است و این امر یکی از اسرار خلقت انسان است، چه سختی و رنج است که روح انسان را تقویت کرده و متعالی می‌نماید. سختی و رنجی که شرع مقدس بیان کرده، و چون یکی از مزایا و شاید اهداف ورزش نیز همین صعود است، بالا رفتن است تحمل سختی و رنج است. لذا در این مورد هم به قرآن مجید نظری کوتاه می‌اندازیم، قرآن در آیه ی 10 سوره ی فاطر می‌فرماید: «الیه یصعد الیکم الطیب والعمل الصالح یرفعه» اندیشه پاک (توحید، یکتاپرستی و...) به سوی پروردگار بالا می‌رود و عمل صالح (عمل الهی و خالص) آن را بالا می‌برد. آری، اگر ورزش ما طالب عزت و سربلندی است، این عزت و سربلندی از آن حق تعالی و رسول گرامیش و مؤمنان به حق اوست.

ابتدا باید مؤمن به حق شد نه مسلم به انقلاب و علامت آن این است که کلمه ی طیب و اندیشه و تفکر پاک الهی بر ورزش و تربیت بدنی حاکم شود و این رنج دارد، مشقت دارد، سختی دارد زیرا صعود است، صعودی تا خدا، و رنجی به همین تناسب در پی دارد و سپس عمل صالح و ورزش صالح را زنده کرد از لهُو و لغو، از سرگرمی و عداوت و گروه بندی جامعه و... دست شست، همه یک پارچه با کلمه ی توحید (اندیشه پاک) و توحید کلمه (عمل صالح)

قدرت های خود را در جهت خدمت به حق تعالی بیدار و شکوفا کنند و این بسی دشوار است. اما سختی و دشواری جوهره ی انسانیت فرد است لذا همین واژه را نیز بررسی می کنیم.

7. کدح

به معنی سعی و تلاش توأم با رنج و سختی است و قرآن کریم این واژه را فقط در مورد انسان به کار برده است و در آیه ی ششم سوره ی انشقاق می فرماید: «یا ایها الانسان انک کارج الی ربک کدحا فملاقیه» ای انسان تو با رنج و مشقت فراوان (در طاعت و عبادت) به ملاقات پروردگارت می رسی. آری، سختی ها و مشکلات انسان را پیوسته بیدار و هوشیار و آماده نگاه می دارد و برعکس تنعم و نازپروردگی موجب سستی و کم طاقتی و غفلت و عدم تحرک فکر و جسم می شود. پس تربیت بدنی و ورزش باید عاملی در جهت خو گرفتن انسان با نوعی از مشکلات و سختی ها باشد و او را مقاوم و صبور و چاره اندیش و استوار بار آورد تا سختی های جامعه او را از گردونه اجتماع به دور نیندازد بلکه او چون سدی مقاوم و محکم و با روحیه ای بردبار و با شکویی خاص و با صبری جمیل و تفکری عمیق در میدان مشکلات مبارزه حق طلب و عدالت جو بار آید و نازپروردگی را که یکی از موانع عظیم حق طلبی و عدالتخواهی و ستیز با باطل و ظلم است از خود دور سازد و چنین پرورشی عبادت است و هموار کردن طریق خداپرستی و توحید است در غیر این صورت یا لهو است که لغو و سرگرمی باطل و تحمیق است و یا لعب است که خاص کودکان و نوجوانان تا هفت ساله می باشد. که اهل هیچ جدیتی نیستند و بدیهی است آنان که اهل دین دو گروه باشند از عبادت رحمان خار چند، یا در عبادت

نفس خویشند یا در عبادت طاغوت و مسلماً اهل مبارزه و حق طلبی و عدالت خواهی نیز نیستند.

و در نتیجه ورزش و تربیت بدنی و ورزشکار و مربی و داور و سرپرست و تمامی سازمان های وابسته خود عاملان ظلم و جور و دست پروردگان ظالمان و جباران می شوند و در قالب منیت های فردی، قهرمان شدن ها، کسب مقام ها و غیره مسخ شده و آلت اجرای مقاصد استعمارگران و صاحبان زور و تزویر می شوند.

8. لعب

یعنی بازی و آن فعلی است که هدف صحیحی در آن منظور نیست و تلقی نمی شود و در قرآن تنها در یک مورد به وجه قابل تأیید از آن استفاده شده و در موارد دیگر مورد تأیید قرآن نیست. وجه مورد تأیید آن در آیه ی 12 سوره ی یوسف این گونه بیان شده: «ارسله معنا غداً یرتع و یلعب» برادران یوسف به پدرشان گفتند یوسف را فردا با ما بفرست تا گردش و بازی کند، نکته این است حضرت یعقوب(ع) که پیامبر بود با درخواست بازی کردن یوسف(ع) با برادرانش و با درخواست تفریح و گردش فرزندان مخالفت نکرد و عملاً با درخواست آنان موافقت کرده اجازه داد که فردا یوسف(ع) با برادرانش به گردش و تفریح و بازی برود و قرآن هم ضمن نقل این جریان هیچ سخنی در زشتی و مطرود بودن این درخواست بیان نکرده اما به هر حال حتی این چنین بازی خاص دوران کودکی است و طبق فرمایش نبی اکرم(ص) تا هفت سالگی است که هنوز انسان اهل جد و جدیت نشده و از آن مرحله به بعد بازی بدین معنی مورد قبول شرع مقدّس نیست.

ص: 314

زیرا مرحله ایست از حیات آدمی که باید به باروری و شکوفایی استعدادهایش در جهت وصول به کمال حقیقی گام نهد و افعال خویش را بر اساس هدف معین و طرح و اندیشه پایه ریزی کند و جدی باشد. در همه ی زمینه ها و بازی را اگر می گزیند بر اساس هدفی باشد و آن هم جدی باشد و این همان ورزش و تربیت بدنی است و در غیر این صورت خوشایند و مطلوب و مقبول نیست زیرا ملعبه گری را اختیار کرده و نهایتاً یا خود ملعبه ی دست قرار خواهد گرفت یا دیگران را ملعبه ی دست خود قرار خواهد داد. و این اساس ابتذال و انحراف و سقوط انسان است و در نتیجه به انکار آیات الهی برمی خیزد چون لقاء قیامت را فراموش کرده، چون مغرور زندگی دنیا شده و از انجام خویش و نهایت و هدف خویش غافل شده و این همه به علت این است که زندگی را، خویش را، دین و عقیده ی خود را به بازیچه گرفته و قرآن در این مورد در آیه ی 51 سوره ی اعراف می فرماید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ».

آنانی که دین خدا را به بازیچه گرفتند و حیات دنیوی آنان را فریفت و مغرور کرد، ما هم امروز (قیامت) آنان را فراموش می کنیم همان طور که آنان دیدار این روز را فراموش کرده و آیات ما را انکار کردند. آری، اگر هدف بازی شد و هدف بازیگر شدن و صرف بازیگری مقصد شد انسان از حقایق هستی، از هویت خویش و از هدف خلقت خویش غافل می شود و همه چیز را فدای آن بازی می کند و بازیگری حاکم او می شود و او را می فریبد. مغرور می کند و خود را فراموش می کند و... چنین کسی با هر حقیقتی از راه انکار برخورد می کند و خود موجودی ضد حق و اهل باطل خواهد شد و چنین

افرادی را در دنیای ورزش بسیار سراغ داریم که به معرفی حاجت نیست. این است که خودباختگی، غرور، مقام طلبی، شهرت طلبی، و هدف قرار دادن ورزش، ورزش را از اصالت و محتوا خالی می کند و آن را به بازی و بازیچه شدن و فرد را به بازیگر و بازیچه بودن مبدل می سازد.

9. لهُو

به معنی مشغول شدن است و آن عملی است که انسان را مشغول می کند و از آن چه مهم است (تعالی، عبودیت، رشد، کمال و علم...) باز می دارد و عامل غفلت انسان از مسایل مهم می شود، اینک اگر ورزش انسان را از اهداف اصلی و رشد و تکامل انسانی باز دارد و اگر انسان ورزش را به خاطر رفع بیکاری و برای داشتن نوعی تنوع و سرگرمی قبول کرده باشد چنین ورزشی لهُو است و عامل غفلت انسان از یاد خدا، شناختن خویشتن و در نتیجه مسخ شدن وی می گردد و در این صورت چنین ورزشی غیراسلامی، غیر انسانی و بی ارزش است زیرا عاملی است در جهت گمراهی انسان، در جهت حاکمیت فرهنگ جاهلیت و غلبه شیطان هم در درون انسان، در فرهنگ و فکر انسان و هم در سرنوشت اجتماعی او، و هلاکت واقعی در دنیا و آخرت از برون و درون روی خواهد آورد و در چنین شرایطی انسان هر چه قدر در جهت تعالی و رشد خود و جامعه اش بکوشد راه به جایی نخواهد برد، زیرا بازیچه ای به نام ورزش دل او را از حق برگردانده و او را به باطل و بیهودگی مشغول ساخته و این جاست که به قول قرآن کریم (و هم یلعبون لاهیه قلوبهم) پس باید که ورزش در راه صلاح فرد و جامعه باشد، در راه بیداری و آگاهی انسان باشد و در یک کلام در جهت آماده ساختن جسمی و روحی انسان و ورزیده ساختن او برای مقابله با غفلت ها

و سرگرمی ها باشد.

در چنین موقعیتی دیگر ورزش عامل تخدیر نیست و ورزشکار نیز ملعبه ی دست حاکمیت های باطل و مایه ی سرگرمی و تفنن دیگران نیست بلکه آن چه ورزش می پروراند عبد است و آزادمرد است و انسان هایی پرورده و ورزیده و خودساخته و آبدیده که جسم خود وقف روح و دل و فطرتشان کرده و یک پارچه جان می شوند به جانان می رسند. زیرا ورزش آن ها غفلت نبوده، لهو نبوده، دوری از خدا و خویشتن و جامعه و حق و عدالت نبوده و آن ورزشکاران که مالک نوعی قدرت و فن ورزشی هستند و با نیروی جسمی و کالای فنون خویش در بازار ورزش یعنی در میادین ورزشی به تجارت و کسب عنوان و اثبات برتری خویش پرداخته اند هیچ گاه چنین مالکیت و تجارتی آنان را از یاد خدا غافل نساخته است و به حق این است معنی ورزش اسلامی و انسانی و ورزشکار مسلمان و انسان و در غیر این صورت همان لهو است و سرگرمی، هر چند با ظاهر آراسته ای متجلی شود.

آری، همان قرآن کریم فرموده: «رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله». مردانی هستند که تجارتشان آنان را از یاد خدا غافل نمی کند.

10. قوت

یعنی نیرومندی و آن ضد ضعف است، یکی از اثرات مهم ورزش زایل کردن ضعف بدنی و جایگزین کردن قوت و نیروی جسمانی است، لیکن باید دانست قوت جسمانی تنها موجبات غرور و زورمداری و حتی ظلم کردن می شود که این تمامی از اوصاف پست و رذیله انسانی است و بدیهی است که چنین قوتی از نظر اسلام قدرت شیطانی و تخریبگر و حیوانی است که موجب

ص: 317

سقوط فرد از حد انسانیت می شود اما در عین حال اصل قوت از اوصاف حق تعالی است و اوست مصدر تمامی نیروها و قدرت ها زیرا «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم». آری، اصولاً هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر از جانب خدای عظیم و نیز بر اساس «ان الله قوي شديد» خدای تعالی است که قوی و نیرومند و عقاب دهنده به سختی و شدت است نه غیر او. پس کسب قوت در حقیقت تحصیل صفتی از صفات خالق است و انسان موحد و مسلمان و مؤمن به خدا نیز باید قوت و نیرو داشته باشد و ضعف و سستی و کسالت را بزاید لذا هر گاه کسب قدرت بدنی و قوت جسمانی در جهت امر حق باشد بسیار مطلوب است که فرموده: «خذوا ما آتیناکم بقوه» (1) یعنی آن چه داده ایم (از مسئولیت، کتاب الله، رهبری و کلیه اوامر و نواهی) محکم و با قدرت بگیرد. و راستی پیروی از کتاب خدا و گام برداشتن در راه اولیاء خدا نیرو لازم دارد می خواهد و با ضعف و زبونی نمی توان موحد بود، نمی توان سالک طریق خدا و پیرو بزرگان دین بود، اما همان طور که گفته شد مراد از قوت مطلوب صرف نیروی بدنی تنها نیست بلکه نیروی معنوی و قوت قلب نیز مراد است و اصولاً آن چه مورد نظر است جمع میان نیروی بدنی و نیروی قلب است، نیرومندی در علم، نیرومندی در عقل، نیرومندی در ایمان و قلب باید باشد تا نیروی جسمانی ارزش پیدا کند.

زیرا اگر جسم قوی باشد بدن نیرومند باشد اما قلب انسان آلوده، شهوت انسان غالب، بی ایمانی انسان حاکم باشد، چنین انسانی تنها در صورت انسان و در سیرت دیو، شیر، ببر، سگ، گرگ یا... می باشد.

این است که تربیت بدن باید در کنار تربیت نفس و روح و فطرت باشد و یک

ص: 318

انسان همین گونه که به کسب نیروی جسم و قوت بدن همت می ورزد در کسب نیروی معنوی نیز بکوشد و بدین سان است که نشاط و سلامت درونی و برونی و توان دفع سلطه گران درون و برون به انسان روی می آورد چه او ورزیده شدن به تمام معنا هم از نظر جسمانی ورزیده و قوی و هم از نظر روحی، لذا نه جبر حاکمان جبار او را تسلیم می کند و نه جبر نفس غدار. زیرا او تسلیم حق تعالی است نه کسی دیگر و نیروی او نیروی صمدانی و رحمانی است نه نیروی شیطانی و حیوانی. او ورزیده است که مقتدایش علی(ع) است. ورزیده ای که به قوت خدایی درب یکی از دژهای خیبر را از جا کند و به جای سپر از آن استفاده کرد. نیرومندی که در جنگ احزاب عمرو بن عبدود را آن چنان به خاک افکند لیکن غرور، تفاخر، منیت هرگز در وی نمود نکرد و این است مفهوم کسب قدرت و نیروی بدنی و ورزیدگی. آری، همین علی(ع) است که یتیم نوازی، حق طلبی، عدالت، سخاوت، جنگ و ستیز و عبادتش، مردمداری، حکومت و شهادتش جن و انس را به تعظیم واداشته و او ورزیده و قدرتمندی است که اصل قدرت را از خدا می داند و از او درخواست کرده که: «قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی»، ای آفریدگار من مرا در خدمت به خودت نیرومند گردان. این جمله از دعای کمیل جهت قدرت و قوت ترسیم شده و آن خدمت کردن به خداست و صرف نیرو و توان در جهت الله است و غیر از این در هر جهت دیگری که باشد خلاف اسلام و انسانیت است.

11. جسم

به معنی تن و بدن است در کلام خدا در دو مورد به کار رفته که در سوره ی بقره آیه ی 247 بسط جسم و تنومندی را از مواهب الهی دانسته و در مورد

ص: 319

حضرت طالوت و صفات او می فرماید: «و زاده بسطه فی العلم و الجسم» خداوند به او دانش وسیع و تنومندی داده است. باز در این آیه ی شریفه نیروی جسمانی به تنهایی تأیید نشده بلکه قبل از آن نیروی علم و وسعت در علم بیان گردیده و به حق چنین نیروی جسمانی و قوتی برازنده ی انسان است که در راه تعالی و رشد معنویّت او باشد. پس ورزشی اسلامی است که در آن همان طوری که غلبه ارزش جسمی و قوّت بدنی بروز می کند، ارزش های اخلاقی، عقیدتی و معنوی و الهی نیز بروز کند و تعادل میان رشد و تربیت این دو بعد (جسم و روح) رسالت تربیت بدنی اسلامی و همه ورزشکاران و مسئولان است، با این اوصاف رابطه ی جسم و روح، مادّیت و معنویّت، امری مسلم که می توان به رابطه دنیا و آخرت تشبیه کرد و تقویت جسم و ورزش نیز امری لازم و ضروری است زیرا بدن پزمرده و گرفته می سازد، یأس و اندوه و کسالت می زاید و انسان خداپرست و عبد واقعی خدا کسی است که در اوج تعالی روحی و امیدواری و شوق به مبدأ زندگی می کند و جسم خود را همانند روحش ورزیده می کند تا جسمی آزاد از قید شهوات و لذات پست مادّی داشته باشد و با جسم و روحی ورزیده و چابک و صافی دیده از آلودگی ها زندگی می کند و به خاطر هدف والای خود یعنی رضایت خدا با قوّت و نیرومندی به خدمت حق مشغول است.

12. عفو و ایثار

عفو به معنی گذشت و بخشودن گناه و محو اثرات زشت و بد آماده است و نیز نادیده گرفتن خطا و چشم پوشی از لغزش و اشتباه آمده است. بخشندگی و گذشت از صفات حق جلّ و علا می باشد که خدا عفو و کثیرالعفو است و قرآن

می فرماید: «و ان الله العفو غفورا»⁽¹⁾ ایشار از (آثر، یؤثر)، باب افعال است که به معنی انتخاب کردن و برگزیدن آمده است و ایشار آن است که انسان سختی، مشقت، نیازمندی را برای خود برگزیند تا دیگران در سایه ی این گزینش ها به راحتی و غنی برسند و در کلامی دیگر ایشار یا از خودگذشتگی مقدم داشتن دیگران در اموری است که خود انسان واجد و مستحق آن امر باشد و قرآن کریم نیز چنین می فرماید: «و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»⁽²⁾. ورزش یکی از صحنه هایی است که در آن قبل از هر چیز احتیاج به گذشت و ایشار است تا در سایه ی این گذشت و ایشار، صفای عمومی و خلوص و دوستی و عشق در آن صحنه حاکم گردد و اگر گذشت و ایشار که لازمه ی جوانمردی و بزرگ منشی و مناعت طبع است در جمع ورزش یا هر جمع دیگر وجود نداشته باشد در عوض تخاطم و لجاجت و بعض بر آن جمع حاکم می گردد و بدیهی است که چنین اجتماع از معنویت و انسانیت و هدایت به دور است لیکن در سرلوحه تعالیم تمام انبیاء و مربیان الهی بشر خصوصاً در تعالیم نبی اکرم(ص) بر کسب این صفات تأکید فراوان شده است. نمونه های ایشار در اسلام کاملاً زیانزد است در جنگ احد، در زندگی پیامبر(ص) و علی(ع) و همه ی انبیاء دین درس بخشش و ایشار مشهود است و دین دو صنعت برجسته ی الهی و انسانی عوامل مهم جذب افراد و سازندگی انسانهاست و لذا بر همه ی ورزشکاران، مربیان و سرپرستان و غیره لازم است برای هدایت و رشد دیگران با سعه ی صدر، گشاده رویی، عفو و ایشار در صحنه ی ورزش حضور یابند و آن گاه است که طعم حقیقت انسانیت، را خواهیم چشید و آن گاه است که در جمع ورزش روح

ص: 321

1- سوره مجادله آیه ی 2

2- سوره حشر آیه ی 9

اخوت و اتحاد حکومت خواهد کرد و این از عمده ترین آرمان های توحیدی مکتب انبیاء است.

13. صبر و استقامت

صبر که به معنی خویشتن داری و حبس نفس است از صفات پسندیده خداجویان حق پو می باشد که هم حکم شرع است و هم حکم عقل و هم در مورد مصائب و سختی ها جایز است و هم در راحتی و آسایش و این صبر است که سرچشمه ی فضایل دیگری چون شجاعت و سعه ی صدر و عفت و قناعت می باشد و این صفت است که انسان را متفکر بار آورده و از شتاب و هراس باز می دارد و او را در برابر شداید و مصائب مقاوم و پراستقامت می سازد مثلاً در روایت است که روزه نوعی صبر است در برابر گرسنگی، تشنگی، و شهوت، دروغ، غیبت و غیره و این امر است که مرد را آبدیده و مقاوم می سازد که نهایت آن غلبه و پیروزی در برابر هر نوع دشمنی است چه درونی و چه برونی زیرا صبر و استقامت چه در جهاد اکبر و چه در جهاد اصغر لازمه ی پیروزی است. از دیگر معانی صبر داشتن جرأت است و نیز انتظار کشیدن که به هر حال این صفت از صفاتی است که روح و نفس انسان را مقاوم و استوار می سازد و انسان را باتدبیر و خردمند و قانع بار می آورد.

14. تعاون و همکاری

عون به معنی یاری و کمک است و تعاون یاری نمودن و کمک کردن است و نیز استعانت، کمک خواستن و یاری طلبیدن. یکی از آشکارترین مظاهر اجتماعی ورزش وجود روحیه ی همکاری و مساعدت و تعاون است که

ص: 322

برخاسته از اخوت و محبت میان انسان هاست. آموزشی است در طریق یاری کردن دیگران و درسی است در راه بروز استعداد مدد کردن و امداد به انسان ها. قرآن کریم به انسان های صبور فرمان می دهد که باید از خدا یاری جست زیرا اوست مصدر تمامی یاری ها و امدادها که فرمود: «و الله المستعان» (1) و نیز انسان موحد منحصرأ از خدا یاری می جوید «ایاک نستعین» (2). طریق استعانت جستن از خدا و وسیله ی یاری گرفتن از حق، دو چیز است یکی صبر و دیگری صلوه (نماز) که فرمود: «و استعینوا بالصبر و الصلوه» (3) لذا کسانی واقعاً از خدا مدد می جویند که در ردیف صابریین و نمازگزاران باشند و این دوستی است برای جمعی که خواهان روح تعاون هستند و اگر بخواهیم در جمع ورزش روح تعاون به معنی اصیل خود حاکم شود چاره ای جز تمسک به صبر و صلاه نیست از این جهت هر نوع تعاون دیگری انحرافی و در طریق غیر حق است، این جاست که باید گفت هر عملی حتی ورزش اگر روح عبادت و بندگی خدا در آن جاری نباشد عملی باطل است، لغو است و بیهوده، نکته مهمی که از این جا به دست می آید این است ورزشکاران مسلمان باید در ردیف صابریین و نمازگزاران باشند تا تعاون و همکاری آن ها معنی پیدا کند تا روح اخوت، وحدت، گذشت و ایثار بر آن ها حاکم شود زیرا تعاون و همکاری در دو جهت اساسی مفهوم می یابد که یکی در جهت هدف و دیگری در جهت عمل و این هر دو لازم و ملزوم و مکمل یکدیگرند و هر یک از این دو اگر نباشد، تعاون حقیقی وجود نخواهد داشت و این بدان جهت است که خواص جمع در افرادش و تأثرات فرد در جمعی ضرورتاً نفوذ می گذارد و این جاست که از قرآن می آموزیم شرط تعاون را:

ص: 323

1- سوره ی یوسف آیه ی 18

2- سوره ی فاتحه آیه ی 5

3- سوره ی بقره آیه ی 45

«تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان»⁽¹⁾. همکاری و تعاون باید در کارهای خوب و در تقوی صورت گیرد نه در گناه و تجاوز. به راستی که اگر تجاوزکاری، آلوده به گناهی، در جمع ورزشی انسان باشد، ورزش جمعی که لازمه ی تعاون است، عملی است خلاف حکم قرآن. زیرا انسان تجاوزکار و آلوده به گناه در ورزش نیز تجاوز می کند به مقررات، به محیط دوستی، به داور، به مربی، به حق سایر ورزشکاران و...

زیرا ورزش که تسلط بر بردن است باید مقدمه ی تسلط بر نفس باشد وگرنه هیچ ارزشی ندارد، ورزش که درگیری با شداید و ناملايمات است جهت رشد خلق و خوی الهی است که بتوان سختی ها را با خلق و خوی الهی مهار کرد، ورزش که درس صبر و استقامت و جوانمردی است باید در جهت شکستن بت غرور و خودبزرگ بینی باشد و الا هیچ ارزشی ندارد و از این روست که در جمع ورزش باید همگان چنین اهدافی داشته باشند تا تعاون معنی یابد.

15. سبقت و مسابقه

به معنی پیشی گرفتن و پیش افتادن است که البته هدف از مسابقه و جلو افتادن از دیگران و جهت مسابقه و پیشی جستن از دیگران از جمله مهم ترین ارکان مسابقه است، در دین مبین اسلام بر مسأله ی سبقت تأکید فراوان شده اما نه هر سبقت و پیشی گرفتنی بلکه سبقت باید در امور خیر باشد و به مضمون (فاستبقوا الخیرات) هدف مسابقه باید کسب خیرات باشد و نیز در قرآن کریم آمده که «فاستبقوا الصراط» در صراط مستقیم از هم سبقت گیرند. در نتیجه مسابقات

ص: 324

ورزش نیز باید در جهت وصول به خیر و افتادن در صراط خدا صورت گیرد نه جهاتی دیگر چون قهرمان پروری که مایه حب و بغض در بین مسلمین گردد و این از اهم اموری است که سرچشمه ی اختلاف و تفرقه می شود و مایه ی از بین رفتن اخوت و دوستی است و این است که سبقت گرفتن و به اصطلاح بردن در مسابقه زمانی فضیلت دارد که مایه ی تقرب به خدا گردد.

در حقیقت می توان گفت مسابقه امتحان است و میزانی است که در جهت کشف استعدادها و قدرت های مجهول و تثبیت استعدادها و قدرت های بالفعل بسیار ضروری است. در همین مسابقات و امتحانات، کمال شایسته ی هرکس آشکار می گردد. برای همین است که سبقت در دین، مایه ی تقرب به حق است. زیرا انسان، کمال استعدادهای خود را در عبادت خدا ظاهر می کند. از این سبب است که اغلب اولیای خدا به انحاء مختلف امتحان می شدند و در مسابقات عبادی شرکت می جستند تا صبر در شداید، مقاومت و جهاد در مقابل سختی ها، ایثار و جانبازی آن ها اثبات شود و استعدادهای نهفته شان شکوفا گردد. نقش تمرین نیز همین است که فرد را آماده ی تحمل شداید و توانا در سبقت جستن نماید. از آن جا که اساس امتحان الهی بر تقوی و سبقت جستن بر محور تقوای الهی است، خداوند در سوره ی حجرات آیه ی 3 قرآن می فرماید: «اولئک الذین امتحن اللّٰه قلوبهم للتقوی» که مراد تمرین تقوی و عادت کردن به تقوی قلب می باشد و این ها هستند که در خیرات و در صراط سبقت خواهند جست و این ها هستند که مقرب درگاه حق خواهند شد لذا مسابقات ورزش باید هدف و جهتش احیای استعدادها و شکوفایی توانمندی ها و تمیز آن ها در طریق حق و صراط مستقیم الهی بر اساس تقوا باشد نه در جهات دیگری که معمول است و مردود و این است که می توان گفت به حق یکی از طرق صدور انقلاب،

مسابقات ورزشی است زیرا در آن صحنه ها نمایش تقوا و مقاومت تلاش و ایثار و خیرات و صراط مستقیم خداوندی به جهانیان برپا می شود و مسلماً ورزشکارانی که اساس مسابقه شان بر محور خیر و تقوی، جهاد و تلاش و ایثار و مقاومت و در مسیر صراط مستقیم خداوندی و به امید تقرب به خدا باشد پیروز خواهند شد و خدا نکند که جلوه های صوری ورزش و مسابقه (قهرمان پروری - قهرمان ستایی) بر روان فرد مسلط شود و فرد خود را در آینه ی ورزش و مسابقه ببیند که هویت واقعی خود را در مسلخ ورزش قربانی خواهد کرد. و چنین است ورزشی که باید قربانگاه نفسانیات باشد مسلخ انسانیت می شود و این خسران آشکاری است.

16. غلبه و پیروزی

مقهور کردن و شکست دادن حریف است، در تعالیم حقه اسلام غلبه و پیروزی آن است که به اذن خدا حاصل شود و هر گاه غلبه بر اساس هوای نفس و خودکامگی باشد در حقیقت ذلتست و خواری.

کلمه ی (غالب) از صفات حق تعالی است که می فرماید: «والله غالب علی امره»⁽¹⁾ و نیز خدای کریم در قرآن شریف غلبه را از آن خود و پیامبران (و پیروان خدا و پیامبران) دانسته و آن را امری حتمی و ضروری بیان داشته است.⁽²⁾

17. فوز و فلاح

که به معنی رستگاری و نجات است نیز از واژه هایی است که دلالت بر

ص: 326

1- سوره ی یوسف آیه ی 21

2- سوره ی مجادله آیه ی 21

پیروزی دارد در این واژه ها نیز شرایط فوز و فلاح، اطاعت از خدا و رسول و مورد رضایت حق تعالی واقع شدن و نیز طهارت و تزکیه و پاکی و تقوی الهی بیان شده است «قد افلح من ترکى» (1)، «ان للمتقين مفازا» (2)، «و من یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما» (3).

18. قهر

قهر نیز از واژه هایی است که دال بر پیروزی است و به معنی غلبه و دلیل کردن به کار می رود، قهر غلبه ی توأم با توانایی را گفته اند و این صفت از اوصاف خاص خدا است و هیچ بنده ای را صفت قهاریت و قهر شایسته نیست و اگر از کسی صادر شود نشان دهنده ی ظلم و ستمگری او است زیرا «و هو القاهر فوق العباد» (4).

با این گفتار می توان دریافت که پیروزی صرف قوت جسمانی و نیروی بدنی نیست و آنان که چنین پنداری دارند از حقیقت معنای پیروزی جاهل و یا غافلند زیرا شخصیتی مانند علی (ع) توانایی بدن و جسم را در راه کوشش و جدیت به خدا و خدمت به او طلب می کند و مسابقه را میدانی برای تقرب جستن به حق تعالی می خواند و این وصول به قرب حق پیروزی است و پیامبر نیز شجاعت را غلبه بر هوی نفس می داند که فرمود: «اشجع الناس من قلب هوا»

خداوندا مریبان، استادان، معلمان، پدران و مادران، ورزشکاران، دانشجویان، طلبه ها، محصلان، و فرزندان امت اسلامی را مشمول تربیت همه جانبه ی خود بگردان.

ص: 327

1- سوره ی اعلی آیه ی 14

2- سوره ی نبأ آیه ی 21

3- سوره ی احزاب آیه ی 71

4- سوره ی انعام آیه ی 18

1. آشوری، داریوش. فرهنگ سیاسی، انتشارات مروارید، چاپ یازدهم، 1357.
2. آل احمد، جلال. در خدمت و خیانت روشن فکران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، 1357.
3. آل احمد، جلال. غرب زدگی، انتشارات رواق، چاپ دوم.
4. اداره کل آموزش ضمن خدمت وزارت آموزش و پرورش، سیر تفکر جدید در جهان و ایران، نشریه شماره 6.
5. اسلامی ندوشن، محمدعلی. فرهنگ و شبه فرهنگ، انتشارات یزدان، چاپ سوم، 1371.

6. اسماعیل رایین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، نشر امیرکبیر، چاپ اول، 1357.
7. پاسارگاد، بهاءالدین. تاریخ فلسفه سیاسی.
8. تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، 1361.
9. تستا، ژان. دیباچه ای بر تاریخ تفتیش عقاید در اروپا و امریکا، ترجمه غلامرضا افشار نادری، انتشارات زرین، چاپ اول، 1368.
10. تیموری، ابراهیم. تاریخ امتیازات در ایران.
11. جاودان، محمدعلی. در تحلیل استعمار فرهنگی.
12. جعفری، علامه محمدتقی. فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ اول، 1379.
13. جعفری، علامه محمدتقی. وجدان، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ اول.
14. جوادی آملی، عبدالله. کرامت در قرآن، نشر فرهنگی رجاء، اول 1366.
15. حجازی، علاءالدین. فرهنگ نماز، انتشارات قائم، چاپ آفتاب، 1354.
16. حداد عادل، غلامعلی. فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، انتشارات سروش، چاپ هفتم 1376.
17. حسن زاده آملی، حسن. انسان و قرآن، انتشارات الزهرا(س)، چاپ اول، 1364.

18. حسینی اصفهانی، سید مرتضی. تهاجم فرهنگی، انتشارات فرهنگ قرآن، چاپ اول، 1379.
19. حکیمی، محمدرضا. امام در عینیت جامعه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، 1396 هجری قمری.
20. حکیمی، محمدرضا. تفسیر آفتاب، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
21. حکیمی، محمود. دانش مسلمین، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
22. خمینی(ره)، روح الله. صحیفه نور، ج یک. مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، 1362.
23. خمینی(ره)، روح الله. کشف الاسرار، انتشارات آزادی، قم، چاپ اول.
24. خمینی(ره)، روح الله. ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
25. داوری، رضا. عصر اتوپی، انتشارات حکمت، چاپ اول.
26. دورانت، ویل. لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، آموزش انقلاب اسلامی، چاپ هفتم، 1371.
27. رحمانی، شمس الدین. تصویر آینده، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1369.
28. رحمانی، شمس الدین. جنایت جهانی، انتشارات پیام نور، چاپ اول، 1369.
29. رحمانی، شمس الدین. فرهنگ و زبان، انتشارات برگ، چاپ اول، 1368.

30. رحمانی، شمس الدین. ماهیت سازمان ملل، انتشارات محراب قلم، 1364.
31. رحمانی، شمس الدین. نظام نوین جهانی، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول، 1371.
32. رزاقی، احمد. عوامل فساد و بدحجابی و شیوه های مقابله با آن، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم، 1371.
33. روح الامینی، محمود. زمینه فرهنگ شناسی، انتشارات عطار، چاپ سوم، 1372.
34. رودنسون، ماکسیم، اسرائیل و اعراب، ترجمه ابراهیم دانایی، بی تا، بی جا.
35. سازمان تبلیغات اسلامی. حکومت در اسلام (مجموعه مقالات).
36. سعیدی، جعفر (مترجم). فراماسونری و یهود، انتشارات اول، 1369.
37. شمس الدین، محمد مهدی. حکومت منهای دین، ترجمه حسن شمس گیلانی.
38. شهید ثانی. آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ترجمه سید محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، 1359.
39. شیخ الاسلامی، جواد (مترجم). خداوندان اندیشه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، 1362.
40. شیرازی، سید محمد. دنیا بازیچه یهود، ترجمه سید هادی مدرسی، نشر اندیشه های اسلامی، 1409 هجری قمری.

41. صاحبی، محمدجواد. اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی، انتشارات کیهان، چاپ اول، 1367.
42. صادقی تهرانی، محمد. نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی 1920 عراق، نشر دارالفکر.
43. صواف، محمد. نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه سید جواد هشترودی.
44. طباطبائی، علامه سیدمحمدحسین. اصول فلسفه و روش رئالیسم، با مقدمه و پاورقی شهید مرتضی مطهری، جلد پنجم، نشر دارالعلم، 1350.
45. طباطبائی، علامه سیدمحمدحسین. تفسیرالمیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، 1363.
46. طباطبائی، علامه سیدمحمدحسین. معنویت تشیع، انتشارات دارالعلم.
47. علی (ع)، امیرالمؤمنین. نهج البلاغه، ترجمه استاد محمد دشتی، انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی چاپ سوم، 1381.
48. عنایت، حمید. تفکر نوین سیاسی اسلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
49. عنایت، حمید. سیری در اندیشه سیاسی عرب، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، 1370.
50. عنایت، حمید. مجموعه دین و جامعه، انتشارات امیرکبیر.
51. فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، نشر مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول.

52. قانع، احمدعلی. علل انحطاط تمدن ها از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1379.
53. قربانی، زین العابدین. تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. 1354.
54. قربانی، زین العابدین. علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین.
55. قرشی، سیدعلی اکبر. قاموس قرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، 1352.
56. قطب، محمد. این سه نفر یهودی، ترجمه محمدعلی عابدی، نشر انقلاب، 1359.
57. کلینی، محمد بن یعقوب. اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی خراسانی، انتشارات علمیه اسلامیة.
58. لسانی، ابوالفضل. طلای سیاه یا بلای ایرانی.
59. مجلسی، علامه. مهدی موعود، ترجمه علی دوانی، جلد 13، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ 23، 1366.
60. مدنی، سیدجلال الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، 1362.
61. مطهری، مرتضی. آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، چاپ 13، 1373.
62. مطهری، مرتضی. انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ 29، 1382.
63. مطهری، مرتضی. پانزده گفتار، انتشارات صدرا، چاپ اول، 1380.

64. مطهری، مرتضی. پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، چاپ پنجم، 1368.
65. مطهری، مرتضی. حماسه حسینی، انتشارات صدرا، چاپ بیست و چهارم، 1376.
66. مطهری، مرتضی. خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم، 1366.
67. مطهری، مرتضی. سیره نبوی، انتشارات اسلامی.
68. مطهری، مرتضی. عدل الهی، انتشارات صدرا، چاپ دوم، 1361.
69. مطهری، مرتضی. علل گرایش به مادیگری، انتشارات صدرا، چاپ 21، 1380.
70. مطهری، مرتضی. گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، چاپ شانزدهم، 1374.
71. مطهری، مرتضی. نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، انتشارات صدرا، چاپ 25، 1378.
72. مکارم شیرازی، آیت الله ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، 1368.
73. منصوری، جواد. ویژگی های امپریالیسم، نشر حزب جمهوری اسلامی، چاپ دوم، 1361.

74. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت. تاریخ تهاجم فرهنگی غرب و نقش روشن فکران وابسته، مجلدات متعدّد، 1379.
75. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، حکایت کشف حجاب، چاپ دوم، 1375.
76. میر، حسین. تشکیلات فراماسونری در ایران، انتشارات علمی، چاپ دوم، 1371.
77. نجمی، محمّد صادق. سخنان حسین بن علی (ع).
78. نصری، عبدالله. مبانی انسان شناسی در قرآن، انتشارات امیرکبیر.
79. نقوی، علی محمّد. جامعه شناسی غرب گرایی.
80. هزارخانی، منوچهر (مترجم). گفتاری در باب استعمار.
81. هزارخانی، منوچهر (مترجم). نژادپرستی و فرهنگ، انتشارات کتاب زمان، چاپ دوم، 1348.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

